

نوشتارہائے پیرامون

# دموکراسے افغانے؛ فرصت ہا و چالش ہا

بہ کوشش محمد نبی احمدی و مجید اسماعیل زادہ

## شناسنامه کتاب

---

نام کتاب:	نوشتارهایی پیرامون دموکراسی افغانی: فرصت ها و چالش ها
ویرایش و ساخت نمایه:	انتشارات امیری
طرح روی جلد:	محمد مظفری
چاپ اول:	۱۳۹۳
محل چاپ:	کابل - افغانستان
شمارگان:	۵۰۰ نسخه
قیمت:	۲۰۰ افغانی
ناشر:	انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان

## پیشگفتار

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ مهم ترین فرصت در نهادینه شدن حکومت دموکراتیک و انتقال صلح آمیز قدرت در افغانستان می باشد. یکی از علت های اصلی جنگ های طولانی و عقب ماندگی تاریخی افغانستان در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، ناکامی در ایجاد و حفظ روند صلح آمیز و قانونمند دولت سازی و انتقال قدرت سیاسی می باشد.

خشونت و قانون گریزی بستر اصلی و عادت جابجایی حاکمان و دولت مردان بوده است. با وجود داشتن سابقه طولانی در ایجاد نهاد دولت مدرن، هنوز پروسه دولت سازی و تحکیم پایه های مشروع و مقتدر دولت تثبیت، منظم و عادی نشده است. سقوط پی در پی دولت ها در دهه های اخیر نه تنها باعث بی ثباتی نهاد دولت شده بلکه عامل سایر نابسامانی ها و ناامنی ها نیز بوده است. موفقیت افغانستان در انتقال مسالمت آمیز و قانونمند در انتخابات پیش رو ضمن تحکیم و تقویت پایه های دولت و روند دولت سازی موجب گشایش سایر گره های پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور خواهد شد.

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان در راستای اهداف سازمانی و مسئولیت های ارزشی خود در تقویت پروسه های دولت سازی و اقتدار مشروع و صلح پایدار، در آغاز سال ۱۳۹۲ بخش ویژه «انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳» را ایجاد نمود. این بخش در جریان ماه های گذشته چندین برنامه پیرامون انتخابات از جمله برگزاری همایش های تخصصی انتخاباتی در کابل، هرات و خارج از کشور سازمان دهی نموده است. چاپ کتاب ویژه انتخاباتی از دیگر برنامه های بخش ویژه انتخاباتی انستیتوت می باشد. در این کتاب نوشته هایی پیرامون انتخابات و روند دموکراتیزاسیون کشور توسط عده یی از فرزندگان کشور جمع آوری شده است.

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان مراتب سپاس و قدردانی خود را از همه این نویسندگان و همچنین از سفیر کانادا خانم دبیرالاینس به خاطر کمک مالی در چاپ این کتاب و آقای محمدنبی احمدی در کمک به جمع آوری مقالات ابراز می دارد.

امیدوار هستم که این کتاب قدم کوچکی در راستای نهادینه شدن حکومت داری قانونمند و مشروع در افغانستان شود.

داکتر داوود مرادیان

رئیس انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان



## فهرست

- ۷ ..... قوم کراسی و قبیله سالاری .....  
داکتر محمد شفق خواتی
- ۳۳ ..... سیاست قومی، هویت‌های بحران‌زا و روند ناقص توسعه دموکراسی .....  
خالد خسرو
- ۴۱ ..... انتخابات در کشورهای پسمانزعه و درس‌هایی برای افغانستان .....  
سیدمهدی منادی
- ۶۱ ..... انتخابات یا شورای حلّ و عقد؟ .....  
محمد محق
- ۶۷ ..... روایت استراتژیک، سوژه - رهبر استراتژیک .....  
لیاقت علی امیری
- ۸۵ ..... دلایل شکست دموکراسی دوم در افغانستان .....  
عبدالحمید مبارز
- ۸۹ ..... جرایم انتخاباتی .....  
داکتر غلام‌حیدر علامه
- ۹۹ ..... رابطه متقابل انتخابات با شاخص‌های اقتصادی .....  
محمد توسلی غرjestانی
- ۱۱۳ ..... مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی در افغانستان .....  
قاسم علی صداقت
- ۱۳۵ ..... دینامیک قدرت شبکه‌های سیاسی در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۹ .....  
داکتر تیمور شاران
- ۱۴۹ ..... تأثیر بی‌طرفی حامد کرزی بر انتقال مسالمت‌آمیز قدرت .....  
سنجر سهیل
- ۱۵۳ ..... بررسی سناریوهای احتمالی انتخابات ریاست‌جمهوری - ۱۳۹۳ .....  
محمدنبی احمدی

**Last Chance: The International Community  
and the 2014 Afghan Elections** .....

۱۷۳

By Scott S. Smith



# قوم کراسی و قبیله سالاری؛

(ماهیت انتخابات و دموکراسی افغانی)

داکتر محمد شفق خواتی ۱

## چکیده

انتخابات به عنوان جلوه ملموس دموکراسی و تحزب به عنوان چرخ دنده دموکراسی و موتور محرک آن به شمار می رود. نوشتار حاضر در پی توصیف ماهیت انتخابات و ویژگی های آن در افغانستان است. در این نوشتار نشان داده شده است که انتخابات، تحزب و دموکراسی در افغانستان گرانبار از مطالبات و گرایش های قومی و متأثر از منطق سیاسی قبیله ای است و چیزی که ما از آن به دموکراسی یاد می کنیم و انتخابات به عنوان یکی از نمادهای عینی آن به شمار می رود، در واقع «دموکراسی صوری» و مشحون از ارزش های قومی و رویکرد قبیله ای به این پدیده است. «دموکراسی صوری» نه تنها دموکراسی نیست، بلکه با «شبه دموکراسی» نیز فاصله زیادی دارد. ماهیت قومی انتخابات از طریق بررسی چند انتخابات در سال های گذشته توصیف شده است. قسمت دوم نوشتار نیز، به راه کارهای نجات انتخابات، تحزب و دموکراسی در افغانستان از دام قومیت و منطق قبیله ای اختصاص یافته است.

**کلیدواژه ها:** انتخابات، قومیت، تحزب، جامعه مدنی، دموکراسی، فرهنگ سیاسی.

## درآمد

انتخابات، در واقع تجلی ارادهٔ مردم، راهی برای تعیین سرنوشت اعضای یک جامعهٔ سیاسی، ابزاری برای مهار قدرت و بالاخره نماد ملموس دموکراسی است. در دموکراسی این فرض بنیادی مقبول افتاده است که مردم خود باید سرنوشت خویش را تعیین کنند و رضایت شهروندان در تبعیت از دستگاه حاکمه، از متغیرها و عناصر اساسی در فلسفهٔ سیاسی دموکراسی به‌شمار می‌رود. راه کشف مشروعیت حکومت در یک فلسفهٔ سیاسی و نظام دموکراتیک، رضایت و مقبولیت عمومی است. تعیین سرنوشت در یک جامعهٔ سیاسی که از افرادی با سلیق متفاوت و تمایلات گوناگون تشکیل شده است، از طریق برگزاری انتخابات آزاد شفاف و عادلانه ممکن می‌گردد و جز این، راهی برای ابراز اراده و نشان‌دادن رضایت یا عدم رضایت از دستگاه حاکمه و دولت‌مردان وجود ندارد.

بنابراین، فلسفهٔ وجودی انتخابات، این فروض است که: ۱. مردم صاحب‌خردند و می‌توانند گزینش نمایند؛ ۲. مردم حق دارند که خود سرنوشت خویش را تعیین کنند؛ ۳. حکومت و دستگاه حاکمه باید مشروعیت خویش را از طریق مقبولیت همگانی یا رضایت عامه کسب نماید؛ ۴. راه دیگری برای کشف رضایت مردم، تشخیص میزان مقبولیت دستگاه حاکمه و عمل کرد دولت‌مردان از نظر مردم، تا کنون به جز برگزاری انتخابات آزاد وجود نداشته و راه کار دیگری نیز تا کنون کشف نشده است.

در این میان، احزاب نیز چرخ‌دندهٔ دموکراسی، زمینه‌ساز تجلی آن اراده و کانال وصل فرمان‌روای دموکرات و فرمان‌بر آزاده و دلانی برای انعکاس خواسته‌های مردم به حکومت و انتقال انتظارات حکومت به مردم است. بنابراین، احزاب نقش واسط را در فرایند حکومت مردم بر مردم ایفا نموده و واسطهٔ تبارز و تجلی ارادهٔ جمعی مردم در ادارهٔ جامعه است.

کشور ما نیز پدیدهٔ انتخابات و تحزب را با فراز و نشیب‌ها، ضعف‌ها و نقص‌هایی، عمدتاً از عصر سلطنت محمدظاهر شاه از سال‌های دههٔ چهل قرن حاضر شمسی که به دههٔ دموکراسی معروف است (۱۳۵۲-۱۳۴۲ ه.ش.) تجربه نموده است. این روند در عصر حاکمیت کمونیستی کابل و تادورهٔ پیروزی مجاهدین و سقوط حکومت کمونیستی در کشور ادامه داشت. اما نقطهٔ عطف روند تشکیل حزب و برگزاری انتخابات سراسری و آزاد، دورهٔ پسا طالبانیسم است. در دههٔ حاضر، تحزب در کشور بیش‌تر رونق یافته و بیش از صد حزب در وزارت عدلیه ثبت شده است. هم‌چنین، از زمان سقوط رژیم طالبانی تا کنون، به جز انتخابات نمایندگان لویه‌جرگهٔ اضطراری و لویه‌جرگهٔ قانون اساسی، سه انتخابات سراسری و آزاد در کشور برگزار گردیده است (یک دور انتخابات شورای ملی و شوراهای ولایتی و دو دور انتخابات ریاست جمهوری).

این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که «ماهیت انتخابات و تحزب در افغانستان چیست و دارای چه ویژگی‌هایی است؟» گمانهٔ این نوشتار نیز آن است که «انتخابات و تحزب در افغانستان



به شدت متأثر از عنصر قومیت است و بر مبنای الزامات قوم‌گرایی سامان می‌یابد.»  
 به جهت ملموس بودن فرضیه فوق و عینیت آن در جامعه ما، اثبات این فرضیه کارچندان دشواری  
 نمی‌نماید و داده‌های زیادی می‌تواند شواهد این فرضیه را فراهم آورد. بنابراین، اصل اثبات ماهیت  
 قومی انتخابات و تحزب، نیاز به زحمت فراوانی ندارد و بعید می‌دانم که مخالفان جدی داشته باشد.  
 به همین جهت، آنچه از نظر این نوشتار مهم است، ارائه راهکارهایی برای عبور از دام قومیت و  
 رهایی از احزاب قومی و دموکراسی قوم‌مدار است. هدف آن است که راه برون رفت از وضعیت  
 موجود جست‌وجو شده و راه حلی برای جای‌گزینی انتخابات و انتخاب‌های ملی به جای انتخابات و  
 انتخاب‌های قومی و تشکیل احزاب ملی به جای احزاب قومی ارائه گردد.

### ۱. مفاهیم و متغیرها

نوشتار حاضر حول محور سه مفهوم و متغیر سامان‌دهی شده است: ۱. انتخابات، ۲. تحزب و ۳. قومیت.  
 مطابق فرضیه این نوشتار، «قومیت» متغیر مستقل و «تحزب» و «انتخابات» دو متغیر وابسته  
 هستند. قبل از پرداختن به بررسی ماهیت انتخابات و تحزب در افغانستان، توضیح مختصری در  
 ارتباط با مفاهیم و متغیرهای ذکر شده ضروری می‌نماید.

#### ۱-۱. انتخابات

ابوالفضل قاضی انتخابات را چنین تعریف می‌کند:

«انتخابات، مجموعه عملیاتی است که در جهت‌گزینش فرمان‌روایان یا تعیین  
 ناظرانی برای مهار کردن قدرت، تدبیر شده است. از این دیدگاه، انتخابات به  
 معنای فنون‌گزینش و شیوه‌های مختلف تعیین نمایندگان است. ابزاری است که  
 به وسیله آن می‌توان اراده شهروندان را در شکل‌گیری نهادهای سیاسی و تعیین  
 متصدیان اعمال اقتدار سیاسی مداخله داد.»<sup>۱</sup>

انتخابات در دموکراسی‌ها شیوه معمولی تغییر در هیأت حاکمه و دست‌به‌دست شدن قدرت میان  
 احزاب سیاسی است.<sup>۲</sup> از آن‌جا که انتخابات تجلی اراده مردم است، می‌تواند شاخصی برای کشف  
 دیدگاه مردم در زمینه رضایت از وضع موجود (در صورت رأی‌دادن به حزب حاکم) و یا تمایل‌شان  
 به تغییرات در جامعه و سیاست‌های حکومت (در صورت رأی‌دادن به حزب یا احزاب مخالف حزب  
 حاکم و روی کار آمدن اپوزیسیون) باشد. البته این در صورتی است که نظام حزبی در یک جامعه  
 نهادینه شده باشد. در کشورهایی که نظام حزبی به خوبی نهادینه شده است، با تغییر احزاب حاکم،  
 سیاست‌های حاکم نیز تحول می‌پذیرد. پس انتخابات می‌تواند از طریق تمديد حاکمیت حزب  
 حاکم یا روی کار آوردن احزابی که اپوزیسیون به‌شمار می‌روند، تغییرات بنیادی در رویکردها و

سیاست‌های حکومت در عرصه‌های گوناگون پدید آورد.

## ۱-۲. حزب و تحزب

از حزب تعاریف گوناگونی صورت گرفته است. در ذیل به چند تعریف که از سوی اندیشمندان غربی ارائه شده است، اشاره نموده و سپس خود از مفهوم حزب تعیین مراد خواهیم نمود:

۱. ادموند برک در تعریف حزب می‌گوید: «[حزب] هیأتی از مردم است که به‌خاطر پیش‌برد

منافع ملی با کوشش مشترک بر اساس برخی اصول سیاسی مورد توافق، متحد شده‌اند.»<sup>۳</sup>

۲. گنتل نیز معتقد است که: «حزب سیاسی مرکب از گروهی از شهروندان کم و بیش سازمان‌یافته

است که به‌عنوان یک واحد سیاسی عمل می‌کنند و با استفاده از حق رأی خود، می‌خواهند بر

حکومت تسلط پیدا کنند و سیاست‌های عمومی خود را عملی سازند.»<sup>۴</sup>

۳. جیل کریست در تعریف حزب می‌گوید: «[حزب] گروه سازمان‌یافته شهروندانی است که

دارای نظریات سیاسی مشترک اند و با عمل به مثابه یک واحد سیاسی می‌کوشند بر حکومت تسلط

یابند. هدف اصلی یک حزب این است که عقاید و سیاست‌های خود را در سطح سیاسی رواج

دهد.»<sup>۵</sup>

قانون احزاب افغانستان نیز حزب را چنین تعریف نموده است: «حزب سیاسی بر اساس این قانون

جمعیتی سازمان‌یافته از اشخاص حقیقی است که طبق احکام این قانون و اساس‌نامه مربوط برای نیل

به اهداف سیاسی در سطح ملی یا محلی فعالیت می‌نماید.»<sup>۶</sup>

در مجموع می‌توان گفت که حزب عبارت است از: گروهی از افراد جامعه که با اعتقاد و

ایمان به برخی اصول (سیاسی، اقتصادی و...) و داشتن اهداف مشترک، در یک سازمان متشکل

شده و ضمن داشتن یک شعبه مرکزی، از طریق شعبه‌ها و قسمت‌های مختلف در مناطق دیگر، با

یکدیگر ارتباط متقابل و مستمر دارند و می‌کوشند تا از طرق مسالمت‌آمیز، برای رسیدن به اهداف

خویش و اجرای اصول موردنظر خویش، حکومت و قدرت را به‌صورت مستقیم در دست گیرند،

و در صورتی که به قدرت نرسند و حزب رقیب بر سریر قدرت باشد، به‌عنوان اپوزیسیون و ناقد

حکومت.

در ارتباط با فلسفه وجودی و کارویژه‌های احزاب نیز باید گفت که مهم‌ترین فعالیت احزاب در

زمینه انتخابات و کسب آراء صورت می‌گیرد. افراد فعال از نظر سیاسی، معمولاً برای خود هویت

حزبی قائل می‌شوند و نسبت به حزب خاصی تعلق خاطر و وابستگی پیدا می‌کنند و همین تعلق و

وابستگی بر رفتار انتخاباتی و رأی افراد تأثیر تعیین‌کننده دارد. عوامل مختلفی چون تعلقات طبقاتی،

مذهبی، قومی و غیره به نوبه خود ساختار نگرش‌های افراد نسبت به احزاب را تعیین می‌کنند و

موجب هویت‌یابی حزبی می‌شوند. احزاب سیاسی معمولاً براساس ساختار شکاف‌های اجتماعی

شکل گرفته‌اند. سیاسی شدن شکاف‌ها موجب تشکیل احزاب و هویت‌های حزبی در حول آن‌ها

می‌گردد.<sup>۷</sup>

در مجموع، احزاب نقش اساسی در تبلور حکومت دموکراتیک و تمثیل اراده مردم داشته و دموکراسی و حکومت نمایندگی بدون احزاب سیاسی سازمان‌یافته، در حقیقت همانند کشتی بی‌ناخدا یا قایق بدون پارو می‌ماند. چنان‌که قانون احزاب افغانستان نیز دموکراسی و تحزب را لازم و ملزوم هم می‌داند: «اساس سیستم سیاسی دولت افغانستان مبتنی بر دموکراسی و تعدد احزاب سیاسی می‌باشد.»<sup>۸</sup>

به لحاظ نظری نیز، برای تحزب می‌توان مبانی نظری زیر را نام برد: ۱. پلورالیسم و تکثرگرایی سیاسی، ۲. رقابت سیاسی، ۳. مشارکت سیاسی، و ۴. حق رأی شهروندان. در جامعه اسلامی نیز می‌توان مبانی فقهی زیر را به عنوان مجوز تحزب بر شمرد: ۱. تکلیف امر به معروف، ۲. اصل شوری، ۳. بیعت به عنوان یک حق و نیز تکلیف، ۴. ایده تأمین عدالت اجتماعی، ۵. تکثرگرایی اعتقادی و ۶. اجتهاد تخطئه‌پذیر.

### ۳-۱. قومیت

«قوم» مجموعه‌ای از افراد گروه‌های به هم پیوسته هستند که دارای روابط و پیشینه پیوند خانوادگی و سرگرفته از یک تبار بر اثر گسترش یک یا چند خانواده پیوسته باشند، و این مجموعه دارای نژاد، زبان و فرهنگ، و منطقه زیست مشترک هستند.<sup>۹</sup> «قومیت» و «قوم‌گرایی» نیز یعنی تنظیم رفتار سیاسی بر اساس منافع قومی و پی‌جویی منافع قومی در برابر منافع اقوام غیر خودی یا ترجیح منافع قوم در برابر التزام به منافع عام ملی در درون نظام سیاسی حاکم بر یک قلمرو سرزمینی معین.

کشمکش‌های قومی و نژادی همیشه در زندگی سیاسی و تکوین و اضمحلال دولت‌ها نقش داشته‌اند. فتح سرزمین یک قوم به وسیله قومی دیگر یکی از عوامل تشکیل دولت‌ها بوده است. در تاریخ اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی، اندیشه برتری نژادی و قومی از اندیشه‌های بسیار کهن و رایج است. از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، مبحث اقلیت‌های قومی و ملی و رابطه آن‌ها با قدرت دولتی، مبحث مهم است. عنوان اقلیت‌های ملی در مورد گروه‌های قومی و فرهنگی خاصی به کار می‌رود که در درون کشوری به سر می‌برند که دولت آن تحت سلطه قوم دیگری است. پیدایش مشکل اقلیت‌های ملی و قومی در درون کشورها، حاصل پیدایش ناسیونالیسم نوین بوده است که هم موجب تقویت احساس همبستگی قومی اقلیت‌ها شده و هم احساسات ناسیونالیستی قوم حاکم را تقویت کرده است.<sup>۱۰</sup>

با توجه به فرضیه و مفاهیم مطرح‌شده، متغیر مستقل این نوشتار «قومیت» و دو متغیر «انتخابات» و «تحزب» متغیرهای وابسته به‌شمار می‌روند. یعنی، متغیر قومیت روی تحزب و انتخابات اثرگذار است و این دو، معلول علتی به نام قومیت است. از جهتی می‌توان گفت که قومیت متغیر مستقل، تحزب متغیر واسطه، و انتخابات متغیر تابع و وابسته است. یعنی فرهنگ قومی و عقلانیت و آگاهی

سیاسی قومی سبب تحزب بر مبنای قومیت شده و احزابی قومی به نوبه خود، سبب می‌شود که انتخابات نیز رنگ و بوی قومی به خود گرفته و رقابت‌های سیاسی و گزینش‌ها نیز با گرایش‌های قومی صورت پذیرد. احزاب از طریق تبلیغات و تحریک و تشویق مردم، می‌توانند گرایش‌های قومی را پررنگ نموده و از عنصر قومیت برای رسیدن به هدف، کمک گیرند. حتی بدون تبلیغات سازمان‌دهی شده از سوی احزاب، از آن‌جا که احزاب در ذات خود قومی است، هر قومی منتظر موضع‌گیری‌ها و معاملات سیاسی رهبران قوم خود می‌باشند و خود را وابسته به حزب قومی‌شان می‌دانند. به همین جهت، سیاست‌های اعلامی و و اعلان مواضع از سوی رهبران قومی که در رأس احزاب سیاسی قرار دارند، به نحوی جهت‌دهی مردم به سوی کاندید مورد نظرشان به شمار می‌رود. هرچند در جامعه‌ای که فرهنگ و عقلانیت قومی غالب باشد، بدون تحریک احزاب نیز مردم با گرایش‌های قومی به پای صندوق‌های رأی آمده و به کاندید قومی رأی خواهند داد. اما احزاب به عنوان حلقه وصل مردم و قدرت حاکمیت، می‌توانند نقش واسط و میان‌گر را نیز ایفا نموده و با صحه گذاشتن به گرایش قومی رأی دهندگان، حس قومی آنان را بیش‌تر تحریک کنند.

وجه آرمانی یک انتخابات دموکراتیک در یک جامعه مدرن و متمدن آن است که احزاب بر بنیاد اندیشه‌های خاصی در زمینه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ و در عرصه‌های متفاوت مسائل داخلی و روابط خارجی یک کشور، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های خود را مشخص نموده و به صورت خط‌مشی عملی، به سمع و نظر مردم برسانند و با تبلیغ از اندیشه خود، وارد بازار و کاروزار انتخاباتی شوند. در جامعه دموکراتیک، مردم نیز به سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها رأی می‌دهند نه به اشخاص. بنابراین، در یک جامعه دموکراتیک، فعالیت‌های سیاسی و خط‌مشی‌های احزاب و نیز گزینش مردم، بر مبنای عقلانیت مدرن و بر اساس میزان کارآیی و مؤثریت سیاست‌های یک حزب است. در چنین جامعه‌ای، وابستگی‌های خونی یا مذهبی رنگ می‌بازد و مهم سیاست‌های کلان ملی و بین‌المللی یک حزب و جریان است.

## ۲. ماهیت انتخابات و تحزب در افغانستان

چنان‌که در فرضیه تحقیق یادآوری شد، انتخابات در افغانستان تاکنون به شدت تحت تأثیر گرایش‌های قومی بوده است. عقلانیت سیاسی قومی و آگاهی سیاسی شهروندان افغانستان که مولود قومیت است، برجسته‌ترین متغیر در معاملات نخبگان سیاسی و رایزنی‌ها و ائتلاف‌های احزاب و جریان‌های سیاسی بوده است. از دیگر سو، آگاهی سیاسی قومی بیش‌ترین تأثیر را در جهت‌دهی آرای مردم به سوی کاندید خاصی داشته است.

### ۲-۱. تحزب و قومیت

قانون اساسی جدید افغانستان، تشکیل حزب بر مبنای قومیت و مذهب را ممنوع می‌داند.<sup>۱۱</sup> تمامی

احزابی که تا کنون در وزارت عدلیه ثبت شده‌اند نیز، استراتژی‌ها و خط‌مشی‌های خود را ملی اعلام نموده و خود را فراقومی معرفی می‌کنند. اما در عمل یک‌حزب فراقومی هم وجود ندارد. البته برخی جریان‌ها که متشکل از تعدادی از احزاب به‌شمار می‌رود، تا حدودی ترکیب اعضای‌شان را فراقومی ساخته‌اند، اما در عمق آگاهی سیاسی این جریانات و اعضای آن نیز قومیت را می‌توان به‌خوبی مشاهده نمود.

احزاب موجود بسیار تلاش نموده‌اند تا خود را فراقومی جلوه دهند، اما این امر نه ممکن شده است و نه ممکن خواهد شد. زیرا از آغاز این احزاب بر مبنای قومیت تشکیل شده و پس از تشکیل بنیاد قومیت، امکان فراقومی شدن وجود نخواهد داشت. حزب فراقومی زمانی ممکن می‌گردد که از اساس فراقومی و عاری از گرایش‌های قومی تشکیل شود. در واقع سنگ‌بنای تشکیل احزاب قومی از هنگام تشکیل جبهات مبارزه علیه رژیم کمونیستی گذاشته شد. گرچه خود احزاب کمونیستی نیز کاملاً بر مبنای شکاف قومی پایه‌گذاری شده بود. حزب دموکراتیک خلق افغانستان به‌زودی بر اساس شکاف قومی به سه شاخهٔ خلق (اکثریت پشتون)، پرچم (اکثریت تاجیک) و شعلهٔ جاوید (اکثریت هزاره) تقسیم شد.

جهاد مردم‌کشور علیه تجاوز ارتش سرخ، مبارزه‌شان با رژیم کمونیستی و تشکیل احزاب جهادی نیز با عنصر قومیت گره خورد. بدون تردید، آغاز حرکت مجاهدین بر مبنای عقیده بود. اما عقیده در حد ایدئولوژی و شعار متوقف شد و نمود عملی نیافت. آنچه در عمل مجاهدین به‌خصوص در فردای سقوط دولت کمونیستی نمود یافت، قومیت بود. مسلمانان و رهبران اسلامی افغانستان متأثر از جریان کلی اسلام‌گرایی در جهان اسلام به مبارزه علیه طاغوت زمان (حکومت مارکسیستی و حامی آن شوروی) پرداختند. اما این حرکت جهادی و اسلام‌گرایانه که می‌توانست در عبور از قومیت و عقلانیت قبیله بسیار مؤثر واقع شود، در جامعهٔ قبیله‌ای افغانستان به‌زودی در چهارچوب قبیله و قومیت قرار گرفت و از همان آغاز، احزاب با رویکرد قومی شکل گرفت و هیچ حزب فراقومی را نمی‌توانیم مشاهده کنیم. رهبری واحد فراقومی وجود نداشت و کمتر حرکت اسلام‌گرایانه‌ای در جهان اسلام به مانند حرکت جهادی مردم افغانستان با عناصر قومی و قبیله‌ای آمیخته بوده است. در همان آغاز نهضت، قدرت عنصر قبیله و قومیت، و سلطهٔ آن بر عنصر عقیده را به‌خوبی می‌توان مشاهده نمود. حکمت‌یار که در ابتدا از یاران ربانی و شاگردان او تلقی می‌شد و همه با رویکرد اسلام‌گرایانه به مبارزه آغاز می‌کنند، به‌زودی راه خود را از ربانی جدا نموده و به تشکیل حزب جدید پشتونی می‌پردازد. طبیعی است که در فردای پیروزی این احزاب قومی در برابر هم سنگر بگیرند و این مخاطره از همان اول با تشکیل احزاب اسلامی قومی قابل پیش‌بینی بود و کاملاً طبیعی است که بر سر تقسیم قدرت و تصاحب پست‌های دولتی، به‌راحتی به نزاع برخیزند و احزاب قومی هر کدام به دنبال منافع قوم خود باشند و از اول چنین مسیری را خواسته یا ناخواسته انتخاب کرده بودند.

به‌هر صورت، مجاهدین و دولت اسلامی آنان، عقلانیت قومی و قبیله‌ای را در افغانستان هرچه بیشتر از پیش نهادینه کردند و قومیت و قبیله‌گرایی را از مرکز ناخودآگاه مردم افغانستان به خودآگاه آنان تبدیل نمودند. اگر مجاهدین در فردای پیروزی‌شان بر مبنای عقلانیت قومی و قبیله‌ای حرکت نمی‌کردند و به اخوت اسلامی معتقد می‌بودند، امروز ما گام‌های بلندی را به پیش برداشته بودیم و انتخابات و دموکراسی ما شاید کم‌تر رنگ قومی به خود می‌گرفت. اما مجاهدین نه تنها از عقلانیت قومی و قبیله‌ای خارج نشدند، بلکه به آن عمق بیشتری بخشیدند که آثار و پیامدهای آن تا امروز دامن ملت ما را گرفته است. از آن‌جا که ماشین و چرخ‌دنده دموکراسی در افغانستان قومی است، کارکرد این ماشین و اراده مردم نیز که از طریق انتخابات بروز و نمود می‌یابد، رنگ قومی به خود گرفته است.

نکته جالب در این زمینه آن است که برخی جریان‌ها با داعیه وحدت ملی و اتحاد اقوام ایجاد شده و از پسوند ملی و واژه‌هایی چون اتحاد، وحدت و... نیز بهره می‌برند: جبهه متحد ملی، شورای متحد ملی، اتحادیه اقوام افغانستان و... در حالی که اعضای این جریان‌ها همه وابسته به یک قوم و حداکثر دو قوم است یا مشارکت جدی تمامی اقوام در این جریان‌ها مشاهده نمی‌شود. به‌عنوان نمونه، جبهه متحد ملی عمدتاً از سران تاجیک تشکیل شده است که فقط تعداد اندکی از شخصیت‌های درجه دوم پشتون در آن حضور دارند و سادات شیعه نیز به این گروه پیوسته است. این جریان در واقع اپوزیسیون به‌شمار می‌رود. ۹۹٪ اعضای شورای متحد ملی نیز از تاجیک تباران هستند. فرق شورای متحد ملی و جبهه متحد ملی در آن است که جبهه از سران مجاهدین و فرماندهان و بازیگران سیاسی مطرح تاجیک و برخی سیاسیون شیعه تشکیل شده است، اما شورای متحد ملی بیشتر از روشنفکران تاجیک تشکیل شده است. این که یک قوم چگونه می‌تواند با تشکیل یک جریان اتحاد یا وحدت ملی را به وجود آورد، پاسخش شاید روشن باشد. در کنار این جریان‌ها، گروه‌بندی‌های دیگری نیز وجود دارد که صراحتاً با پسوند قومی ابراز وجود نموده‌اند. مانند شورای ترک‌تباران افغانستان، اتحادیه قزلباشان افغانستان و...

## ۲-۲. ماهیت قبیله‌ای دموکراسی و سرشت قومی انتخابات

مردم افغانستان انتخابات سراسری و آزاد را پس از سقوط رژیم طالبان تجربه کرده‌اند و در طی این هشت سال، سه بار به پای صندوق‌های رأی رفته‌اند (دو دور انتخابات ریاست جمهوری و یک دور انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی). اما انتخابات در افغانستان تاکنون به شدت تحت تأثیر گرایش‌های قومی بوده است. عقلانیت سیاسی قومی و آگاهی سیاسی شهروندان افغانستان که مولود قومیت است، برجسته‌ترین متغیر در معاملات نخبگان سیاسی و رایزنی‌ها و ائتلاف‌های احزاب و جریان‌های سیاسی بوده است. از دیگر سو، آگاهی سیاسی قومی بیش‌ترین تأثیر را در جهت‌دهی آرای مردم به‌سوی کاندیدی خاصی داشته است. از آن‌جا که ماشین و چرخ‌دنده دموکراسی در

افغانستان قومی است، کارکرد این ماشین و ارادهٔ مردم نیز که از طریق انتخابات بروز و نمود می‌یابد، رنگ قومی به خود گرفته است. در ذیل به سه پدیدهٔ «ترکیب معاونان ریاست جمهوری»، «رقابت‌ها و مبارزات انتخاباتی» و «رأی قومی»، به‌عنوان شواهد حضور عنصر قومیت در انتخابات، اشاره می‌شود. در ادامه، تلاش خواهد شد تا در مورد این واقعیت تنها از طریق بررسی مختصر روند برگزاری دو دور انتخابات ریاست جمهوری، توضیحاتی ارائه گردد. این بررسی شامل گزینش و ترکیب معاونان ریاست جمهوری، رقابت‌های انتخاباتی و نهایتاً رأی‌دهی مردم خواهد بود.

### ۱-۲-۲. ترکیب معاونان ریاست جمهوری

چنان‌که در دو دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری (سال ۱۳۸۳ و سال ۱۳۸۸) شاهد بودیم، نامزدهای ریاست جمهوری، توجه به مسألهٔ قومیت را در رأس برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات خود در عرصهٔ رقابت‌های انتخاباتی قرار داده‌بودند. گزینش معاونان ریاست جمهوری از دو قوم متفاوت با قومیت خود کاندید ریاست جمهوری، یکی از نمونه‌های توجه نامزدان به مسألهٔ قومیت است. در ارتباط با این سنت یا قانون نانوشته، باید گفت علی‌رغم آن‌که نمی‌توان نیات مثبت برخی نامزدها را در مشارکت سیاسی عادلانه و توجه مثبت به مسألهٔ قومیت و برخورد واقع‌بینانه با این پدیده نادیده گرفت، اما به‌نظر می‌رسد که این عرف در نزد برخی نامزدها بیش از آن‌که به منظور مشارکت سیاسی عادلانهٔ همهٔ اقوام و به‌منظور تأمین عدالت سیاسی باشد، برای کسب رأی و افزایش ضریب پیروزی است. نامزد متعلق به یک قوم، تلاش می‌کند تا آرای اقوام دیگر را از طریق نفوذ معاون مورد نظرش که متعلق به اقوام دیگر است، جلب و جذب نماید و به‌این ترتیب، ضریب پیروزی خود را بالا ببرد.

باز باید تأکید نمود که نمی‌توان قضاوت کاملاً منفی و بدبینانه به این عرف معمول داشت. به‌طور مسلم، بخشی از عواملی که سبب شده‌است نامزدهای ریاست جمهوری معاونان خود را از اقوام دیگر انتخاب کند، توجه به مشارکت سیاسی همهٔ اقوام بوده است. اما این امر جزءالعلت به‌شمار می‌رود و جنبهٔ دیگر قضیه همان بالا بردن شانس پیروزی و کسب آرای بیشتر از میان اقوام گوناگون است. همه می‌دانند که یک قوم به‌تنهایی نمی‌تواند یک نامزد را به پیروزی برساند و باید ترکیبی از آرای اقوام گوناگون پدید آید تا نامزدی به کرسی ریاست جمهوری نزدیک شود.

### ۲-۲-۲. رقابت‌های انتخاباتی

دو دور انتخابات ریاست جمهوری و یک دور انتخابات پارلمانی در فضای پسا‌طالبانی، به‌خوبی تأثیر عنصر قومیت در انتخابات و حرکت بازی‌گران سیاسی ما را بر مبنای قومیت به نمایش گذاشت. اگر به بازی‌های سیاسی و رقابت در جریان انتخابات و مبارزات انتخاباتی دومین دور ریاست جمهوری نیک بنگریم، حضور پررنگ عقلانیت قومی و فرهنگ قبیله‌ای را به‌خوبی مشاهده



می‌کنیم. تعاملات و چانه‌زنی‌ها، کنار آمدن‌ها و کنار رفتن‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها، پیوستن‌ها و گسستن‌ها، انتخاب کردن‌ها و انتخاب شدن‌ها و... همه ریشه در عقلانیت قومی و فرهنگ قبیله‌ای دارد، اما پوستین دموکراتیک بر تن نموده و با پندارهای باطل دموکراتیک، حتی خود را نیز فریب داده‌ایم. به عبارت دیگر، در جامعه قومی و قبیله‌ای، مفاهیم مدرن نیز با از دست دادن اصالت خود رنگ باخته و ماهیت‌شان استحاله می‌شود.

هریک از نامزدان پست ریاست جمهوری با درک نقش عنصر قومیت در پیروزی‌شان در کاروزار انتخاباتی، تلاش نمود تا با ائتلاف و سازش با نخبگان و شخصیت‌های مطرح قومی، چانس پیروزی خود را بالا ببرد. وعده و وعیدهای زیادی از سوی نامزدها به نمایندگان قومی داده شد که در عملی بودن این وعده‌ها، تعهد نامزدان و توانایی ایشان برای عمل به این وعده و وعیدها، تردیدهای جدی وجود داشته و دارد.

### ۲-۲-۳. رأی قومی

شاید کم‌تر کسی تردید کند که دو دوره انتخابات ریاست جمهوری و یک دوره انتخابات شورای ملی و شوراهای ولایتی در دوره‌ی پسا طالبانی، متکی بر گرایش‌های قومی و محلی و منطقه‌ای بوده است. رأی بر مبنای وابستگی‌های خونی و بر معیار قومیت، هم در انتخابات شورای ملی نمود و بروز یافت و هم در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری خود را به خوبی نشان داد. اما دو انتخابات ریاست جمهوری بهتر می‌تواند این واقعیت را در سطح کلان و در مقیاس تقسیم بندی‌های قومی توضیح دهد. دلیل این امر نیز آن است که انتخابات ریاست جمهوری در مرزهای محلی و منطقه‌ای نمی‌گنجد و در انحصار یک ولایت یا ولسوالی خاصی نیست، بلکه آیین تمام‌نمای کلیت جامعه و گرایش‌های کلان قومی است. برای مدلل نمودن این برداشت، نتایج اولین و دومین دور انتخابات ریاست جمهوری را مرور می‌نماییم.

#### الف) نقش قومیت و رأی قومی در اولین دور انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۳)

در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، هجده نفر برای احراز پست ریاست جمهوری، به رقابت پرداختند. در مجموع، ۱۲٫۶ میلیون نفر برای شرکت در این انتخابات ثبت‌نام کردند. براساس آمار رسمی، ۸۱۲۸۹۴۰ نفر که هفتاد درصد کل ثبت‌نام‌کنندگان را تشکیل می‌داد، در انتخابات شرکت کردند. در این انتخابات، بر اساس اعلام کمیسیون مستقل انتخابات، حامد کرزی اکثریت مطلق آراء (بیش از ۵۰٪) را کسب نمود. به بیان دقیق‌تر ۵۴٪ آراء اخذ شده در روز انتخابات را به دست آورد. اما اگر این عدد به ظاهر قانع‌کننده را از زاویه دیگری بنگریم، ۵۴٪ آراء حامد کرزی رئیس‌جمهور کشور در واقع ۳۹٪ آراء شهروندان ثبت‌نام‌شده و ۲۱٪ آراء کل کشور را دربر می‌گیرد. که در صورت نگاه قومی و انتساب کاندیداها به پایگاه‌های قومی ایشان، این پرسش مطرح می‌شود که کدام درصد را می‌توان نماینده قومیت خاص آن



کاندید قومی به حساب آورد؟

اگر کل جمعیت کشور را مبنا قرار دهیم، گرایش قوم مدارانه مردم افغانستان کم‌رنگ می‌نماید. اما اگر مبنا آراء اخذ شده در روز انتخابات باشد، گرایش قوم‌مدارانه پرنرنگی را نزد مردم افغانستان برای مشارکت در انتخابات می‌توان مشاهده کرد. ملاحظه حوزه‌های ولایتی انتخابات و ترکیب جمعیتی- قومی آن‌ها رفتار کانندهای مغلوب انتخابات ریاست جمهوری را دست کم در سه نفری که به ترتیب پس از حامد کرزی قرار گرفته‌اند، نگرش قومی شدید را به دلیل شرکت گسترده یکجانبه اقوام یا قلت آراء یک کاندید و تفاوت فاحش آن با دیگر رقبا را به خصوص در قوم سالاران می‌توان مشاهده نمود. در این حالت، خطوط قرمز قانون اساسی رعایت نشده و حتی عوامل مشترک جغرافیایی-زیستی یک ولایت و سایر عوامل مشترک تأثیری در مشارکت گسترده رأی‌دهندگان نسبت به عامل قومیت نداشته است.<sup>۱۲</sup>

در دموکراسی‌های با ثبات غالباً نقش برنامه‌های انتخاباتی احزاب به‌طور عموم در مبارزات انتخاباتی بسیار برجسته‌تر از عواملی مانند ویژگی‌های شخصیتی کاندید نظیر سن، جنس، مذهب و قومیت در گزینش رأی‌دهندگان ایفا می‌کند. اما در کشوری مانند افغانستان، که دموکراسی آن هنوز بسیار جوان است، نه تنها صدق نمی‌کند، بلکه سرپوش دموکراسی به کارزار گسترش شکاف‌های اجتماعی به مانند قومیت عمق بخشیده و رنگ مشروعیتی‌ای به کارزار گسترش شکاف‌های اجتماعی به‌واسطه قالب دموکراتیک نظام می‌بخشد.

با نگاهی به کارزار انتخاب ریاست جمهوری اخیر افغانستان می‌توان تلاش گسترده کانندهای برجسته در مناطقی که در زمان نبرد داخلی پایگاه قومی و سربازگیری ایشان بوده است را شاهد بود. ترغیب اقوام خویش به شرکت قوم‌گرایانه در انتخابات نقش قومیت را در ترغیب مردم به مشارکت در عرصه رأی‌دهی را پرنرنگ ساخت. این سهم‌گیری و شرکت مردم در انتخابات بر مبنای قومیت را با تشبیه تمثیلی از «کلاوس ویتز» می‌توان تشریح نمود. «انتخابات ادامه جنگ است با ابزاری دیگر، در افغانستان که قومیت و قوم‌گرایی کانندها نقش سلاح‌های کشتار جمعی در میدان جنگ نظامی را ایفا می‌کند.»<sup>۱۳</sup>

در مجموع، اگر به ارقام رسمی ثبت‌نام شدگان اولین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که تعداد کل ثبت‌نام‌کنندگان ۵۲٪ کل جمعیت کشور است که تعداد رأی‌دهندگان روز انتخابات ۷۱٪ از همین ۵۲٪ کل کشور را نشان می‌دهد. با این ترتیب آراء رقبای اول رئیس‌جمهور به شرح ذیل بوده است: یونس قانونی جدی‌ترین رقیب نخست حامد کرزی ۱۶٪ از ۷۱٪ درصد ۵۲٪ کل کشور، یعنی ۱/۳۰۷/۳۰۷ رأی را به خود اختصاص داده است، محمد محقق ۱۱٪ از ۷۱٪ از ۵۲٪ کل کشور یعنی حدود ۹۳۴/۰۳۷ رأی را به دست آورده است. جنرال عبدالرشید دوستم نیز ۹٪ از ۷۱٪ از ۵۲٪ کل کشور یعنی رقم ۸۰۴/۷۴۴ رأی را کسب نموده است. به این ترتیب، حامد کرزی از قوم پشتون حدود ۴۰-۴۵٪، یونس قانونی از

قوم تاجیک حدود ۲۰ تا ۲۵٪، محمد محقق از قوم هزاره حدود ۱۵٪ و عبدالرشید دوستم از قوم ازبک در حدود ۱۰٪ از اقوام ساکن افغانستان می باشند.

مشاهده مناطق اخذ آراء در سطح ولایات مختلف و توزیع و پراکنش آراء، نشان گر آن است که این انتخابات نمی تواند ملی و فراقومی بوده باشد. بر اساس توزیع و پراکنش آراء اخذ شده در سطح ولایات مختلف و با توجه به بافت قومی این ولایات، فرضیه قومی بودن انتخابات و پراکندگی آراء در هر ولایت و به نفع کاندید خاص قومی هر ولایت با توجه به میزان مشارکت اقوام در هر ولایت و به نفع کاندید قومی خاص و در سطح کل کشور قابل تأیید و سنجش می باشد. جدول های ذیل، با تطبیق بر نقشه جغرافیای قومی افغانستان که در صفحات بعد ارایه شده است، نقش قومیت را در رأی دهی مردم در نخستین انتخابات ریاست جمهوری نشان می دهد. البته در این جدول ها تنها ولایاتی که بیشترین مشارکت قومی را بر اساس آمار داشته اند، ملحوظ شده است.

جدول شماره ۱

ولایت	جمعیت	ثبت نام کننده	رأی دهنده	رأی کرسی	درصد رأی کرسی	درصد مشارکت به کل جمعیت
خوست	۳۰۴۶۰۰	۲۴۳۳۰۱	۲۱۶۱۴۹	۲۰۷۷۱۸	۹۵٪	۹/۷۰٪
پکتیا	۴۱۵۰۰۰	۳۳۱۵۳۹	۲۳۱۹۱۵	۲۲۱۵۷۴	۹۵٪	۸/۵۵٪
ننگرهار	۱۱۰۵۷۰۰	۷۵۵۱۳۳	۴۶۸۳۹۱	۴۲۲۴۶۸	۹۴٪	۵/۴۰٪

میزان مشارکت و آرای ولایات با اکثریت پشتون که عمدتاً به حامد کرسی (کاندید قوم پشتون) رأی داده اند.

جدول شماره ۲

ولایت	کل جمعیت	ثبت نام کننده	رأی دهنده	رأی دوستم	درصد مشارکت قومی	درصد مشارکت نسبت به کل جمعیت ولایت
فاریاب	۷۹۴۱۰۰	۳۸۱۸۵۵	۳۲۰۳۷۱	۲۳۰۰۱۲	۷۱٪	۳/۴۰٪
جوزجان	۴۴۷۵۰۰	۲۰۵۷۷۰	۱۷۷۸۷۹	۱۳۶۳۵۸	۷۶٪	۷/۳۹٪
تخار	۷۶۱۴۰۰	۳۸۸۸۴۵	۲۹۴۳۰۶	۱۱۲۹۵۷	۳۸٪	۳٪

میزان مشارکت و آرای ولایات با اکثریت ازبک که عمدتاً به عبدالرشید دوستم کاندید ازبک رأی داده‌اند.

جدول شماره ۳

ولایت	جمعیت	ثبت نام کننده	رأی دهنده	رأی محقق	درصد مشارکت قومی	درصد مشارکت نسبت به کل جمعیت ولایت
بامیان	۳۹۱۷۰۰	۲۲۰۱۳۱	۱۳۴۱۲۸	۱۰۰۸۱۳	٪۷۵	٪۳۴/۲
دایکندی	۳۷۵۰۰۰	۱۸۳۷۲۶	۱۶۴۲۸۳	۱۳۶۸۲۹	٪۸۳	٪۴۳/۸
غزنی	۹۳۱۸۰۰	۴۹۶۹۱۶	۴۷۰۱۲۲	۱۷۸۵۳۶	٪۳۷	٪۴/۵۰

میزان مشارکت و آرای ولایات با اکثریت هزاره‌ها که به محمد محقق کاندید قوم هزاره رأی داده‌اند.

جدول شماره ۴

ولایت	جمعیت	ثبت نام کننده	رأی دهنده	رأی یونس قانونی	درصد مشارکت قومی	درصد مشارکت نسبت به کل جمعیت ولایت
پنجشیر	جزء ولایت پروان بوده	۱۲۵/۴۳۸	۴۷۷۵۰	۴۵۱۵۸	٪۹۵	-

میزان مشارکت و آرای ولایات با اکثریت تاجیک که به محمدیونس قانونی کاندید قوم تاجیک رأی داده‌اند.

به صورت جزئی‌تر، پراکنش آرای چهار کاندید مطرح قومی، به تفکیک ولایات، به شرح ذیل بوده است:

ولایاتی که بیشترین رأی را به حامد کرزی داده است:

خوست: ۹۶ درصد

ننگرهار: ۹۵ درصد

پکتیا: ۹۵ درصد

کنر: ۹۴ درصد

قندهار: ۹۱ درصد  
 هلمند: ۹۰ درصد  
 نیمروز: ۸۹ درصد  
 پکتیکا: ۸۸ درصد  
 لغمان: ۸۸ درصد  
 زابل: ۸۵ درصد  
 ارزگان: ۷۶ درصد  
 فراه: ۷۴ درصد  
 ولایاتی که بیشتری رأی را به یونس قانونی داده است:  
 پنجشیر: ۹۵ درصد  
 پروان: ۵۷ درصد  
 بدخشان: ۳۹ درصد  
 بغلان: ۳۹ درصد  
 سمنگان: ۳۸ درصد  
 ولایاتی که بیشترین رأی را به محمد محقق داده است:  
 بامیان: ۷۶ درصد  
 دایکندی: ۸۴ درصد  
 غزنی: ۳۷ درصد  
 ولایاتی که بیشترین رأی را عبدالرشید دوستم داده است:  
 فاریاب: ۷۳ درصد  
 جوزجان: ۷۸ درصد  
 سرپل: ۴۷ درصد  
 تخار: ۳۹ درصد<sup>۱۴</sup>

#### (ب) نقش قومیت در دومین دور انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۸)

برای نشان دادن نقش قومیت و وابستگی‌های قومی در دومین دور انتخابات ریاست جمهوری، تنها سه نفر کاندید مطرح از سه قومیت گزینش شده‌است: حامد کرزی، عبدالله عبدالله و رمضان بشردوست. چنان که براساس نتایج آرا نیز این سه نفر به ترتیب رتبه اول تا سوم را به خود اختصاص دادند.

کاندید	ولایت	حامد کرزی	عبدالله عبدالله	رمضان بشردوست
	ارزگان	۶۰/۹	۸/۷	۱۵/۲
	بادغیس	۲۶/۳	۶۳/۷	۱/۱
	بامیان	۳۹/۱	۱۸/۱	۳۸/۸
	بدخشان	۳۴/۲	۵۰	۰/۰۸
	بغلان	۲۹/۶	۵۶/۸	۷/۴
	بلخ	۳۹/۶	۴۴/۲	۱۱/۴
	پروان	۲۷/۲	۶۳/۳	۵/۱
	پکتیا	۷۱/۶	۴/۸	۰/۰۸
	پکتیکا	۵۳/۵	۲۳/۶	۶/۷
	پنجشیر	۲۹	۶۸/۱	۰/۰۵
	تخار	۳۶/۴	۵۱/۸	۳/۷
	جوزجان	۵۸	۲۵/۳	۴/۱
	خوست	۶۹/۱	۶/۵	۱/۲
	دایکنندی	۲۹/۱	۶/۶	۶۰/۹
	زابل	۶۲	۱۲/۷	۱/۳
	سرپل	۴۶/۷	۳۳	۱۳/۴
	سمنگان	۴۲/۵	۴۳/۵	۹/۲
	غزنی	۲۴/۴	۶۱/۱	۹/۹
	غور	۳۵/۷	۴۶/۷	۱۱/۴
	فاریاب	۵۹/۹	۲۹/۷	۳/۳
	فراه	۵۷/۱	۲۲	۴/۹
	قندز	۳۱/۸	۵۴/۶	۶/۲
	قندهار	۷۳/۸	۹/۱	۲/۶

کابل	۴۸/۸	۲۹/۳	۱۳/۲
کاپیسا	۲۲/۹	۶۹/۱	۱/۸
کنړها	۸۱/۱	۷	۰/۰۴
لغمان	۷۴/۸	۱۳/۸	۱/۹
لوگر	۴۲/۷	۱۷/۶	۳/۲
ننګرهار	۷۵/۲	۶	۰/۰۹
نورستان	۴۶/۲	۴۱/۲	۰/۰۷
نیمروز	۷۲/۵	۱۳/۹	۲/۳
وردک	۵۵/۱	۲۵/۱	۸/۱
هرات	۴۴/۵	۴۱/۷	۵
هلمند	۷۲/۵	۵/۳	۴/۶

دقت در جدول و نتایج فوق، به خوبی نشان می‌دهد که مناطق پشتون‌نشین بیشتر به حامد کرزی رأی داده‌اند، مناطق تاجیک‌نشین به عبدالله عبدالله و هزاره‌جات به رمضان بشردوست. عبدالله عبدالله اگرچه پشتون‌تبار است، اما ریشه‌ای هم در قومیت تاجیک دارد و مادرش تاجیک‌تبار است. مهم‌تر از آن، این که نشو و نما و زندگی عبدالله بیشتر با تاجیک‌تباران بوده و به همین جهت، سابقه زندگی سیاسی وی و قربتش با احمدشاه مسعود و جبهه شمال، از وی یک چهره تاجیک به نمایش گذاشته و همه وی را به عنوان نماینده تاجیک‌تباران می‌شناسند. چه رقبا و چه حامیان عبدالله، وی را نماینده پشتون تلقی نکرده‌اند. اما از آن‌جا که ایشان به لحاظ خونی تعلق به قوم پشتون دارد، در ردیف بعد از حامد کرزی، و در کنار اشرف غنی احمدزی، در مناطق پشتون‌نشین آرای بیشتری را به خود اختصاص داده‌است.

عبدالله عبدالله با حمایت جبهه ملی وارد رقابت شد. نفس تصمیم جبهه ملی برای به میدان آوردن عبدالله نیز از عقلایت قومی ریشه می‌گیرد و خاستگاه این تصمیم همان عنصر قومیت است. جبهه ملی به این تشخیص رسیدند که بهترین گزینه در میان گزینه‌های موجود در رقابت با کرزی، عبدالله عبدالله است. زیرا این تصمیم مبتنی بر این احتمال معقول بود که ضریب پیروزی عبدالله به دلیل تعلق به دو قوم، بیش از هر کس دیگری است و می‌تواند علاوه بر جذب آرای تاجیک‌تباران، آرای پشتون‌ها را نیز به سوی خود جذب کند. از سوی دیگر، به لحاظ تعهد، گرایش‌ها و جنبه ایدئولوژیک، وی می‌توانست جبهه ملی و تاجیک‌تباران را نمایندگی کند.

هزاره‌جات بیشتر به رمضان بشردوست رأی دادند. اما میزان رأی بشردوست در هزاره‌جات نسبت به آرای محمد محقق در اولین دور انتخابات ریاست جمهوری، کم‌تر بود. دلیل این امر نیز روشن است. اولاً بشردوست به‌هیچ‌وجه از ادبیات قومی استفاده ننمود و در پی استفاده از عنصر قومیت و تحریک احساسات قومی هزاره‌ها بر نیامد و خود منتقد سیاست قومی است. از سوی دیگر، برخی رهبران سیاسی مطرح هزاره‌ها از حامد کرزی اعلام حمایت نموده بودند و این موضع رهبران سنتی هزاره‌ها، در کاهش آرای بشردوست نقش داشتند. هرچند نه محمد محقق توانست آرای سال ۱۳۸۳ خود از میان هزاره‌ها را به سوی صندوق حامد کرزی جهت دهد و نه خلیلی توانست میزان قابل توجهی از آرای هزاره‌ها را به‌نفع کرزی جهت‌دهی نمایند و بشردوست هم‌چنان کاندید مورد نظر بخش زیادی از هزاره‌ها تلقی شد.

بشردوست دقیقاً به‌دلیل آن‌که تلاش نمود از خود یک چهره ملی ترسیم کند، در مناطق پشتون‌نشین و دیگر ولایات نیز تا حدودی آرای را به‌سوی خود جذب نمود و در مقایسه با محمد محقق در اولین دور انتخابات ریاست جمهوری، در مناطق پشتون‌نشین رأی بیشتری داشت. از آن‌جا که ازبک‌ها در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری کاندید مطرحی نداشتند، آرای شان بین کاندیدان مطرح دیگر تقسیم شد و حامد کرزی بیش‌ترین سهم را از آرای ازبک‌ها داشت. دلیل آن نیز حمایت جنرال دوستم از کاندیداتوری حامد کرزی بود. برای تطبیق نتایج جدول‌های فوق با مناطق و قومیت‌های گوناگون، نقشه جغرافیای قومی افغانستان که حضور اقوام را به تفکیک ولایات مشخص نموده‌است، در صفحه بعد ضمیمه شده‌است. این نقشه برای فهم محتوای جدول‌های ارائه‌شده، روشن‌گر خواهد بود.

اگر بخواهیم نقش قومیت را در اولین و دومین دور انتخابات ریاست جمهوری مورد مقایسه قرار دهیم، می‌توان گفت که بدون تردید، نقش قومیت در دومین انتخابات ریاست جمهوری نسبت به اولین انتخابات ریاست جمهوری (پنج‌سال پیش)، تا حدودی کم‌رنگ‌تر می‌نماید. نامزدها و نخبگان سیاسی هوادار آنان تلاش نمودند تا مسائل قومی را برجسته‌نمایند. هر کدام از نامزدها تمایل نشان داد و تلاش نمود تا خود را به‌عنوان یک چهره ملی مطرح نماید. این امر گویای بلوغ سیاسی نسبی نخبگان عرصه سیاست کشور است و نشان می‌دهد که اگر اراده عبور از قومیت در میان نخبگان سیاسی ما وجود داشته‌باشد و تدابیر درستی برای خروج از قفس قومیت اندیشیده شود، رهایی از این دام ممکن و میسر می‌نماید.

میزان آرای نامزدان مطرح و ترکیب قومی این آرا نیز نشان‌گر کم‌رنگ‌شدن نسبی عنصر قومیت در انتخابات است. مقایسه آرای بشردوست و محقق (دو کاندید هزاره در دو دور انتخابات ریاست جمهوری) نیز در ولایات جنوبی حکایت از کم‌رنگ‌شدن مسئله قومیت در دومین انتخابات ریاست جمهوری دارد. آرای بشردوست نسبت به آرای محمد محقق در ولایات جنوبی بیشتر است. این تفاوت می‌تواند ناشی از گفتمان وحدت ملی و عدم تأکید بر عنصر قومیت از سوی بشردوست

تلقی شود.

با این حال، عنصر قومیت و قبیله در انتخابات افغانستان هنوز عنصر تعیین‌کننده به‌شمار می‌رود و کاندیدها این نقش را به‌خوبی درک نموده و از این عنصر برای پیروزی بر رقیب استفاده می‌کنند.

#### ۴-۲-۲. تسلیم‌شدن غرب در برابر عقلانیت قومی در افغانستان

کشورهای غربی با سرازیر نمودن ده‌ها هزار نیروی نظامی در افغانستان، در این اواخر به فرهنگ قبیله‌ای در افغانستان کم‌کم گردن می‌نهند و پذیرفته‌اند که راه‌حل مسائل افغانستان، استفاده از قواعد قبیله‌ای است. گوردن بروان نخست‌وزیر انگلستان نیز در یکی از مصاحبه‌هایش گفت که بافت جامعه افغانستان بافت قبیله‌ای است و فرهنگ قبیله هنوز در آن زنده است و باید از همین فرهنگ در ایجاد امنیت و تأمین ثبات بهره‌برد. در حالی که جامعه جهانی در هشت سال گذشته در حدود نه میلیارد یورو را برای بازسازی پولیس و ارتش افغانستان مصرف نموده است و این مصارف هم‌چنان در ابعاد گسترده‌تری ادامه دارد، عده‌ای از سران قبایل به حامد کرزی پیشنهاد تشکیل کنگ‌های قومی یا ملیشه و «نیروهای اربکی»<sup>۱۵</sup> را مطرح نمودند. این طرح در بهار سال ۱۳۸۸ و برای تأمین بهتر امنیت در ولایات جنوبی و مناطق قبایلی ارایه گردید.

گفته می‌شود پیشنهاد ایجاد نیروهای اربکی در مرزهای جنوبی افغانستان از طرف آن عده از سران قبایل به حامد کرزی پیشنهاد شده است، که نزدیکی و هماهنگی زیادی با طالبان دارند. آن‌ها می‌خواهند با مسلح نمودن ملیشه‌های قومی بار دیگر افغانستان را در اسارت همان حلقات و سیاست‌هایی در بیاورند که با سیاست‌های تک‌قومی و کوچ‌های اجباری عبدالرحمان خان چندان تفاوتی ندارد. تلاش‌ها فقط از سوی حلقاتی، با تفکرات قومی برای ایجاد ملیشه اربکی در افغانستان به شدت جریان دارد. شمار محدودی از نمایندگان پارلمان نیز تلاش می‌کنند با ایجاد گروه‌های ملیشه یا اربکی، قدرت‌های محلی سران قبایل را تقویت کنند. این تعداد محدود از نمایندگان پارلمان عقیده دارند که با ایجاد نیروهای اربکی امکان امنیت در سرحدات افغانستان بهتر خواهد شد. اما بسیاری معتقدند که این طرح به این منظور ارایه شده است تا با ساخت و بافت‌های سیاسی مثل شاهان و امیران سابق، زمینه تجاوز و یا مداخله کشور همسایه جنوبی را به افغانستان بیشتر فراهم ساخته و از این طریق از دولت مرکزی باج بگیرند.<sup>۱۶</sup>

ملاقات‌ها با سفیرانی از ده کشور که در افغانستان حضور نظامی دارند و از جمله سفیر آمریکا صورت گرفته و این کشورها راضی شدند مصارف این نیروها را که تعدادشان بالغ بر ۲۵ هزار نفر می‌شود بپردازند. پذیرش این طرح از سوی ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای غربی، در واقع حاکی از تسلیم‌شدن غرب و آمریکا در برابر عقلانیت قبیله و همراهی با فرهنگ قبیله در افغانستان است.

در گزارش دیگری آمده است که حنیف اتمر قبل از اینکه وزیر داخله افغانستان گردد، خود



زمانی یکی از طراحان اصلی تشکیل نیروهای اربکی (یا کندک‌های قومی) در جنگ علیه مجاهدین سابق بوده است. اینک که خود وزیر داخله شده است، راه را برای آرمان‌های دیرینه خود مساعد دانسته و تلاش‌ها را برای ایجاد این نیروهای قبایلی با طراحان تشکیلات سازمان سابق خاد که در این زمینه مهارت خاصی دارند، آغاز نموده است. پخش اسلحه در بین افراد غیرمسئول تحت نام‌های ملیشه یا کندک‌های قومی خصوصاً در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان سرآغاز جنگ داخلی بود، که تا حال دامن گیر مردم افغانستان شده است. گفته می‌شود حنیف اتمر در مسافرت خود به آلمان در دسامبر ۲۰۰۸ میلادی و گفت‌وگو با مقامات امنیتی آلمان، از ایجاد نیروهای مسلحی سخن به میان آورده است که منظور همان فرقه‌های اربکی یا ملیشه‌های مسلح یا کندک‌های قومی غیرمسئول قبایلی در افغانستان خوانده شده است.<sup>۱۷</sup>

گزارشات شماری از کارمندان ارشد وزارت اقوام، قبایل و سرحدات افغانستان حاکی از آن است که اگر طالبان افغان صفوف خود را از طالبان پاکستانی و القاعده جدا بسازند، حق و اولویت شمول‌شان در نیروهای اربکی یا کندک‌های قومی حتمی است. بسیاری معتقدند که ایجاد نیروهای اربکی چیز دیگری جز همان لشکر طالبان نمی‌باشد و این تلاش‌ها برای تقویت سران قبایل پشتون برای طالبانی ساختن افغانستان از اهمیت خاصی برخوردار است. حامد کرزی بارها طالبان را عساکر خود دانسته و به آنان افتخار نموده است. این تلاش‌ها در زمانی صورت می‌گیرد، که طالبان در نقاط مرزی افغانستان با پاکستان از پشتیبانی شماری از سران اقوام و قبایل برخوردار می‌باشند.

با وجود مخالفت شدید مجلس سنا و پارلمان افغانستان با ایجاد نیروهای غیرمسئول اربکی، حامد کرزی و حلقات خاصی، ایجاد این نیروها را در دستور کار خود قرار داده‌اند و تلاش می‌کنند کشورهای کمک‌کننده را با تشکیل این نیروها راضی نمایند. گزارش دیگری حاکی از آن است که منگل عضو کمیسیون اقوام و سرحدات مجلس سنای افغانستان با فرماندهان نظامی ۱۱ کشوری که در افغانستان حضور نظامی دارند، رایزنی نموده و این کشورها هزینه این نیروها را متعهد شده‌اند. کارشناسان امور امنیتی افغانستان تشکیل نیروهای اربکی را برای سرازیر شدن صدها میلیون دالر دیگری می‌دانند که به جیب حلقات معینی وارد خواهد شد. برخی نیز معتقدند که آقای کرزی به ارتش ملی و پولیس چندان اعتمادی ندارد و می‌خواهد در داخل پولیس، پولیس دیگری را سازمان‌دهی و مسلح نماید که پیش‌رنگ و بوی قومی و قبیله‌ای داشته باشد.<sup>۱۸</sup>

## ۲-۲-۵. مقایسه نقش قومیت در اولین و دومین انتخابات ریاست جمهوری

بدون تردید، نقش قومیت در دومین انتخابات ریاست جمهوری نسبت به اولین انتخابات ریاست جمهوری (پنج سال پیش)، تا حدودی کم‌رنگ‌تر می‌نمود. نامزدها و نخبگان سیاسی هوادار آنان تلاش نمودند تا مسائل قومی را برجسته‌نمایند. هر کدام از نامزدها تمایل نشان داد و تلاش نمود تا خود را به عنوان یک چهره ملی مطرح نماید. این امر گویای بلوغ سیاسی نسبی نخبگان عرصه

سیاست کشور است و نشان می‌دهد که اگر اراده عبور از قومیت در میان نخبگان سیاسی ما وجود داشته باشد و تدابیر درستی برای خروج از قفس قومیت اندیشیده شود، رهایی از این دام ممکن و میسر می‌نماید.

میزان آرای نامزدان مطرح و ترکیب قومی این آرانیز نشان‌گر کم‌رنگ شدن نسبی عنصر قومیت در انتخابات است. مقایسه‌ی آرای بشردوست و محقق در مناطق جنوب حکایت از کم‌رنگ شدن مسأله قومیت در دومین انتخابات ریاست جمهوری است. با این حال، عنصر قومیت هنوز عنصر تعیین‌کننده به‌شمار می‌رود.

نقش نخبگان ابزاری (بازیگران عرصه سیاست) و نخبگان فکری (تولیدکنندگان اندیشه و اصحاب علم) در تصحیح فرهنگ سیاسی و رقابت‌های انتخاباتی، بسیار تعیین‌کننده است. نخبگان ابزاری (سیاسی) و نخبگان فکری ما، در عرصه هدایت انتخابات به‌سوی مسیر سالم‌تر و کمک به دموکراسی‌سازی، به‌شدت ناکام بوده‌اند و حتی موانع و چالش‌های پرشماری در این مسیر ایجاد نموده‌اند. نخبگان فکری به جای تأثیرگذاری بر نخبگان ابزاری و بازیگران سیاسی و کمک به دموکرات ساختن آنان، خود اسیر رویکردهای قومی و قبیله‌ای بازیگران سیاسی شده و به تئوریزه نمودن کنش‌های سیاسی مبتنی بر منطق قبیله‌ای و عقلانیت قومی پرداخته‌اند.

در فضای رقابت و تبلیغات سومین دور انتخابات ریاست جمهوری، باز هم نقش تعیین‌کننده عنصر قومیت و عقلانیت قبیله‌ای را به‌خوبی مشاهده می‌کنیم. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های اسارت فرهنگ سیاسی ما و عنصر انتخابات در افغانستان، در تشکیل جرگه قبیله‌ای توسط قبایل جنوب و خوانین قندهار با مشارکت و رهبری رییس جمهور کرزی تجلی یافت. این جرگه به‌خوبی نشان‌دهنده مسیر انحرافی انتخابات از یک پروسه آزاد و ملی به سمت قبیله‌سالاری و رویکرد قبیله‌ای به انتخابات و دموکراسی بود. حرکات‌های ارتجاعی‌ای از این نوع، بی‌تردید، فرایند گذار به دموکراسی را در جامعه افغانی طولانی‌تر نموده و با چالش‌های جدی مواجه ساخته‌است. بازتولید ارزش‌های قبیله‌ای در قالب مبارزات انتخاباتی، فرهنگ سیاسی و دموکراسی نوپای ما را هم‌چنان اسیر ارزش‌های سنتی و قبیله‌ای نگهداشته و نشان‌گر آن است که تا چه میزان هنوز در عبور از دام سنت‌های دست‌وپاگیر اجتماعی و سیاسی، ناکام هستیم.

### ۳. راه‌کارهای عبور از انتخابات قومی و دموکراسی قبیله‌ای

#### ۱-۳. تشکیل احزاب فراقومی

دلیل عمده قومی بودن انتخابات در افغانستان، خاستگاه قومی احزاب و تشکیل حزب بر مبنای قومیت است. تا احزاب فراقومی وجود نداشته‌باشد، انتخابات نیز اسیر گرایش‌های قومی نخواهد شد. احزاب بر اساس عقلانیت قومی و با شعارهای قومی وارد رقابت‌ها و کارزار انتخاباتی می‌شوند و

بحث قومیت را بیش از پیش تعمیق می‌کنند.

از لوازم دموکراسی، حضور قدرتمند جامعه مدنی و احزاب سیاسی است. در واقع احزاب به عنوان «چرخ‌دنده دستگاہ دموکراسی» معروف است. جامعه مدنی و احزاب سیاسی در واقع حلقه واسط بین مردم و حکومت‌اند که از یک سو خواست‌ها و تقاضاهای مردم را به حکومت منتقل نموده و دستگاہ سیاسی را به پاسخ‌گویی به نیازمندی‌ها و تمایلات مردم وامی‌دارد، از سوی دیگر در جامعه‌پذیری مردم ایفای نقش می‌کند؛ یعنی مردم را با ارزش‌های سیاسی کشور آشنا می‌سازد. در واقع یکی از نقش‌ها و کارکردهای جدی احزاب، آموزش سیاسی مردم است. از دیگر کارکردهای حزب، مبارزه بر سر کسب اقتدار است. هر حزبی مفکوره و اندیشه خاص خود را در عرصه‌های گوناگون (سیاست، اقتصاد و فرهنگ) دارد و می‌خواهد که با سلطه‌یافتن و کسب قدرت، جامعه را مطابق نظریات خود اداره نماید.

در کشور ما پس از سقوط طالبان یک‌باره احزاب زیادی پدیدار شدند و امروزه شمار این احزاب به بیش از صد مورد رسیده است. البته تشکیل حزب پدیده جدیدی نبود و در گذشته نیز تجربه تشکیل احزاب را داشته‌ایم. اما در هیچ دوره تاریخی مانند امروز با تکثر احزاب و تورم حزب‌نماها روبرو نبوده. اما آیا حقیقتاً آنچه ما در کشور خود به نام حزب می‌شناسیم، فاکتورها و عناصر یک حزب را در وجود این حزب‌نماها مشاهده می‌کنیم؟ به نظر نگارنده، هیچ‌یک از احزاب ما از ویژگی‌های کامل یک حزب سیاسی برخوردار نیستند. احزاب سیاسی موجود به شدت با ضعف اندیشه‌ای و انحطاط فکری و کارکردی روبرو هستند. ما فقط با تورم گروهک‌هایی روبرو هستیم که به نام حزب قد برافراشته و هیچ‌یک نقش و کارکرد حزب و جامعه مدنی را ایفا نمی‌کنند. کارکرد احزاب ما نه جامعه‌پذیر ساختن مردم و یا انتقال خواست‌های شان به حکومت، بلکه دلالتی سیاسی برای کسب منافع محدود چند نفر عضو حزب است و تمام. احزاب ما نه مولد و مبلغ یک اندیشه سیاسی و اقتصادی، که دکان‌های چانه‌زنی برای تأمین خواست‌های شخصی گردیده‌است. همه هنر این حزب‌نماها این است که اعضای آن در هنگام انتخابات به این کاندید و آن کاندید پیوندند و در اثر تعامل با یکی از نامزدان و یا اربابان قدرت، به نان‌ونوایی برسند. در این منطقی، نه از اندیشه خبری است و نه از طرح و تدبیری برای جامعه. جهت‌گیری‌ها در یک شب و پس از یک جلسه مهمانی به راحتی تا یک صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند و حزبی که تا دیروز منتقد جدی یک شخص است، پس از یک پذیرایی مختصر، مدافع جان به کف کسی می‌شود که تا دیروز هیچ نقطه مشترکی با او نداشت.

علاوه بر این، در یک جامعه دموکراتیک، سنگ‌بنای احزاب، اندیشه، و رویکرد فکری به پدیده‌های اجتماعی است و احزاب همه بر پایه اندیشه‌های سیاسی و دیدگاه خاصی در زمینه اقتصاد و سیاست شکل می‌گیرد. در حالی که در جامعه ما بنیاد احزاب، در درجه نخست تعلقات قومی و در درجه بعد، علقه‌های مذهبی است. هیچ حزبی با استندرد فراقومی را نمی‌توان در کشور نشان نمود.

هرچند در قانون اساسی جدید ما، تشکیل حزب بر مبنای قومیت و مذهب ممنوع اعلام شده است و هریک از احزاب نیز مدعی‌اند که فراقومی و فرامذهبی هستند، اما در عمل همه در قفس تنگ قومیت و مذهب گرفتار آمده‌اند.

نکته دیگر آن‌که تورم و تعدد احزاب که در جامعه ما به اوج و افراطی‌ترین نقطه خود رسیده است، نشان‌گر تعدد و تکثر شکاف‌های اجتماعی در کشور است. زیرا احزاب بر پایه شکاف‌های موجود در جامعه شکل می‌گیرد و هرچه تعدد حزب بالا رود، حاکی از آشفتگی و نابسامانی اجتماعی و شکاف‌های کثیر در جامعه است. اگر در کشوری دو حزب قدرتمند وجود داشته باشد، یعنی این‌که دو جریان اصیل و پر قدرت فکری وجود دارد. اگر صد حزب وجود داشته باشد، به این معناست که ما صد نوع گرایش و صد نوع اختلاف نظر داریم.

با این وضع آشفته فرهنگ حزبی و کم‌جان بودن جامعه مدنی، امید زیادی به استقرار دموکراسی نباید داشت. وضع ما نشان می‌دهد که چرخ‌دنده ماشین دموکراسی نیاز به تعمیر دارد و تا به تعمیر آن موفق نشویم، توفیقی در عرصه دموکراسی‌سازی نیز نخواهیم یافت.

وزارت عدلیه تنها به مرام‌نامه و اساس‌نامه احزاب ننگرد، بلکه باید هویت اعضا را هم ملاک قرار داده و مورد بررسی قرار دهد. اگر اعضای شورای مرکزی حزب یا هیأت رهبری آن، همه از یک قومیت بود، نباید اجازه فعالیت بدهد. در این صورت، هم تشکیل حزب بر مبنای قومیت، دیگر ممکن نخواهد بود و هم از تورم احزاب کاسته خواهد شد.

## ۲-۲. انکشاف متوازن

امروز مردم با مطالبات قومی وارد انتخابات می‌شوند. این مطالبات در حقیقت ریشه در محرومیت‌هایی دارد که در گذشته تاریخ این کشور نسبت به برخی مناطق و اقوام روا داشته شده و با فراز و نشیب‌ها و تفاوت‌های اندکی، تاکنون ادامه یافته است. اگر نگاه عدالت‌محور در زمینه انکشاف وجود داشته باشد، گرایش مردم به نامزدهای قومی هم کاسته خواهد شد و مردم به صلاحیت، تخصص و شایستگی علمی و عملی یک نامزد توجه خواهند کرد. اما اگر محرومیت از مزایا و منابع عمومی برای برخی مناطق هم‌چنان ادامه داشته باشد و مناطق کشور به صورت گزینشی به انکشاف برسند، مردم نفع خود را در این می‌بینند که به نامزد منطقه‌ای رأی بدهند تا بتواند در انکشاف منطقه‌شان گامی بردارد.

## ۲-۳. آموزش سیاسی به منظور اصلاح فرهنگ سیاسی

مراکز تعلیمی و رسانه‌های عمومی، کانال اصلی دموکراسی‌سازی به‌شمار می‌روند. باید پذیرفت که راه خوش‌بختی و نگون‌بختی ما از مکتب و دانشگاه می‌گذرد. قبل از هر نوع اقدامی، ابتدا باید در فکر آموزش و تعلیم و تربیت بود. معلم ما می‌تواند مروج خوی نظامی‌گری و جرسومه استبداد

باشد، و می‌تواند با رفتارش الگوی عینی دمو‌کراسی و ارزش‌های دمو‌کراتیک باشد. متعلم و محصل ما چنان که می‌تواند دمو‌کراسی را در مکاتب و دانشگاه‌ها تجربه نموده و معلم و اداره، با روش دمو‌کراتیک خود، مکتب را به آموزشگاه دمو‌کراسی و عرصهٔ تمرین و مشق دمو‌کراسی تبدیل نماید، همچنین می‌شود مکتب و دانشگاه را مهد استبداد و محل زایش خوی دیکتاتوری قرار داد. مکتب و دانشگاه می‌تواند بسیاری از چالش‌هایی را که در عرصهٔ دمو‌کراسی‌سازی بر شمردیم، برطرف نموده و زمینه را برای رشد و بالندگی دمو‌کراسی فراهم ساخت. به‌عنوان مثال، عبور از قومیت و قبیله‌گرایی، تصحیح نگاه به دین و دین‌داری، فایق آمدن بر تأثیر‌پذیری‌های برون‌مرزی و... همه از طریق آموزش و از کانال مراکز تعلیمی امکان‌پذیر است و باید از این مراکز شروع شود. معلم چنان که می‌تواند مبلغ و عامل به ارزش‌های دمو‌کراتیک باشد، می‌تواند با گفتار و رفتارش تندیس قومیت و قبیله‌پرستی باشد.

افزون بر مراکز تعلیمی، رسانه‌های عمومی نیز عین همان وضعیت مراکز تعلیمی را دارند. چنان که رسانه‌های عمومی می‌توانند سنگری برای دعوای قومی و دامن‌زدن به خرافات پوچ قبیله‌ای باشند، این امکان را نیز دارند که مروج اندیشه و رویکرد دمو‌کراتیک بوده و به‌سان دانشگاهی برای آموزش ارزش‌های دمو‌کراتیک عمل کنند و به مردم درس دمو‌کراسی ارائه دهند. رسانه‌های امروز ما و به‌خصوص، بسیاری از رسانه‌های دیداری و شنیداری و تلویزیون‌ها، بیشتر همت خود را صرف برنامه‌های پوچ و مزخرف و چه‌بسا بدآموزی جامعه نموده‌است و برنامه‌های آموزشی بسیار ناچیزی در این رسانه‌ها وجود دارد. تلویزیون می‌تواند به‌جای پخش فیلم‌های مبتذل و موسیقی‌های گوش‌خراش که روح و روان انسان‌ها را بیمار می‌سازد، به آموزش فرهنگی و سیاسی مردم بپردازد و به تقویت فرهنگی و علمی مردم همت گمارد و نقش یک دانشگاه را ایفا نمایند. بسیاری از ارباب رسانه‌های ما دمو‌کراسی را در قیافهٔ ولنگاری می‌بینند و تمام درک و برداشت‌شان از آزادی نیز بی‌مبالاتی، کشف حجاب، نشان‌دادن زنان عربیان و نیمه‌عربیان از تلویزیون و شکستن حیا و حد مرز اخلاقی در جامعه‌است. وقتی یک شهروند متدین یا عالم دینی ارمغان دمو‌کراسی را در چهرهٔ فیلم‌های مهیج و تخریب‌کنندهٔ بنیان خانواده، درهم کوبندهٔ اخلاق و روح انسانی می‌بینند، از نام دمو‌کراسی متنفر می‌شوند. این درک هنوز برای ما به‌وجود نیامده‌است که دمو‌کراسی و آزادی چیزی فراتر از صحنه‌های ابتذال تلویزیونی و بی‌حیایی برخی زنان و مردان است. دمو‌کراسی با عقلانیت و خردورزی انسان باید تماس برقرار کند و آزادی انسان متفاوت با آزادی دیگر حیوانات است. به‌قول مرتضی مطهری، اگر بی‌حجابی تمدن می‌بود، حیوانات باید از ما متمدن‌تر باشند.

بنابراین، علاوه بر آموزش رسمی که در مراکز آموزشی انجام می‌شود، فعالان جامعهٔ مدنی و رسانه‌های عمومی و کسانی که معتقد به گسترش ارزش‌های دمو‌کراتیک در جامعه هستند، باید به رشد آگاهی عمومی و آموزش دمو‌کراسی کمر همت بسته و به ترویج اندیشه‌های متناسب با دمو‌کراسی بپردازند و باب تساهل و تسامح را در جامعه بگشایند.

#### ۴-۲. تدوین سیاست کلان برای حل بحران قومی

ایالات متحده آمریکا تنها کشور غربی است که دارای اقوام گوناگون بوده و به عنوان یک جامعه «مهاجرپذیر» بنا گردیده است. بررسی مدل‌های تحولات قومی احتمالی که در آن کشور پدید آمده است، برای مسیرهای دگرگونی احتمالی اروپا در آینده دارای اهمیت آشکار است. سه نوع مدل به عنوان مدل‌های مشخص‌کننده تحول روابط قومی در آمریکا طرح گردیده‌اند: مدل همانند‌گردی، مدل درهم‌آمیزی و مدل کثرت‌گرایی فرهنگی.

۱. مدل همانند‌گردی: مدل همانند‌گردی به این مفهوم است که مهاجران عادات و رسوم اولیه خود را رها می‌کنند، و رفتارهای‌شان را در قالب ارزش‌ها و هنجارهای اکثریت شکل می‌دهند. نسل‌های مهاجران با فشارهایی در جهت «همانند شدن» به این شیوه روبه‌رو گردیدند و در نتیجه، بسیاری از فرزندان‌شان کم‌وبیش به طور کامل «آمریکایی» شدند.<sup>۱۹</sup>

۲. مدل درهم‌آمیزی: طبق مدل درهم‌آمیزی، به جای این که سنت‌های مهاجران در ارزش‌های مسلط جمعیتی که از قبل وجود داشته محو شود، همه با هم آمیخته شده و الگوهای فرهنگی جدید و تکامل‌یافته‌ای را تشکیل می‌دهند. بسیاری عقیده دارند که این مطلوب‌ترین نتیجه گوناگونی قومی است. تقریباً تا حدی، این مدل بیان دقیق جنبه‌هایی از تکامل فرهنگی آمریکاست. اگرچه فرهنگ «آنکلو» به صورت فرهنگ برجسته باقی مانده است، اما ویژگی‌های آن تا اندازه‌ای تأثیر گروه‌های متعدد گوناگونی را که اکنون جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، منعکس می‌کند.<sup>۲۰</sup>

۳. مدل کثرت‌گرایی: در این دیدگاه، مناسب‌ترین مسیر، کمک به توسعه یک جامعه حقیقتاً چندقومی است که در آن اعتبار مساوی خرده‌فرهنگ‌های متعدد گوناگون به رسمیت شناخته شده است. ایالات متحده آمریکا زمان درازی است که جامعه‌ای کثرت‌گرا بوده است. اما تفاوت‌های قومی بیشتر در ارتباط با نابرابری‌ها بوده‌اند تا عضویت برابر اما مستقل در اجتماع ملی.<sup>۲۱</sup> اگر به اروپای غربی نگاه کنیم، می‌توانیم تنش‌های مشابه و راه‌حل‌های مشابهی را مشاهده کنیم. بیشتر سیاست‌های رسمی حکومت، در بریتانیا و کشورهای دیگر، در جهت مسیر اول، یعنی همانند‌گردی هدایت می‌شود. همان‌گونه که در آمریکا دیده می‌شود، در جایی که اقلیت‌های قومی از نظر فیزیکی با اکثریت جمعیت کاملاً تفاوت دارند - مانند مهاجران هند غربی، آفریقایی‌ها و آسیایی‌ها در بریتانیا - این راه ممکن است بیش از همه مسأله‌ساز باشد. پایندگی نژادپرستی (اغلب نهادینه شده) در اروپا کاربرد مفهوم درهم‌آمیزی را در آن‌جا نسبتاً محدود می‌سازد.

رهبران بیش‌تر اقلیت‌های قومی خود به‌طور فزاینده‌ای بر مسیر کثرت‌گرایی تأکید ورزیده‌اند. دست‌یابی به پایگاه «مجزا اما برابر» مبارزات عمده‌ای را طلب می‌کند، و در حال حاضر این راه‌حل دوردستی است. اقلیت‌های قومی هنوز از نظر بسیاری از افراد تهدیدی به حساب می‌آیند: تهدید نسبت به شغل فرد، امنیت فرد «فرهنگ ملی»، بلاگردان کردن اقلیت‌های قومی گرايشی پائنده است. در حالی که هنوز جوانان در اروپای غربی غالباً تعصبات مشابه با تعصبات نسل‌های قدیمی‌تر دارند،

اقلیت‌های قومی در بیشتر کشورها با آینده‌ای از ادامه تبعیض، در جو اجتماعی که با تنش و اضطراب مشخص می‌شود، روبه‌رو هستند.

گیدنز معتقد است که در آینده، همانند گذشته، محتمل‌ترین مسیر، ترکیبی از این سه‌نوع خواهد بود، با تأکید نیرومندتر از گذشته بر کثرت‌گرایی. اما اشتباه خواهد بود که کثرت‌گرایی قومی را تنها ناشی از ارزش‌ها و هنجارهای گوناگون فرهنگی که از خارج به جامعه‌ای وارد شده بدانیم. گوناگونی فرهنگی هم‌چنین با تجربه گروه‌های قومی در جریان انطباق با محیط‌های اجتماعی وسیع‌تری که خود را در آن می‌یابند، ایجاد گردیده است.<sup>۲۲</sup>

## برآمد

روند سیاسی و فعالیت‌های حزبی در دوره پسا طالبانی در افغانستان و هم‌چنین دو دور انتخابات ریاست‌جمهوری (۱۳۸۳ و ۱۳۸۸) و یک دور انتخابات شورای ملی (۱۳۸۴) در کشور، به‌خوبی نشان داده‌است که ماهیت انتخابات به‌عنوان جلوه ملموس دموکراسی و تحزب به‌عنوان چرخ‌دنده دموکراسی و موتور محرک آن در افغانستان گران‌بار از مطالبات و گرایش‌های قومی است. حرکت به‌سوی نظام سیاسی دموکراتیک و انتخاب حکام از طریق انتخابات آزاد، آغاز گردیده و احزاب زیادی نیز پدید آمده‌است، اما رسیدن به دموکراسی بسیار دشوار می‌نماید. در افغانستان هنوز نه دموکراسی استقرار یافته است و نه شبه‌دموکراسی وجود دارد، بلکه دموکراسی صوری تنها ارمغانی است که در دنیای پسا طالبانی نصیب مردم آن گردیده است. منظور از دموکراسی صوری یا نمایشی، نوعی نظام الیگارشسی است که دارای برخی نهادهای دموکراتیک صوری و نمایشی باشد. در دموکراسی‌های صوری به‌طور کلی الیگارشسی‌های سنتی در پس تشکیلات و اشکال ظاهری دموکراسی حکومت می‌کنند و تا وقتی این تشکیلات و اشکال به‌عنوان پوشش و پرده‌ای بر اقتدار الیگارشسی‌ها عمل کنند، دموکراسی صوری تداوم می‌یابد. اما وقتی اشکال و تشکیلات مذکور خصلت ماهوی بیشتری پیدا کنند، حرکتی به‌سوی شبه‌دموکراسی تداوم می‌یابد. سازوکار گذار از دموکراسی صوری به شبه‌دموکراسی را معمولاً باید در نزاع‌های درونی الیگارشسی حاکم و امکان تقویت اشکال و تشکیلات دموکراتیک توسط برخی از جناح‌ها بر ضد برخی دیگر جستجو کرد.<sup>۲۳</sup>

برای انتقال از دموکراسی به شبه‌دموکراسی و نهایتاً رسیدن به دموکراسی، جامعه و عرصه فرهنگ و سیاست به برخی زمینه‌ها و رخ‌نمودن عواملی نیازمند است. در گام اول، می‌توان گفت که «برخی از عوامل کلان در گذار از دموکراسی صوری به شبه‌دموکراسی (یا دموکراسی محدود به چارچوب نظام) عبارتند از: گسترش طبقات متوسطی که سنخیت ایدئولوژیک با الیگارشسی حاکم ندارند، گسترش آموزش که خود در تقویت طبقات متوسط مؤثر است، گسترش ویژگی‌های فرهنگ شهری مدرن که با خصلت ایدئولوژیک نظام تعارضات آشکار پیدا می‌کند، پیدایش شکاف‌هایی در



درون‌الیکارشی، فرآیندهای روبه‌گسترش جهانی‌شدن، پیدایش تعبیر دموکراتیک و کثرت‌گرایانه از دین و بالاخره ظهور بحران‌های مشروعیت، مشارکت، سلطه و کارآیی»<sup>۲۴</sup>.

## پی‌نوشت‌ها

۱. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (چ ۱۲، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳)، ص ۵۷۷.
۲. حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی (چ ۸، تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۶ ش.)، ص ۱۹۰.
۳. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست (چ ۱۸، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷ ش.)، ص ۳۴۲.
۴. همان.
۵. همان، ص ۳۴۴.
۶. قانون احزاب، ماده دوم فصل اول.
۷. حسین بشیریه، پیشین، ص ۳۸۶.
۸. قانون احزاب، ماده سوم فصل اول.
۹. اسماعیل یوردشاهیان، تبارشناسی قومی و حیات ملی، (چ ۱، تهران: نشر فرزانه، ۱۳۸۰ ش.)، صص ۱۱-۱۲.
۱۰. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی (چ ۱۴، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶ ش.)، صص ۲۷۹-۲۸۰.
۱۱. ر. ک. به قانون احزاب، ماده چهارم و ششم از فصل دوم.
۱۲. غلام‌رسول مردای و سردارمحمد رحیمی، تأثیر قومیت بر انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال ۱۳۸۳: [www.arc۲۰۰۰.blogfa.com](http://www.arc۲۰۰۰.blogfa.com).
۱۳. همان.
۱۴. [www.afghanelection.com](http://www.afghanelection.com) و نیز [www.bbc.uk.com](http://www.bbc.uk.com).
۱۵. «اربکی» کلمه پشتو به معنای «نیروهای غیرمنظم قومی» است.
۱۶. محمود منجم‌زاده، ایجاد نیروهای اربکی، کندک‌های قومی یا استعماری قبیلوی ([www.khawaran.com](http://www.khawaran.com)).
۱۷. همان.
۱۸. همان.
۱۹. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری (چ ۲۳، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷ ش.)، ص ۳۰۸.
۲۰. همان.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۳۰۹.
۲۳. سیدصادق حقیقت، نسبت‌سنجی دین و دموکراسی (فصل‌نامه سروش اندیشه، شماره ۷، بهار ۱۳۸۳ ش.)
۲۴. همان.



# سیاست قومی، هویت‌های بحران‌زا و روند ناقص توسعه دموکراسی

خالد خسرو<sup>۱</sup>

## چکیده:

افغانستان یکی از مهم‌ترین تجربه‌های سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر خود، انتقال قدرت از طریق انتخابات، را تجربه می‌نماید. سنگ بنای این نظام در کنفرانس بن به ابتکار غرب و در همکاری با گروه‌های نظامی و سیاسی افغان گذاشته شد. یک‌دهه پس از کنفرانس بن مهم‌ترین سؤال، نهادینه‌شدن دموکراسی در کشور است. تنوع قومی در کشور یکی از دلایل حمایت غرب و گروه‌های افغان از تشکیل یک حکومت دموکراتیک چندقومی بود. اما به نظر می‌آید که فرمول کنفرانس بن برای برپایی نظام چندقومی دموکراتیک، به خاطر رادیکال‌شدن هویت‌های قومی در سطح نخبگان سیاسی و نویسندگان هویت‌گرا نتیجه‌ی مطلوب برای روند ملت‌سازی در افغانستان در پی نداشته است. مناقشه بر صورت هویت تاریخی و مباحثات شوونیستی پیوندها و تفاهات ملی را به شدت مورد سوال قرار داده است. اگر تفاهم بر سر هویت ملی کشور میان نخبگان سیاسی و اجتماعی احیا نگردد، منازعات و مناقشات قومی پایه‌های ثبات نظام سیاسی و اجتماعی نظام را سست خواهد نمود.

---

۱. نویسنده و پژوهشگر.

انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ خورشیدی از این نظر مهم‌ترین تحول تاریخ معاصر افغانستان به حساب می‌آید که نخستین بار قدرت قرار است به صورت صلح‌آمیز در یک انتخابات دموکراتیک از یک زعیم منتخب به یک زعیم دیگر انتقال داده می‌شود. این همان دموکراسی حداقلی است که بخشی از معضل تاریخی مشروعیت، تقسیم و گردش قدرت در افغانستان را حل کرده می‌تواند. آنانی که در مورد پذیرش و کارکرد نظام سکولار و دموکراتیک مدرن غربی در یک جامعه مذهبی و سنتی مانند افغانستان با دیده تردید می‌نگرند (Larson, 2011)، شاید این تجربه را نوعی نظام‌سازی ناقص دموکراتیک به حساب آورند. چون تقلیل نظام دموکراتیک به یک نظام انتخاباتی محض و حذف سویه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مدرن آن در بلندمدت مانع بحران‌ها و عقب‌گردهای داخلی شده نمی‌تواند. زیرا، باید میان دموکراسی و میزان توسعه اجتماعی و اقتصادی، به‌ویژه کاهش فقر و رعایت حقوق شهروندان در یک کشور، توازن منطقی و پایداری وجود داشته و تحول بنیادین در تمام حوزه‌های مذکور اتفاق بیفتد (یعقوب ابراهیمی، ۱۳۹۲). بر این اساس، با این که نظریه مدرنیزاسیون کلاسیک به خاطر اروپامحوری و عدم تکرار تاریخی تجربه اروپایی مدرنیته در کشورهای غیرغربی مورد انتقاد قرار دارد، اما اهمیت سرمایه و بازار کنترل‌شده، دولت عقلانی سکولار، احزاب سیاسی، شهروندمحوری، استحکام و مؤثریت نهادها، به‌ویژه ارجحیت محاکم مستقل، این نظریه را از سایر تئوری‌های رقیب متمایز و برجسته می‌سازد (Zakaria, 2007).

ضمن قبول این واقعیت که تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی و اجتماعی الزاماً به ایجاد یک نظام سیاسی دموکراتیک پایدار منجر نشده و صندوق رأی پاسخ‌نهایی به معضل مشروعیت قدرت و تقسیم صلح‌آمیز آن بدون یک پلات‌فورم عادلانه اجتماعی و اقتصادی نخواهد بود، این واقعیت را باید پذیرفت که تجربه تاریخی افغانستان در این مقطع خاص طبقه سیاسی کشور را متقاعد نموده که فعلاً دموکراسی را در حد مکانیسم انتقال قدرت سیاسی، و مجزاً از کل روند مدرنیزاسیون، پذیرفته و برای آن مشروعیت سنتی و مذهبی جست‌وجو کنند. از این رو، تفاهم جمعی میان نخبگان سیاسی‌یی که نظام فعلی را قبول داشته، بر سر پذیرش انتخابات به‌عنوان یک راه‌حل سیاسی قابل قبول و جلوگیری از جنگ مسلحانه قدرت، شکل گرفته است.

البته، توسعه دموکراسی، همانند سایر فرآیندهای مدرنیزاسیون، یک روند خطی و رو به پیش نیست. عقب‌گردها و پیشرفت‌ها در آن رخ می‌دهد (Mishra, 2013). برای کشورهای شکننده‌یی چون افغانستان، از یک منظر ناکامی دموکراسی عبارت از عدم حفظ توافق جمعی بر سر اداره کشور و تصمیم‌گیری‌های کلان ملی است که نتیجه آن روی آوردن جناح‌های قدرت به زور آزمایی نظامی می‌تواند باشد. چنین چیزی در کشوری که نهادهای اصلی آن ظرفیت و مشروعیت لازم را نداشته، و سیاست‌مداران برای حل و فصل مشکلات تعامل سیاسی را بی‌فایده بدانند، قابل تصور است. به همین سبب، سیزده سال پس از کنفرانس بن هنوز هم سوال استحکام دموکراسی در افغانستان هم‌چنان محوری و حیاتی است. در این رابطه نگرانی از آن است که دموکراسی نه در قالب

نهادهای فرآیندهای نهادینه‌شده، بلکه بیشتر در توافق شکننده طبقه‌سیاسی افغان بر سر یک نظم مسالمت‌جویانه انتخاباتی، تمثیل می‌یابد. تشویش به خاطر بروز جنگ قدرت و سقوط دولت در شورش و هرج و مرج نشانه‌ی از بی‌اعتمادی جمعی به روندها و نهادهای ساخته‌شده پس از کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ میلادی است.

### «اقوام با هم برادر افغان»

افغانستان کشوری چند قومی، و با فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف است. در این کشور افغان بودن و داشتن یک هویت قومی تضادی با هم ندارند. معمولاً در تذکره‌های قدیمی قومیت در کنار هویت ملی نگاشته می‌شد. حکومت با فشار سیاسی و از طریق نظام آموزشی و فرهنگی وابسته به خود توانست که این تصور و تعلق را در میان مردم جای بیندازد. در افغانستان، هویت‌های قومی را می‌توان به‌عنوان هویت‌های انکشاف‌نیافته اجتماعی و فرهنگی مطرح کرد که تکیه بر اصالت و خالص بودن نژاد و فرهنگ، قدامت نژادی یک قوم در سرزمین کنونی و یا قدامت فرهنگ و زبان، میزان نفوس قومی دارند (حسین مبلغ، ۲۰۰۶).

در تجارب کشورهای دیگر، به‌خصوص در چارچوب جامعه چند فرهنگی غربی، تنوع قومی و مذهبی به خاطر غنای فرهنگی جامعه، و ارزش اقتصادی نیروهای مهاجر کار موضوع پذیرفته شده است. طبعاً این تنوع از آن رو در جوامع لیبرال ستایش می‌شود که خرده‌فرهنگ‌ها قادر به چالش کشیدن فرهنگ و قوانین مسلط جامعه نبوده و حتی در آن جذب می‌گردند. در این روند ادغام، شاید ذائقه فرهنگی جامعه میزبان تا حدی تغییر یابد، اما فرهنگ غالب هم‌چنان مشروعیت و انسجام خود را حفظ می‌نماید. خرده‌فرهنگ‌ها در درون دولت-ملت‌هایی که بر اساس قانون اساسی، نهادهای مدرن و فرهنگ مشترک ایجاد شده‌اند، تنها جنبه فولکلوریک دارند و بس. از این رو، قادر به ایجاد بحران و بی‌ثباتی در درون جامعه نمی‌باشند. هر چند که اسلام‌هراسی، تروریسم و نژادپرستی ارزش‌های دموکراتیک جوامع غربی را تهدید کرده و خرده‌فرهنگ‌ها هم به خاطر حفظ خود به صورت محافظه‌کارانه و گاه خشونت‌بار در برابر فرهنگ مسلط مقاومت می‌نمایند، اما در کل جامعه چند فرهنگی تجربه موفقیت‌آمیز پرا پشت سر می‌گذارد.

اما در کشورهایمانند افغانستان که روند ساخت دولت-ملت جدید به بن‌بست رسیده و هویت‌های قومی با زخم‌های عمیق، خاطرات تلخ تاریخی، و نگاه کینه‌ورزانه از دل خاکستر جنگ‌ها بیرون آمده‌اند، مدل جامعه چند فرهنگی بدون هویت ملی و فرهنگ غالب که اساس وابستگی‌ها، تصورات و خاطرات جمعی را تشکیل داده و مبنای پیوند انسانی باشندگان سرزمین به حساب می‌آید، عملاً خود معضلی بر سر راه تشکیل ملت افغانستان شده است. زیرا، از آن منظری که قومیت به‌عنوان مبنای نظام سیاسی مدنظر گرفته شود، و نه یک جنبه فرهنگی و فولکلوریک یک ملت، خطر بی‌ثباتی و منازعه درونی طبقه سیاسی و کشاندن بحران به جامعه، همواره به‌عنوان

یک تهدید وجود خواهد داشت.

البته، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که تجارب افغانستان در امر ملت‌سازی خالی از موفقیت نبوده است. توافق نسبی ملی روی هویت تاریخی، مذهبی و تمدنی افغانستان، و ایجاد تعلق به وطن در میان عوام، میزان قابل ملاحظه ملت‌سازی در افغانستان را به نمایش می‌گذارد. اما از آن جایی که ملت‌سازی در افغانستان توأم با خشونت و تبعیض قومی از سوی دولت مرکزی بوده، اکنون از سوی قشرهایی از نخبگان سیاسی و اجتماعی، توافق روی هویت تمدنی و ملی موجود زیر سؤال قرار گرفته است و این سرآغاز رادیکال‌شدن هویت‌های قومی و تشدید منازعه داخلی می‌باشد. جناح‌های سیاسی به خاطر منافع خود، به‌ویژه استحکام قدرت از طریق پوپولیسم قومی و مذهبی، می‌توانند این حس تعلق جمعی ملی را که بیشتر عبارت از تعلق به یک جماعت تصویری (1919, Anderson) است، خدشه‌دار نمایند. یک دلیل آن این است که رقابت‌های سیاسی و اقتصادی بر سر منابع، غالباً در قالب رقابت‌های قومی انجام می‌شود.

از سوی دیگر، روند ملت‌سازی در افغانستان یک روند پارادوکسیکال بوده است؛ یعنی هویت قومی مکمل هویت ملی به حساب آمده است. یک شهروند هم‌زمان هم افغان و هم متعلق به یکی از اقوام کشور به حساب می‌آید. از این رو، برای دولت‌های افغانستان در گذشته توازن میان این دو هویت ملی و قومی بسیار مهم بوده است. این مدل در صورتی که طبقه سیاسی و تحصیل‌کرده کشور بر سر آن تفاهم داشته باشند، مانند هر پدیده مفهومی و تصویری مصنوع دیگر کارکرد دارد. البته، در این فرمول اولویت مربوط به افغانیت است که توسط قانون اساسی بر اساس حقوق و وجایب شهروندی تعریف می‌شود. قومیت به‌عنوان یک هویت فرعی که آخرین بازمانده فرهنگی جامعه بسته دهقانی و مذهبی پیش مدرن است، جنبه فرهنگی و نه هویت‌ساز دارد. در این جا ترجیح هویت و فرهنگ غالب بر خرده‌فرهنگ‌های قومی در کنار این که تکمیل‌کننده یک نظام دموکراتیک است، اساس اتحاد ملت، وفاداری به سرزمین و دولت منتخب، رفع تنش‌ها و رقابت‌های اقتصادی و سیاسی میان اقوام، ایجاد الگوها و ایده‌آل‌های مشترک به حساب آمده و تنها حاصل روندهای طبیعی و خودجوش شهروندان یک کشور بوده می‌تواند.

این فرمول به‌نوعی در هند کارآمد بوده است که در آن دولت سکولار مدرن، با احزاب سیاسی فراگیر و محاکم قدرتمند - نه مثلاً در سطح کشورهای انگلوساکسون - اداره کشور را به‌عهده دارند. در عین حال، نخبگان هند، به جز از هندوهای افراطی طرفدار حزب بی‌جی‌پی، درک می‌کنند که ثبات هند پهناور در دموکراسی و روابط دموکراتیک میان پیروان ادیان و مناطق مختلف این کشور است. افزون بر این، رهبران هند مدرن با توجه به تجارب بریتانیا، و متأثر از الگوهای مدرنیستی شوروی و اروپایی دست به اداره و سازمان‌دهی دولت و جامعه زدند. با این حال، حتی دموکراسی هندی هم در بلندمدت یک الگوی ایده‌آل برای کشورهای چندقومی نیست. چون به‌هر حال، سیاست موروثی و خاندانی نهر و - گاندی، بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی، هندویسم و نظام کاستی

در کلیت خود یک نظام تبعیض آمیز را در این کشور شکل داده‌اند. مدرنیسم تدریجی جامعه سنتی که هند آن را تجربه می‌نماید، در افغانستان اعتبار خود را از مشروعیت اصالت فرهنگ بومی در برابر هر نوع مدرنیسمی فرهنگی اروپایی که قسماً متضمن ایجاد دولت-ملت جدید است، ایجاد مقاومت و مانع می‌نمایند. از سوی دیگر، ایده تفکیک میان مدرنیسم تکنیکی و مدرنیسم فرهنگی در ذهنیت عمومی گروه‌های مختلف اجتماعی اهمیت و کارایی خود را حفظ کرده‌است. تفکیک مدرنیسم تکنیکی و فرهنگی حامی اصلی نهادها، مناسبات و ارزش‌های سنتی است که در این چارچوب فرهنگ نه به‌عنوان یک پدیده مادی و تاریخی بلکه یک امر مقدسی بوده که با تغییر آن هویت باختگی و بی‌نظمی در جامعه حاکم می‌شود. بنابراین پارادایم اصلی فرهنگی شک در حقانیت عصر جدید است.

### تهدید سیاست قومی

از میان عوامل مختلف، هویت‌های سیاسی شده قومی به‌خاطر نوع سیاست‌ورزی طبقه سیاسی افغانستان تهدیدی نسبت به آینده دموکراسی در افغانستان به حساب می‌آیند؛ مگر این که نخبگان سیاسی و اجتماعی روی هویت ملی و تعلق تاریخی و تمدنی به سرزمین موجود توافق کرده، از یک نظام حقوقی آزاد، کثرت‌گرا و قانون‌مدار دموکراتیک حمایت نمایند. آن‌ها آهسته، آهسته از میراث کنفرانس بن فاصله گرفته، در ادبیات سیاسی خود شهروند را جای‌گزین قومیت نمایند. چرا من روی این عامل تأکید می‌کنم؟ برای این که بنا به تحقیقات موجود، یکی از علت‌های مهم ناکامی دموکراسی‌ها در آفریقا، آسیا و اروپایی شرقی اختلافات و منازعات قومی قلم‌داد می‌گردد. معمولاً در جوامع چندقومی، هویت‌های قومی خطوط مشخص خودی و غیرخودی را معین می‌سازند. در نتیجه، سیاست قومی هم به‌سوی تقسیم منابع ارزشمند دولتی و غیردولتی برای گروه‌های ممتاز قومی و مذهبی پیش رفته و یک رقابت خصومت آمیز قومی میان نخبگان شکل می‌گیرد. در این رقابت معمولاً دولت با اپوزیسیون و رقبای اجتماعی خود برخورد مشکوک نموده و آنان را متهم به خیانت ملی و مقاومت در برابر اراده عمومی می‌نماید. اپوزیسیون، معمولاً متهم به تباری با دشمنان تاریخی کشور، مخدوش ساختن هویت ملی و تجزیه کشور گردیده و افکار عمومی علیه آنان بسیج می‌شود. در این فرآیند حتی صفات و اتهامات مذکور از سوی قوم غالب در دولت به سایر اقوام نیز نسبت داده شده می‌تواند (Horowitz, 1993). نتیجه این فرآیند مشروعیت‌دادن به تبعیض سیستماتیک، حذف فزایکی و فرهنگی دیگران است. در چنین وضعیتی، حتا دموکراسی انتخاباتی که معمولاً به‌عنوان راه‌کاری جهت کسب مشروع قدرت سیاسی، حاکمیت قانون و توزیع عادلانه قدرت مدنظر گرفته می‌شود، ظرفیت ضعیف ساختن هویت ملی، تشدید خطوط تمایز فرهنگی و مذهبی، و ایجاد تنش و خشونت را دارد (Haysom, 2005). ناگفته پیداست که فقدان

نهادهای مشروع مانع از تبدیل شدن صندوق رأی به ابزاری جهت حل اختلافات سیاسی و تشکیل دولت وحدت ملی می‌گردد.

واضح است که نگرانی از شکل‌گیری مجدد روابط ناعادلانه قدرت یک نگرانی مشروع است. به‌ویژه تغییر در روابط سنتی قدرت قومی در نظام سیاسی کشور، موجب برخی نارضایتی‌ها و خشم گردیده‌است. چون همان طوری که در بالا اشاره کردم، رابطه میان اکثریت قومی و حاکمیت بلامنازعه سیاسی هنوز واقعیت عینی خود را در افغانستان حفظ کرده‌است. مفهوم باشنده اصلی و باشنده مهاجر پیوند نزدیک با ایده اکثریت قومی و حاکمیت حداکثری سیاسی در افغانستان دارد. هم‌چنان، مناقشه بر سر هویت تاریخی، نیازمند رویکرد معقول، استراتژیک و واقع‌بینانه است. برخلاف بحث نویسندگان هویت گرا، هویت ملی افغانستان تنها شامل نمادهای فرهنگی و چهره‌های شاخص پشتونی، و تنها یا فارسی و مغولی نیست بلکه در آن عناصر تمدنی و تاریخی عربی-اسلامی، فارسی، هندی، یونانی، مغولی و اروپایی خلط می‌باشد. طبعاً میان روایت دانشگاهی و باستان‌شناسانه از تاریخ افغانستان، و برداشت سیاست‌مداران و ذهنیت عمومی از آن، تفاوت چشم‌گیری وجود دارد. زیرا، تاریخ نه تنها افغانستان بلکه تمام کشورهای دنیا زیر تأثیر مناسبات قدرت، آرمان‌های اجتماعی و مذهبی، واقعیت‌های عصر موجود و تفسیر نسل جدید از گذشته باستانی خود می‌باشد. به‌همین خاطر برخی محققین هویت‌های ملی و تاریخی را هویت‌های خلق شده (Constructed Identities) به حساب می‌آورند (Bayart, 2005) که مناقشه روی حقیقت آن ارزش سیاسی ندارد و موجب تحریکات عامه نیز می‌شود. از همه مهم‌تر این که از اعتبار انداختن و حتی اصلاح هویت موجود در نبود عدم توافق بر سر روایت‌ها و حقایق جدید تاریخی که مبنایی برای ساختن هویت نوین ملی شود، بحران هویتی به مراتب کلان‌تر ایجاد می‌نماید که حاصلش نه بحث‌های فلسفی در حوزه عمومی بلکه تنش‌های عمیق اجتماعی و سیاسی است و الزاماً به یک نتیجه‌گیری منطقی منجر نمی‌گردد. بلکه برعکس هویت‌ها را رادیکال و متعصب می‌سازد.

اما تصور من این است که مهم‌ترین عامل برای حفظ نظم دموکراتیک قدرت و جلوگیری از نهادینه‌شدن اکثریت تبعیض‌گرای قومی و تصاحب برتری جویانه قدرت سیاسی، تقویت نظام دموکراتیک و حفظ توازن قوای سیاسی به نفع نظم متکثر دموکراتیک است. از این رو، به جای تظاهرات خیابانی با یک رویکرد معقول، انرژی فکری و جسمی روی نهادینه‌ساختن توازن قوا و نظم دموکراتیک فعلی صرف شود. این که یک کاندید پشتون در انتخابات به آرای یک هزاره و تاجیک نیاز دارد، نمودی از عینیت توازن سیاسی و نیازمندی به کسب دموکراتیک رضایت قشرهای مختلف مردم است.

بدون شک، نهادینه‌شدن نظم دموکراتیک بدون ساختن نهادهای اصلی، مانند محاکم، احزاب سیاسی، پارلمان قوی و تمرکززدایی از قدرت در کابل، میسر نیست. ضمانت‌های نظم دموکراتیک نه شعارهای تند قومی بلکه مؤثریت محاکم است؛ بیرون کردن دادگاه عالی و لوی‌خارنوالی از زیر

نفوذ قوه اجرائیه می‌باشد. اگر این نهادها مؤثر نگردند، قدرت تمرکززدایی نشود، و نخبگان سیاسی متعهد به ملت-دولت سازی نگردند، تظاهرات خیابانی تنها یک اکتویسم بی‌محتوایی است که نتیجه آن نه تغییر در نهادها و مناسبات قدرت بلکه رادیکال‌ساختن هویت‌های قومی، و کشاندن خشونت به خیابان‌ها می‌باشد.

#### منابع:

1. Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism, Benedict Anderson, Verso, 1991.
2. The Illusion of Cultural Identity, Jean-Francois Bayart, the University of Chicago Press, 2005.
3. The Future of Freedom: Illiberal Democracy at Home and Abroad, Zakaria, Fareed, W. W. Norton & Company, Oct 17, 2007.
4. The Effects of Ethnic Separation on Democratization: A Comparative Study, Basch, Raymond M., East European Quarterly, Vol. 32, No. 2, June 1998.
5. Deconstruction "Democracy" In Afghanistan, Anna Larson, AREU, May 2011.
6. Democracy in Divided Societies, Donald L. Horowitz, Journal of Democracy, Volume 4, Number 4, October 1993.
7. Playing with Fire? The International Community's Democratization Experiment in Afghanistan  
Shahrbanou Tadjbakhsh & Michael Schoiswohl, International Peace Keeping, 29 Apr 2008.
8. Nation-Building and Constitution- Making in Divided Societies, Nicholas Haysom, *New England Journal of Public Policy*, Vol. 19: Iss. 2, Article 11, 2005.
9. India and Ideology: Why Western Thinkers Struggle With the Subcontinent, Pankaj Mishra, Foreign Affairs, NOVEMBER/DECEMBER 2013

۱۰- گذار به دموکراسی در افغانستان، یعقوب ابراهیمی، فصلنامه زمین، سال سوم، شماره سوم، بهار ۱۳۹۲.

۱۱- افغانستان به‌عنوان ملت بالقوه، حسین مبلغ، سایت آسمایی، ۲۰۰۶ میلادی.





# انتخابات در کشورهای پسامنازه و درس‌هایی برای افغانستان

سیدمهدی منادی<sup>۱</sup>

## چکیده

کشورهای پسامنازه، با گذر از شرایط سخت منازعه احتیاج به ثبات و صلح دارند. اما صلح به صورت خودکار زمانی که سلاح‌ها از فیر ایستادند و یا یک توافق‌نامه به امضا رسید، باز نمی‌گردد. بلکه این کشورها به برگزاری انتخابات برای ایجاد صلح ضرورت دارند. انتخابات در کشورهای پسامنازه یکی از نقاط عطف میان ثبات و ناامنی محسوب می‌گردد. در این گونه شرایط انتخابات دارای ویژگی‌ها و عناصر خاصی است که بر اساس شرایط خاص هر کشور، تخطی از آن‌ها می‌تواند، زمینه بی‌ثباتی را فراهم سازد. اگر چه شرایط خاص در کشورهای متعدد پسامنازه، فرایندها را کمی متفاوت می‌سازد، اما به صورت عموم این کشورها، درس‌هایی را برای دیگر کشورهای پسامنازه دارند. افغانستان نیز از جمله کشورهای پسامنازه است و نیازمند برگزاری انتخابات شفاف و سالم است، بنابراین استفاده از تجارب دیگر کشورها در برگزاری انتخابات موفق، می‌تواند به ادبیات مطالعات انتخاباتی در افغانستان بیفزاید. از این رو در این مقاله، به بررسی ادبیات انتخابات در کشورهای پسامنازه و تجربه کشورهای عراق، سریلانکا و سیرالئون که دارای مشابهت‌های فراوان از لحاظ بافت اجتماعی با افغانستان هستند، پرداخته می‌شود. بر اساس تجربیات این کشورها، در پایان سناریوهای احتمالی و درس‌هایی برای افغانستان ارائه خواهد شد.

**کلید واژه‌ها:** پسامنازه، انتخابات، نظام انتخاباتی.

## مقدمه

کشورهای رو به توسعه و پسامنازعه مانند افغانستان، برای بقای‌شان یا با انتخاب مصممانه و تداوم راه دموکراسی به پیشرفت می‌رسند و یا این که در نتیجه بی‌توجهی به اصول دموکراسی دچار بحران مشروعیت و آشوب و اغتشاش می‌گردند. افغانستان از جمله کشورهای رو به توسعه و پسامنازعه به‌شمار می‌رود. غالباً کشورهای رو به توسعه و پسامنازعه مشکلات مشابهی دارند. پایان‌منازعه و جنگ داخلی فرصت مغتنمی برای بازسازی جامعه، سیاست، اقتصاد و تدوین و به اجرا درآوردن اصلاحات است.

گذار از وضعیت منازعه به یک نظام پایدار و مورد قبول همه، مستلزم تدابیر اساسی سیاسی است. انتخابات همگانی به مثابه یکی از مکانیزم‌های دموکراتیک از جمله تدابیری است که می‌تواند زمینه‌ثبات را در شرایط پس از منازعه به‌همراه آورد. انتخابات به یک فضای آزاد، منصفانه و با امکانات برابر انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان است که می‌تواند سرنوشت مطلوب جامعه را رقم زند. اما در صورتی که انتخابات به‌صورت درست و شفاف برگزار نگردد، هویت‌های کوچک‌تر جماعتی دوباره جامعه را به‌سوی نفاق و آشوب می‌کشاند. ما در کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین نمونه‌هایی از این تداوم و بحران را داریم. بسیاری از کشورهای امریکای لاتین که تجربه رژیم‌های دیکتاتوری نظامی را پشت‌سرگذرانده‌اند، با آن که با مشکلات روزمره جدیدی روبه‌رو می‌باشند، دیگر به منازعات خشونت‌بار داخلی و دشمنی با همسایگان‌شان پایان داده‌اند. یکی از عناصر مهم در پایان یافتن این منازعات خشونت‌بار، برگزاری انتخابات سالم بوده‌است. بسیاری از کشورهای امریکای لاتین که تجربه رژیم‌های دیکتاتوری نظامی را پشت‌سرگذرانده‌اند، با آن که با مشکلات روزمره جدیدی روبه‌رو می‌باشند، اما به منازعات خشونت‌بار داخلی و دشمنی با همسایگان‌شان پایان داده‌اند و به تداوم مشروعیت دموکراتیک و ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌یی می‌کوشند. این روند قطع نظر از استثناهایی که دارد، در حال گسترش است.

با این پیش‌فرض که کشورهای رو به توسعه و پسامنازعه تقریباً مشکلات مشابهی را در عرصه انتخابات دارند. بررسی تجربه دیگر کشورهای پسامنازعه و بررسی شکل‌گیری صلح، براساس مکانیزم انتخابات می‌تواند برای انتخابات برای افغانستان درس‌های مناسبی به‌همراه داشته باشد. سه کشور عراق، سریلانکا و سیرالئون از میان کشورهای پسامنازعه با توجه به بافت اجتماعی‌شان به وضعیت افغانستان مشابهت‌های زیادی دارد. از این‌رو در این تحقیق با طرح سؤال چگونگی انتخابات در کشورهای پسامنازعه و درس‌هایی برای افغانستان، به وضعیت انتخابات در این سه کشور پرداخته می‌شود. در بررسی انتخابات در کشورهای پسامنازعه؛ با دو متغیر روبه‌رو هستیم. اول، متغیر مستقل «کشورهای پسامنازعه» است که در شکل‌گیری انتخابات به‌صورت بنیادی تأثیرگذار است. دوم، متغیر وابسته «انتخابات» است که متأثر از شرایط خاص پسامنازعه شکل گرفته‌است. با توجه به این که انتخابات به‌مثابه متغیر وابسته مورد بررسی قرار می‌گیرد، لازم است که در ابتدا مفهوم

انتخابات به عنوان یکی از عناصر مهم در گذار و بهبود شرایط، مورد بررسی قرار گیرد و در پی آن مفهوم پسامنازعه مورد بررسی قرار گیرد. در بخش سوم به انتخابات در کشورهای یادشده اشاره خواهد شد. در نهایت به سناریوهای احتمالی و درس‌هایی برای انتخابات افغانستان پرداخته خواهد شد.

## ۱. مفاهیم

انتخابات در کشورهایی با دموکراسی‌های در حال ظهور و پس از جنگ، پتانسیل عمیقی برای بازگشت به درگیری‌های خشونت‌آمیز و تضعیف فرایندهای تثبیت‌شده و بی‌اعتبار ساختن دموکراسی دارد. انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان در سال ۲۰۱۴ یکی از نمونه‌هایی است که نه تنها یک ابزار مشارکت دموکراتیک محسوب می‌گردد، بلکه یک رقابت شدید برای دسترسی به رهبری، قدرت و منابع است.

### ۱-۱. مفهوم انتخابات در کشورهای پسامنازعه

واژه «انتخابات» از ریشه عربی فعل «نخب» به معنای برگزیدن و اختیار کردن است (عمید، ۱۳۸۵: ۲۳۶) و معادل اروپایی آن یعنی «Election» نیز به فعل لاتین «Eligeve» به معنای جدا کردن، سوا کردن و برگزیدن باز می‌گردد. این واژه در فرایندهای تحولات مفاهیم تغییر و تحولات معنایی وسیعی پیدا کرده است ولی در کاربرد رایج و عام آن به معنای روش یا شیوه‌ای است برای برگزیدن تعداد معینی از افراد از میان شمار کثیری از کسانی که برای تصدی یک منصب یا مقام خود را نامزد کرده‌اند و یا به «جریان رسمی انتخاب اشخاص برای احراز مقام یا منصب و مسئولیتی در جامعه، از طریق آرای عمومی» گفته می‌شود (بخشی و راد، ۱۳۸۳: ۲۰۹).

انتخابات یکی از اجزای اساسی فرایند دموکراتیک است که مردم:

۱. رهبران خویش را با هدف تعیین منافع خویش در حوزه عمومی انتخاب و یا جایگزین می‌کنند.

۲. انتخاب خویش را در یک فرایند بیان می‌کنند.

انتخابات مجموعه‌یی از اقدامات و مکانیزم‌هایی است که در نظر دارد تا:

۱. از میان کاندیداهای متعدد در سطح ملی و محلی فرد خاصی را انتخاب نمایند.

۲. در یک فرایند سیاست خاصی را تعیین نمایند (ECS: 5, 2011).

در سطح ملی، برگزاری انتخابات دو هدف دارد. هدف اول، عبارت است از انتخاب رئیس دولت یا فردی که در رأس قوه مجریه قرار می‌گیرد و به تبع آن انتخاب سیاست‌هایی که دولت دنبال خواهد کرد. هدف دوم، انتخاب نمایندگان مجلس است که وظیفه قانون‌گذاری، تعیین

مالیات‌ها و نظارت بر عمل کرد دولت را از سوی مردم بر عهده دارند. به‌طور معمول، از انتخابات در کشورهای پسمانزعه انتظار می‌رود که به‌صورت هم‌زمان نقش مهمی در پایان‌دادن به جنگ‌های داخلی ایفا نماید و در کنار آن گروه‌های نظامی را تبدیل به احزاب سیاسی صلح‌جو نماید. هم‌چنین انتظار می‌رود تا اعضای پارلمان و دیگر نمایندگان مجالس رسمی را انتخاب نماید، دولت جدید را تشکیل داده و به نظام سیاسی جدید مشروعیت ببخشد. براساس این دلایل انتخابات در کشورهای پسمانزعه به‌صورت وسیع، بخشی جدایی‌ناپذیر از فرایند اتمام جنگ و ملت‌سازی محسوب می‌گردد.

با این حال نتایج انتخابات در کشورهای مختلف پسمانزعه متفاوت است. در برخی از موارد مانند نامیبیا در سال ۱۹۸۹، السالوادور در سال ۱۹۹۴، موزامبیک در سال ۱۹۹۴، به‌صورت روشن نقش شفاف در پایان‌دادن جنگ و تحول بازی نمود. اما در برخی دیگر از این کشورها، نظیر انتخابات نافرجام انگولا در سال ۱۹۹۲ و یا لیبیا در سال ۱۹۹۷ مشکلات بیشتری در جوامع آن‌ها ایجاد نمود. در کشورهای کوزوو و تیمور شرقی جدول زمانی انتخابات نقش‌سازنده‌ای در توسعه سیاسی این کشور ایفا نمود. انتخابات ۲۰۰۵ لیبیا پایان دومین جنگ از جنگ‌های داخلی این کشور را رقم زد و در نتیجه آن آفریقا در یک فرایند دموکراتیک اولین رئیس دولت زن را انتخاب نمود. اظهار نظر در مورد انتخابات افغانستان و عراق هنوز زود است، اگر چه انتخابات توانسته است سطحی از آرامش را در این کشورها به ارمغان آورد، اما هنوز نتوانسته است خصومت‌ها را در عراق پایان بخشد. در عراق احتمال آغاز شدن اختلافات و خشونت‌ها در انتخابات بسیار زیاد است (Reilly, ۲۰۱۰: ۳). در اواخر سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ در سودان، برون‌دی، گینه‌بیسائو نیز انتخابات دشواری بر گزار شد. مشکل‌تر از آن در نیمه دوم سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ در رواندا، جمهوری آفریقای مرکزی، چاد، ماداگاسکار، هائیتی و ساحل عاج، نیجریه، زیمباوه بر گزار شد. همه این انتخابات نقطه عطفی میان جنگ و صلح بوده است (EISA, 2010).

## ۲-۱. معیارهای جهانی انتخابات در کشورهای پسمانزعه

اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) که توسط تمامی کشورهای عضو سازمان ملل متحد پذیرفته شده است، بر حق جهانی به انتخابات واقعی تأکید می‌کند. ماده ۲۱ اعلامیه حقوق بشر جهانی نیز تصریح می‌کند که: هر کس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیم و یا از طریق نمایندگان نقش داشته باشد. هم‌چنین در این ماده از انتخابات آزاد به‌مثابه تنها راه تأسیس دولت مقتدر یاد می‌کند و اراده مردم را مهم‌ترین بنیان اقتدار دولت می‌داند. لازم است تا این اراده در انتخابات سالم و دوره‌ای که توسط رأی مخفی و یا روش‌های رأی‌گیری آزاد به حقوق خود دست یابد.

انتخابات به مثابه مکانیزمی که ارادهٔ افراد را به پست‌ها و چوکی‌های دولتی مبدل می‌سازد، دارای معیارهای متکثری است که بر اساس آن محققین اقدام به تبیین انتخابات در کشورهای مختلف می‌نمایند. در میان معیارها و اصول رایج در تبیین انتخابات جامعهٔ آفریقای شرقی و هم‌پیمانان آن‌ها اقدام به تعیین اصول مشترک برای تحقق انتخابات سالم، دموکراسی، حاکمیت قانون و حکومت‌داری خوب که در توسعهٔ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشورهای خویش نمودند. آن‌ها اصولی را در بررسی، نظارت و ارزیابی انتخابات بر اساس اعلامیهٔ اتحادیه آفریقا در مورد اصول حاکم بر انتخابات دموکراتیک، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۹۶، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و کنوانسیون سازمان ملل متحده در مورد رفع همهٔ اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۸۱) به صورت ذیل تعیین نموده‌اند:

۱. وجود آزادی برای اظهار خواسته‌های مردم؛
۲. انتخابات واقعی؛
۳. انتخابات دوره‌ای؛
۴. حق رأی همگانی؛
۵. حق رأی برابر؛
۶. حق شرکت در امور عمومی؛
۷. حق دادن رأی؛
۸. حق انتخاب شدن؛
۹. مخفی بودن رأی؛
۱۰. حق رجوع موثر به (قطع‌نامه‌های منصفانه، بی‌طرفی در صورت بروز اختلاف انتخاباتی) (4-5). (EAS, 2011).

مطالعات انتخابات در کشورهای پسمانزعه از پیچیدگی خاصی برخوردار است. گوناگونی و تکثر در اشکال و سیستم‌های انتخاباتی در کشورهای پسمانزعه، انتخاب الگو و معیار مشخصی که با وضعیت هر کشور مناسب باشد و از سوی دیگر کشورهای مورد نظر در این نگارش را نیز تحت پوشش قرار دهد را کمی مشکل می‌سازد. بر اساس گزارشی که در مورد درس‌های آموخته شده از انتخابات در کشورهای لیبریا، سیرالئون، جمهوری دموکراتیک کنگو و کوزوو صورت گرفته است؛ پنج مؤلفهٔ کلیدی در برگزاری انتخابات موفقیت‌آمیز معرفی می‌کند. وینریچ کونه<sup>۲</sup> در این گزارش ثبت‌نام رأی‌دهندگان؛ انتخاب سیستم انتخاباتی، کمیسیون انتخابات ملی، سیستم شکایت‌های انتخاباتی و تدابیر اعتمادسازی را به عنوان عناصر کلیدی در انتخابات کشورهای پسمانزعه تعیین می‌کند. به تعبیر ایشان، در صورتی که این عناصر به صورت درست در کشورهای

پسامنازه تطبیق گردد، انتخابات موفقیت آمیزی در این کشورها برگزار خواهد شد (KÜ, 2010:4-NE). این عناصر به صورت مختصر در سطور ذیل تبیین می گردند.

#### ۱. ثبت نام رأی دهندگان:

ثبت نام رأی دهندگان یکی از مکانیزم‌هایی است که جامعه و رسانه‌های جهانی اهمیت فراوانی به آن می دهند. ثبت نام رأی دهندگان فرصت‌هایی را ارائه می کند که بر اساس آن می توان نتیجه انتخابات را مدیریت نماییم. در پرتو موضوع روشن است زمانی که تعداد رأی دهندگان مشخص باشد، به تعدادی که رأی به نفع یک کاندید تأیید می شود، به همان میزان از آرای دیگر کاندیدان کاهش می یابد. بر این اساس تا حدی امکان تقلب کاهش می یابد. ثبت نام رأی دهندگان در ساحل عاج و سودان در سال ۲۰۰۸ یکی از مسائل بحث برانگیز بود. هم چنین در رفراندوم نامیبیا در سال ۱۹۹۸ نام بسیاری از کسانی که به صورت رسمی در خارج از کشور بودند، در لیست رأی دهنده نیز وجود داشته است.

یکی دیگر از فواید ثبت نام رأی دهندگان در کشورهای پسامنازه؛ نظیر کشورهای آفریقایی و هم چنین تعریف شهروندی و ملیت است. منازعات داخلی باعث گردیده است که بخش عظیمی از مردم این کشورها به دیگر کشورها مهاجر شوند و دولت تازه تأسیس توانمندی توزیع اسناد هویت به آنها نداشته است. بر این اساس ثبت نام رأی دهندگان بر اساس مکانیزم ساده تر زمینه اشتراک همگان را در انتخابات فراهم می سازد.

#### ۲. انتخاب سیستم انتخاباتی:

طراحی قانون انتخاباتی مناسب برای کاهش حساسیت‌های تقسیم بندی یکی از عناصر انتخابات صالح آمیز است. هر سیستم انتخاباتی جوانب مثبت و منفی خود را دارد. سیستم انتخاباتی بی مناسب است که مبتنی بر شرایط محلی و ذهنیت افراد آن جا تدوین شده باشد. هیچ سیستم انتخاباتی مشخصی وجود ندارد که در تمام مناطق آفریقا و یا دیگر مناطق جهان نتیجه مثبت داشته باشد. سیستم‌های انتخاباتی بیشتر مبتنی بر بینش عمومی مردم تنظیم می گردد.

نظام انتخاباتی اکثریت ساده یکی از انواع نظام‌های انتخاباتی است. در مورد این نوع نظام، اصطلاح معروفی وجود دارد که «برنده همه چیز را به دست می آورد» و یا «نفر اول از پل سست می گذرد». این نوع سیستم‌های انتخاباتی برای کشورهای چندقومی اغلب مشکل ساز بوده است. بر اساس این سیستم آنها به آسانی دچار اختلافات قومی و مذهبی و رقابت‌هایی با حاصل جمع صفر می شوند.

در سوی دیگر، سیستمی تحت عنوان نمایندگی تناسبی است که در قاره اروپا شایع است. پیامدهای این سیستمی روشن است و همه گروه‌های اصلی و رهبران در پارلمان و دیگر نهادها پس از انتخابات سهمی دارند. بر اساس آن خطر کنار گذاشته شدن گروه و یا

رهبری در آن بسیار پایین است. با این حال چالشی که در این رابطه وجود دارد، جوامعی که جمعیت روستایی آن‌ها زیاد است، با آن موافقت نمی‌نمایند. چرا که شناسایی نماینده و برقراری ارتباط با آن برای آن‌ها مشکل است.

سومین سیستم، ترکیبی از دو سیستم اکثریت ساده و سیستم نمایندگی تناسبی است. بر اساس این سیستم، تعدادی از کرسی‌های پارلمان به احزاب و یا اقوام و بخشی دیگر به کاندیدان مستقل اختصاص داده می‌شود. این نوع سیستم چالش‌ها و نقاط ضعف هر دو سیستم را کاهش می‌دهد.

۳.

کمیسیون‌های انتخابات:

برای اطمینان از شفافیت انتخابات، یک کمیسیون انتخابات باید همیشه وجود داشته باشد و اطلاعات لازم را به طرف‌های رقیب ارائه نماید. مکانیزم دیگری که باعث شفافیت و کاهش تنش در انتخابات می‌شود، نظارت است. تأسیس کمیسیون نظارت در صورت شکل‌گیری مشکلات و اعتراضات بعد از انتخابات، این نهاد می‌تواند به بررسی مشکلات موجود بپردازد.

کمیسیون انتخابات باید بی‌طرف بوده و نمایندگان از تمام نظامیان سابق و غیرنظامیان داشته باشد. در صورتی که این کمیسیون توانمند باشد، زمینه افزایش شفافیت را در میان رقابت‌کننده سیاسی و ناظرین به‌همراه می‌آورد. کمیسیون نظارت و شکایات لازم است شکایات متعددی را دریافت نماید و بر اساس زمان‌بندی دقیق به آن‌ها رسیدگی نماید. در صورتی که مشکل بسیار جدی باشد و کمیسیون شکایات نتواند به آن رسیدگی نماید، لازم است تا یک نهاد مشخص دیگر برای حل این موضوع تعیین گردد و رقابت‌کنندگان باید از شیوه کار این نهاد آگاه باشند.

### ۳-۱. مفهوم کشورهای پسمانزعه

پس از پایان جنگ جهانی دوم، خشونت‌ها و جنگ‌های داخلی در هر گوشه‌ی از جهان روزانه جان ۹۱۳ تن را گرفته است. در کنار این، آمار بی‌جاشدگان داخلی، ضعیف شدن وضعیت رفاهی مردم و گسترش بیماری‌ها در میان مردم نیز وجود داشته است (Edward and Nooruddin, 2012: 558).

بر این اساس، مطالعات ادبیات ثبات‌سازی در کشورهای پسمانزعه اهمیت فراوانی یافته است.

همان‌طور که مفهوم پسمانزعه نشان می‌دهد، اشاره به دوره‌ای بعد از پایان منازعه در یک کشور دارد. اما با وجودی که این مفهوم بسیار آشکار به‌نظر می‌رسد، با دو مشکل روبه‌روست. اول، تعیین آغاز دوره پسمانزعه است. اغلب غیرممکن است که زمان مشخصی تعیین نماییم که یک منازعه احتمالاً به پایان رسیده است. حتی پس از امضای موافقت‌نامه صلح میان طرف‌های متخاصم، هنوز احتمال ادامه خشونت و درگیری وجود دارد. ما دو معیار برای تعیین آغاز دوره پسمانزعه داریم.

اول زمانی که نشان‌هایی از پیروزی یکی از طرف‌های درگیر نمایان می‌شود. این موضوع ممکن است در نتیجه سقوط پایتخت، جایگاه قدرت سیاسی و یا در پی پایان یافتن یک جنگ طولانی مدت به وقوع بپیوندد. به‌طور مثال جنگ طولانی میان نیروهای نظامی دولت اتیوپی تحت رهبری کلونیل مینجیستو و نیروهای شورشی تحت رهبری میلاس زیناوی زمانی به پایان رسید که ادیس آبابا در ۲۹ می ۱۹۹۱ سقوط کرد.

معیار دوم زمانی استفاده می‌شود که جنگ به‌صورت رسمی در تاریخ مشخص در پی امضای توافق‌نامه مشروح میان گروه‌های درگیر پایان یابد. حتی اگر چنین توافق‌نامه‌ای لزوماً جنگ را خاتمه نبخشد، اما به‌صورت چشم‌گیری خشونت را کاهش می‌دهد. از این رو، زمان امضای توافق‌نامه آتش‌بس، پایان منازعه و آغاز دوره پسا منازعه است. به‌طور مثال، جنگ اخیر در بروندی به‌صورت رسمی زمانی که دولت توافق‌نامه شفاف آتش‌بس را با گروه اصلی شوروی در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۳ امضا کرد به پایان رسید. در صورتی که بعد از آن برخی از خشونت‌های پراکنده به‌وسیله برخی از گروه‌های شورشی کوچک حتی تا میانه سال ۲۰۰۸ ادامه پیدا نمود. بر این اساس بروندی پس از ۲۰۰۳ در دوران پسا منازعه قرار گرفت.

زمانی که آغاز دوره پسا منازعه تعریف گردید، سؤال بعدی این است که چگونه پایان آن را تعیین نماییم. اگرچه دوره پسا منازعه در کشورهای مختلف متفاوت بوده است، اما با این حال ۱۰ سال پس از پایان منازعه را دوره پسا منازعه یاد می‌کنند (Nooruddin, 2008: 4).

پیتروالینستین (۲۰۰۲) سه‌نوع منازعه را شناسایی می‌کند. این سه‌نوع منازعه عبارت‌اند از بین‌دولتی؛ داخلی و منازعات دولت‌سازی است. بین‌دولتی، از جمله منازعات میان ملیت‌های دولت‌هاست و یا خشونت با معیار دولت است. مثال‌های منازعات داخلی و دولت‌سازی شامل جنگ‌های قومی و داخلی، ضد استعماری، جان‌شینی، جنبش‌های استقلال‌خواهی، منازعات ارضی و جنگ بر سر کنترل دولت است (MILLER, 2005: 22).

برخی از منازعات در تمامی کشور گسترده شده نظیر رواندا و برخی دیگر از کشورها نظیر سودان در بخش‌های خاصی از کشور تمرکز یافته است. آن‌ها اغلب چند منبع شکل‌گیری دارند. مسائل قومی، نابرابری اقتصادی، محرومیت بخشی از جمعیت، بی‌عدالتی اجتماعی، رقابت برای دست‌یابی به منابع، فقر، نبود دموکراسی، مسائل عقیدتی و مذهبی نظیر نیجریه و سودان و تنش‌های سیاسی از جمله منابع منازعه بوده است.

منازعه به‌صورت عموم به سه‌بخش، تفکیک شده است:

۱. منازعات مسلحانه کوچک: حداقل ۲۵ جنگ مرتبط کمتر از ۱۰۰۰ کشته در تمام طول دوره جنگ داشته باشد.
۲. منازعات مسلحانه متوسط: حداقل ۲۵ جنگ که هر سال کمتر از ۱۰۰۰ کشته داشته باشد.
۳. جنگ: حداقل ۱۰۰ جنگ در هر سال وجود داشته باشد (Reilly, 2010: 4).



در کشورهای پسمنازعه دو متغیر و یا دو هدف در راستای برگزاری انتخابات پیگیری می‌شود. هدف اول، پایان‌دادن به جنگ و جلوگیری از شروع منازعه و هدف دوم تحکیم دموکراسی است (Reilly:159).

دوران پس از جنگ، اگرچه جنگی وجود ندارد اما لزوماً به معنای وجود صلح واقعی نیست. پایان جنگ فرصت را برای دستیابی به صلح پایدار فراهم می‌کند، اما لازم است تا نهادهای مناسب که قادر به تضمین امنیت پایدار برای کل جمعیت است، تأسیس گردد. جنگ توسعه‌یافته، منجر به از دست‌رفتن جان انسان‌ها و تخریب فیزیکی و فروپاشی سیستم‌ها و مؤسسات یک جامعه پایدار می‌شود و این‌ها در شرایط پس از منازعه باید احیا گردند. کریشنا کوما<sup>۳</sup> در این رابطه مطرح می‌کند که: بازسازی زیرساخت‌های نهادی که در طول جنگ از بین رفته‌اند مهم هستند، حتی مهم‌تر از زیرساخت‌های فیزیکی. این حوزه‌ای است که تا حد زیادی توسط جامعه بین‌المللی در گذشته نادیده گرفته شده‌است. اگر چه در طول این ده سال گذشته به این موضوع توجه زیاده شده‌است، اما هنوز کافی نبوده‌است (Brahimi,2007:3).

## ۲. نقش سازمان ملل متحد در انتخابات در کشورهای پسمنازعه

برای تعادل‌بخشیدن به جهت‌های درگیر در جنگ‌های داخلی، بهتر است که از افراد و گروه‌های بی‌طرف نیز در پروسه انتخابات استفاده شود. افزایش بازیگران، آگاهی و نقش گروه‌های غیر درگیر در جامعه را افزایش می‌دهد. اگر چه معرفی گروه‌های غیرنظامی مشکل است و بیشتر به‌عنوان یک خارجی در یک جامعه پنداشته می‌شوند. این موضوعی بود که در جریان انتخابات در جنوب سودان رخ داده بود. با این حال نقش دادن به گروه‌های بی‌طرف در انتخابات، تنش‌های موجود در میان احزاب سیاسی را کاهش می‌دهد. با این حال در پی سقوط دیوار برلین دموکراسی به عنوان یک عنصر اساسی در بازسازی کشورهای پس از جنگ که درگیری‌های فراوانی را تجربه نموده‌است از سوی سازمان ملل متحد و جامعه بین‌المللی شده‌است. این نهادها سعی دارند تا از جایگزین نمودن رأی به جای گلوله (مرمی) انتخابات را به عنوان مؤلفه استاندارد در ایجاد صلح معاصر تثبیت نمایند (Reilly:31).

در سال ۱۹۹۷ قطع‌نامه ۵۲/۱۲۹ اشاره به بازنگری نقش و ساختار حمایتی سازمان ملل در انتخابات کشورهای تازه‌دموکراتیک دارد. سازمان ملل لازم است تا ظرفیت‌های ملی این کشورها را از طریق تقویت نهادهای انتخاباتی و آموزش‌های مدنی ارتقا دهد. قطع‌نامه ۵۴/۱۷۳ پذیرفته‌شده در سال ۱۹۹۹ علی‌رغم احتیاط برخی از کشورها، تأکید بر ادامه فراهم‌سازی حمایت‌های انتخاباتی و داشتن نقش ریشه‌ای در حقوق بشر مبتنی بر ماده ۲۱ منشور دارد (Goodwin,1994:15). دبیر کل سازمان ملل

متحد در گزارش سال ۲۰۰۳ در مورد تقویت نقش سازمان ملل به صورت ذیل اشاره می‌کند: تجربه‌های مختلف نشان داده است که اغلب پیامد محرومیت، خشونت بوده است. رقابت آزاد و عادلانه در میان گروه‌های سیاسی مختلف از طریق نهادهای مؤثر اختلافات را به صورت مسالمت آمیز حل می‌کند و در نتیجه خشونت را از بین می‌برد (UN doc. 58/212, 2003: 4).

بر اساس مطالب فوق می‌توان اهداف سازمان ملل متحد را در مورد حمایت از انتخابات در کشورهای پسمانزعه به صورت ذیل عنوان داشت:

الف: حمایت از دولت‌های عضو برای برگزاری انتخابات معتبر و مشروع مطابق با معیارهای شناخته شده جهانی؛

ب: همکاری در ایجاد ظرفیت پایدار نهادی در کشورهای پسمانزعه برای مدیریت انتخابات دموکراتیک واقعی و دوره‌یی توأم با اعتماد کامل در میان احزاب و گروه‌های انتخاباتی (UN doc. A/56/344, 2001:3).

### ۳. تجربه انتخابات در کشورهای پسمانزعه دیگر

اغلب انتخابات در کشورهای پسمانزعه بیشتر تحت شرایط بسیار سخت مدیریت شده است. اگرچه این شرایط در جوامع مختلف متفاوت است و بیشتر وابسته به ماهیت و مدت منازعه، میزان توسعه یافتگی سیاسی و اقتصادی در گذشته و میزان خرابی در دوران جنگ است. به صورت عموم کشورهای پسمانزعه از لحاظ سیاسی شکننده هستند و اغلب یک دولت ضعیف مسئول مدیریت انتخابات در این کشورها می‌گردد. از لحاظ اقتصادی این کشورها از بی‌کاری وسیع و کمبود نیازمندی‌های اولیه رنج می‌برد. برخی از این کشورها با کمبود مواد غذایی دست و پنجه نرم می‌کند و زراعت و تولیدات صنعتی آنها کاملاً ضعیف و ناکارآمد است. زیرساخت‌های حمل و نقل و ارتباطات اغلب در دوران جنگ تخریب شده است و عبور و مورد مردم، کالاها و اطلاعات با دشواری همراه است.

جوامع پسمانزعه هم‌چنین فاقد زیربنای نهادی لازم برای انتخابات دموکراتیک هستند. این کشورها اغلب به علت جنگ با وضعیت اجتماعی بی‌اعتمادی، خصومت و ناامیدی همراه است که موجب می‌گردد تا گفتمان و رقابت‌های سیاسی کمتر دموکراتیک باشد. در حقیقت انتخابات بیشتر انکار جنگ است تا یک انتخاب در میان گزینه‌های سیاسی، بر این اساس دولت منتخب الزاماً متعهد به برنامه خاصی نیست و یا این که اغلب برنامه‌ای ندارد (Larry and Krishna, 1998: 18). بر این اساس، سه نمونه انتخابات در کشورهای پسمانزعه را به صورت ذیل می‌توان عنوان داشت:

#### ۱-۳. عراق

عراق کشوری است در خاورمیانه و در همسایگی کویت، عربستان، اردن، سوریه، ترکیه و ایران

قرار دارد و پایتخت این کشور، بغداد است. از منظر تقسیم‌بندی‌های دولت-ملت‌سازی در دیدگاه باری بوزان، می‌توان کشور و یا دولتی چندملیتی و متشکل از گروه‌های قومی-فرقه‌یی (عرب شیعه، عرب سنی، کردها) مختلف تلقی کرد. در این کشور قبل از شکل‌گیری دولت، ملتی یک‌پارچه و منسجم در مدت‌زمان تاریخی طولانی شکل نگرفت که سازمانی سیاسی به‌نام دولت را برای اداره مطلوب‌تر امور خود تشکیل دهد. برعکس ابتدا دولت یا کشوری بر اساس اهداف و منافع قدرت‌های جهانی پس از جنگ جهانی اول تشکیل شد و سپس حکومت‌ها یا رژیم‌های سیاسی مختلف الگوهای دولت-ملت‌سازی مختلفی را دنبال کردند (اسدی، ۱۳۹۱: ۱۴۵-۱۴۴).

عراق قبل از استقلال تحت قیومیت انگلستان بود. مهم‌ترین ویژگی این دوره وابستگی و عمل‌کرد غیرمستقل، و فقدان نسبی عمل‌کرد ملی مستقل حکومت است. بر این اساس الگوی ثبات‌سازی اولیه در عراق متأثر از دیدگاه، منافع و اهداف خاص انگلستان بوده است. اما با کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ تا سال ۲۰۰۳ که رژیم بعث سقوط کرد، الگوهای منبعث از فضای پان‌عربیسم جهان عرب در عراق حاکم بوده است. در دوره جدید الگویی متفاوت از دولت-ملت‌سازی با محوریت فدرالیسم و دموکراسی در عراق دنبال می‌شود (همان، ۱۴۴). عراق پس از ۲۰۰۳، بیشتر با مفهوم پسااقتدارگرایی تفسیر گردیده است. وجود منازعات قومی میان رژیم بعث صدام و گروه‌های قومی شیعه و کرد، ضعف نهادهای مدنی و طبقه متوسط در شرایط اقتدارگرایی رژیم بعث، برگزاری انتخابات و تشکیل نهادهای دموکراتیک را با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخته است. اغلب چنین شرایطی با وضعیت پسمانزعه مشابه بوده است. بر این اساس نحوه و مکانیزم‌های برگزاری انتخابات در عراق و کشورهای پسمانزعه دیگر، تقریباً به‌صورت مشابه صورت پذیرفته است. از این‌رو عراق به‌عنوان یکی از موردهای مطالعاتی در این نگارش در نظر گرفته شده است.

فرایند ثبات‌سازی در عراق پس از ۲۰۰۳ عمدتاً با شیوه‌ها و رهیافت‌های دموکراتیک با فراز و فرودهای پیچیده‌یی همراه بوده است. بخش اعظم این چالش‌ها بیشتر به فقدان تجربه پیشینی در خصوص کار جمعی و ایجاد حکومتی دموکراتیک و شکاف‌های قومی-فرقه‌یی و چندپارگی جامعه عراق مرتبط است. مهم‌ترین مراحل این روند از زمان ایجاد شورای حکومتی انتقالی شامل تشکیل دولت موقت، تدوین قانون اساسی موقت، برگزاری انتخابات سراسری برای تشکیل مجمع ملی عراق، تشکیل دولت انتقالی، تدوین و همه‌پرسی قانون اساسی دایم عراق، برگزاری انتخابات سراسری برای تشکیل مجلس نمایندگان و در نهایت، ایجاد دولت دایم به‌نخست‌وزیری نوری مالکی بود (همان، ۲۰۱-۲۰۲).

شورای حکومت انتقالی متشکل از ۲۵ نفر از شخصیت‌های سیاسی عراق تشکیل شد. در گام دوم، مجمع عمومی عراق با ۱۰۰ عضو با ریاست «فؤاد معصوم» تشکیل شد که «ایاد علاوی» به‌نخست‌وزیری رسید. در این مدت قانون اساسی موقت با ۴۶ ماده توسط کمیته‌یی متشکل از نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی تدوین شد. این قانون اساسی تا انتخابات سال ۲۰۰۵ معتبر

بود. این قانون عراق را کشوری پارلمانی، تکثرگرا و فدرال برشمرد.

در ۳۱ جنوری ۲۰۰۵ انتخابات سراسری در عراق برای تشکیل مجمع ملی عراق برگزار شد. در این انتخابات ائتلاف عراق یک پارچه ۱۴۰ کرسی از ۲۷۵ کرسی را به دست آورد. کردها نیز ۷۵ کرسی به دست آوردند که با شیعیان وارد اتحاد شدند. سنی‌های عراق که انتخابات را تحریم نموده بودند، تنها ۱۷ کرسی را به دست آوردند. بر اساس این انتخابات «جلال طالبانی» از اتحادیه میهنی کردستان عراق به عنوان رئیس جمهور و «ابراهیم جعفری» از حزب الدعوة به عنوان نخست وزیر دولت انتقالی عراق انتخاب شدند. بر این اساس انتخابات ملی سال ۲۰۱۰ و شوراها محلی سال ۲۰۱۳ نیز برگزار شد. در انتخابات مجلس نمایندگان سال ۲۰۱۰ ائتلاف العراقیه به رهبری «ایاد علاوی» که بیشتر از اعراب سکولار شیعه و سنی تشکیل می‌شد با ۹۱ کرسی در جایگاه نخست قرار گرفت. ائتلاف دولت قانون به رهبری «نوری مالکی» نخست وزیر عراق با ۸۹ کرسی در جایگاه دوم قرار گرفت. ائتلاف ملی عراق که از سازمان‌های مهم شیعیان اسلام‌گرای عراق هم چون مجلس اعلائی اسلامی عراق و جریان صدر تشکیل می‌شد با ۷۰ کرسی در جایگاه سوم قرار گرفت و فهرست اتحاد کردستان متشکل از دو حزب اصلی کردهای عراق، حزب دمکرات و اتحادیه میهنی با ۴۳ کرسی در جایگاه چهارم ایستاد. حزب گوران یا تغییر که از تجدیدنظرطلبان کرد انشعاب کرده از اتحادیه میهنی تشکیل می‌شد با ۸ کرسی، جبهه توافق ائتلاف اصلی اعراب سنی عراق با ۶ کرسی، فهرست وحدت عراق به رهبری جواد بولانی وزیر کشور عراق با ۴ کرسی، اتحاد اسلامی کردی با ۴ کرسی و جامعه اسلامی کردی با ۲ کرسی در رده‌های بعدی قرار گرفتند (Katzman, 2010: 2).

فرایند ثبات‌سازی در عراق پس از صدام بیشتر ماهیت دموکراتیک و تکثرگرا داشت. در حالی که اقتدارگرایی و همانندسازی ویژگی اصلی روند ثبات‌سازی در دوره مورد بحث بود. در دوره جدید دموکراسی و تکثرگرایی کانون اصلی تحولات عراق به شمار می‌رود. حاکمیت حزب بعث، افراد و شخصیت‌های محدود بر کشور که عمدتاً از اعراب سنی بودند، مانع مشارکت اغلب شیعیان و کردها در عرصه قدرت سیاسی شد. اما در دوره جدید شاهد روند معکوس هستیم. با این حال، روند دموکراسی‌سازی و تکثرگرایی نوین نیز با برخی چالش‌ها و موانع جدی روبه‌روست (همان، ۱۹۹).

در عراق بحث‌های فراوانی در مورد نظام نمایندگی تناسبی، اکثریتی ساده و ترکیبی انجام شد. پس از بحث‌های فراوان در این رابطه، نظام انتخاباتی «نمایندگی تناسبی» مورد تصویب قرار گرفت. در این نظام به صورت قانونی ۲۵٪ از ۲۷۵ کرسی‌های پارلمان به زنان اختصاص داده شد. دیگر کرسی‌های پارلمان بر اساس جمعیت به اقوام متعدد در این کشور تقسیم گردیده است. کمیسیون ۸ نفری مستقل انتخابات نیز در اواسط سال ۲۰۰۴ از میان افراد برجسته عراقی، توسط سازمان ملل برای برگزاری انتخابات تعیین گردید. این کمیسیون قانون نمایندگی تناسبی را به همراه طرز العمل آن در انتخابات عراق عملی می‌نماید (Katzman, 2005: 2).

با توجه به این که آمار رأی‌دهندگان در عراق در روز انتخابات ثابت نبوده‌است، روند ثبت‌نام رأی‌دهندگان نیز برای انتخابات در این کشور وجود دارد. بر اساس آخرین آمارهای انتخاباتی در این کشور، ۱۴۲۷۰۰۰۰ رأی‌دهنده برای انتخابات ثبت‌نام شده‌اند (Katzman:2).

بر اساس عناصر و فرایند انتخابات در عراق، به نظر می‌رسد که انتخابات در عراق فرایند طبیعی خویش را طی می‌کند. اما انتقال قدرت از یک گروه قومی و مذهبی به گروه دیگر، قابل قبول نبوده‌است. از این رو انتخابات به صورت عموم از مشروعیت برخوردار نمی‌گردد. بنابراین چالش‌های فعلی عراق، بیش از این که از فرایند انتخاباتی متأثر باشد، از توقعات گروه‌های قومی و مذهبی در عراق سرچشمه می‌گیرد. از سوی دیگر کشورهای همسایه در مدیریت تحولات داخلی عراق نقش فعالی دارند که این موضوع زمینه بروز چالش‌های داخلی و ناکارآمدی انتخابات را فراهم ساخته‌است.

### ۲-۳. سریلانکا

سریلانکا جزیره‌یی است که در جنوب آسیا، اقیانوس هند و جنوب کشور هند قرار دارد. پایتخت این کشور کلمبو است. سریلانکا از جمله مستعمرات بریتانیا بود و در ۴ فبروری ۱۹۴۸ استقلال خود را به دست آورد. پس از استقلال، درگیری‌های قومی بین تامیل‌ها در شمال و شرق که اکثراً هندو بودند و سینهالی‌ها در جنوب که اکثراً بودایی بودند، آغاز گردید. این موضوع مهم‌ترین عامل بی‌ثباتی در این کشور بوده‌است. تاریخ سریلانکا در چند دهه اخیر با عملیات‌های گروه آزادی‌خواه ببرهای تامیل پیوستگی عمیقی پیدا کرده‌بود. خشونت‌های داخلی در این کشور تیر رسانه‌های منطقه و جهان شده بود. این گروه از جمله نادر گروه‌هایی بود که قابلیت اعمال تهدید از هوا و دریا را داشت و در طول حیات خویش توانست تهدیدات امنیتی بزرگ را متوجه سریلانکا، هند و اقیانوس هند نماید. خشونت‌های موجود در سریلانکا در پایان می سال ۲۰۰۹ به پایان رسید و دولت سریلانکا با استفاده از جنگ و مذاکره توانست ثبات و صلح را برای این کشور به همراه آورد (تیناکون، ۲۰۱۴: ۱۳۷). در واقع فرایند صلح و ثبات‌سازی در سریلانکا، از جمله فرایندهای بسیار مهمی است که می‌تواند در دیگر کشورها نیز مورد استفاده قرار گیرد.

انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی سال ۲۰۱۰ سریلانکا در ۲۳ نوامبر و ۹ فبروری ۲۰۱۰، اولین انتخابات در سطح ملی بعد از پایان جنگ‌های خونین ۳۰ ساله میان سریلانکا و گروه ببرهای آزادی‌خواه تامیل بود. ضرورت پیدانمودن راه‌حل سیاسی برای اطمینان از صلح پایدار و ایجاد دولت‌داری مناسب از جمله دو مسأله حیاتی بوده که سریلانکا باید در فضای پسمانزعه به دست می‌آورد. برای اولین بار از زمان پایان جنگ مردم در شمال و شرق سریلانکا فرصت استفاده از حق

خویش در تعیین سرنوشت سیاسی خویش را به‌دست آوردند (Weliamauna, 2010: 8\_9). قبل از سال ۲۰۰۰ انتخابات در سریلانکا به‌صورت اکثریت ساده بود اما در انتخابات سال ۲۰۰۰ سیستم انتخاباتی به‌صورت نمایندگی تناسبی و رأی ترجیحی برای کاندیدان تعیین گردید. براساس نظام انتخاباتی جدید، زمانی که یک رأی‌دهنده به حزبی رأی می‌داد، در برخی اوقات رأی کافی برای برنده‌شدن تمام کاندیدان یک حزب وجود نمی‌داشت. در چنین شرایطی، اختلاف و خشونت در میان کاندیدان حزب برای برتری به‌میان می‌آمد (NDI, 2000: 10). در پی این موضوع، بسیاری از احزاب سیاسی، اعضای پارلمان و دیگر رهبران پیشنهاد نمودند تا سیستم انتخاباتی در این کشور را ترکیبی از رأی قابل انتقال و تناسبی گردد. بیشتر مردم نیز بر این باورند که تطبیق یک نظام انتخاباتی نوین می‌تواند از یک سو مشکلات انتخاباتی و تقاضای افراد مستقل را پاسخ دهد و از سوی دیگر وابستگی نمایندگان حزبی به قانون اساسی در مقایسه با احزاب مربوطه‌شان را افزایش دهند (Ibid). در اپریل سال ۲۰۰۶ پارلمان کمیته‌یی متشکل از ۳۲ عضو از تمامی نمایندگان احزاب را برای بررسی اصلاح سیستم انتخاباتی سریلانکا تعیین نمود. این کمیته در جون ۲۰۰۷ پیشنهاد خود را به‌صورت ذیل مطرح نمودند که سیستم انتخاباتی متشکل از اکثریت ساده و تناسبی که مختلط یاد می‌گردد، برای انتخابات پارلمانی سریلانکا مناسب‌تر است (A report of Research Department for Representative Democracy, 2013: 13\_14). در پی فیصله پارلمان سریلانکا، نظام انتخاباتی از این دوره به‌بعد به‌صورت مختلط تعیین گردید.

چگونگی دموکراسی نمایندگی در کشورهای چندقومی و چند مذهبی هم‌چنان برای پالسی‌سازان مشکل بوده‌است. نظام انتخاباتی در سریلانکا بر اساس شرایط داخلی از اکثریت ساده به تناسبی و در نهایت مدل مختلط را اختیار نمود (Ibid: 20).

فرایند و ساختار انتخاباتی از سال ۲۰۱۰ براساس متمم هفدهم با اصلاحاتی روبه‌رو بود. بر این اساس هرگونه استفاده از امکانات دولتی برای حمایت از کاندید مشخص در انتخابات جرم پنداشته شد. با توجه به این که جابه‌جاشدگان داخلی و خارجی بر اساس جنگ‌های داخلی فراوان بوده‌است. برای شفافیت میزان رأی‌دهندگان ثبت‌نام گردید و تعداد رأی‌دهندگان در سال ۲۰۰۸ به میزان ۱۴۰۸۸۵۰۰ تثبیت گردید (COMMONWEALTH SECRETARIAT, 2010: 9). بر اساس تجربه انتخابات در سریلانکا، به‌نظر می‌رسد که دولت باید در مورد عدم استفاده از امکانات دولتی دقت بیشتری نماید. از سوی دیگر به موضوع ثبت‌نام رأی‌دهندگان نیز باید بیشتر توجه نماید. از این طریق تا حدی می‌توان از تقلب جلوگیری نمود.

### ۳-۳. سیرالئون

یکی از کشورهایی که از لحاظ جامعه‌شناختی به وضعیت افغانستان نزدیک است و از لحاظ

موقعیت در غرب قاره آفریقا قرار دارد، جمهوری سیرالئون<sup>۵</sup> است. پایتخت و بزرگ‌ترین شهر آن فری تاون است. سیرالئون ۶ میلیون نفر جمعیت دارد و زبان رسمی آن انگلیسی است. واحد پول این کشور لئون نام دارد. مردم سیرالئون از حدود شانزده گروه قومی تشکیل شده‌اند که هر کدام زبان و آداب خود را دارند. دو قوم بزرگ‌تر و بانفوذتر از میان آن‌ها، قوم تنمه و قوم منده است. بین ۶۹ تا ۷۰ درصد از مردم سیرالئون مسلمان و ۲۰ تا ۳۰ درصد مسیحی هستند. منطقه سیرالئون در آن دوره تبدیل به یکی از مناطق تجارت برده برای اروپاییان شد. امروزه با وجود غنای منابع طبیعی، ۷۰ درصد از مردم سیرالئون زیر خط فقر زندگی می‌کنند (line – Economy, 2012).

سیرالئون در تاریخ ۲۷ اپریل ۱۹۶۱ از زیر نفوذ انگلیسی‌ها خارج شد و به استقلال رسید. این کشور دهه‌های متمادی درگیر جنگ داخلی بوده و سرانجام به کمک نیروهای ناتو و انگلستان در سال ۲۰۰۲ به این جنگ خاتمه داده شد و بیش از ۱۷ هزار سرباز خارجی ده‌ها هزار شورشی مسلح را خلع سلاح کردند. در این جنگ ده‌ها هزار نفر توسط شورشیان کشته شدند و علامت اختصاری این شورشیان بریدن دست یا پای قربانیان خود بود (Lancaster, 2007: 1).

سیرالئون از لحاظ معادن الماس بسیار غنی است. تجارت جواهرات قاچاق در این کشور با عنوان «الماس خون» انجام می‌گیرد که همین موضوع باعث ایجاد تنش‌های مالی و درگیری‌های غیرنظامی شده که دولت تلاش می‌کند تا قاچاق الماس از طریق مرزها را متوقف کند. بر این اساس این کشور بسیار ضعیف بوده و با فقر، فساد و کمبود مدیریت در اقتصاد دست به‌گیریان است. بر اساس آمارهای توسعه انسانی سازمان ملل متحد، سیرالئون در رتبه ۱۷۶ از میان ۱۷۷ کشور قرار دارد (Lancaster, 2007: 2).

تاریخ انتخابات در سیرالئون به صورت مستقیم متأثر از شرایط سیاسی بی‌ثباتی و دهه‌های جنگ داخلی بوده است. انتخابات سال ۱۹۹۶ در بدترین شرایط جنگ داخلی برگزار گردید. انتخابات سال ۲۰۰۲ توسط سازمان ملل متحد شرایط جدید پسمانزعه را به‌وجود آورد. انتخابات ریاست جمهوری و مجلس در روز ۱۴ ماه می ۲۰۰۲، بر اساس چارچوب ارائه‌شده توسط قانون اساسی سال ۱۹۹۱ برگزار شد. مبتنی بر این چارچوب در قالب سیستم نمایندگی تناسبی احزاب سیاسی و بلوک‌های منطقه‌یی انتخابات در انتخابات ریاست جمهوری، رئیس‌جمهور تیجان کباح با ۷۰٪ رأی به قدرت بازگشت و ارنست کومارا ۲۲٪ رأی به‌دست آورد. بر این اساس حزب تیجان کباح اکثریت کرسی‌های پارلمان را به‌دست آورد (Jinadu, 2011: 212).

انتخابات ۲۰۰۷، اولین انتخابات در شرایط صلح‌آمیز بود. چگونگی برگزاری انتخابات و نتیجه این انتخابات، دست‌آورد بزرگی در مدیریت انتخابات محسوب می‌گردد. این انتخابات در اگست سال ۲۰۰۷ مبتنی بر سیستم انتخاباتی گذشته با اشتراک هفت کاندید ریاست جمهوری برگزار شد.



ارنست کومارا، سولومن بیریوا، کارلس مارگی از جمله مهم ترین کاندیدان این انتخابات بود. اما هیچ کدام از این کاندیدان نتوانستند بیش از ۵۰٪ از آراء را به خود اختصاص دهند. اما در نهایت ارنست کومارا در ائتلاف با یکی دیگر از کاندیدان توانست ۵۹ کرسی از ۱۱۲ کرسی را به خود اختصاص دهد. این انتخابات برای اولین بار به صورت کامل توسط نهادهای انتخاباتی به نام کمیسیون ملی انتخابات در خصوص مدیریت و تطبیق فرایند انتخابات و کمیسیون ثبت احزاب سیاسی و مدیریت فعالیت های احزاب سیاسی برگزار شد (Madior Fall, Hounkpe and others, 2010: 209).

تأسیس کمیسیون ملی انتخابات و کمیسیون ثبت احزاب سیاسی به عنوان بخشی از مدیریت نهادی در شرایط پسمانزعه سیرالئون محسوب می گردد. این نهادها در بدو تأسیس، نقش مهمی در فرایند دموکراتیزاسیون این کشور داشته است. علی رغم این که این دو کمیسیون نتایج مؤثری را به همراه داشته است، اما هم چنان قانون اساسی ۱۹۹۱ در موارد ذیل با ابهاماتی روبه رو بود:

۱. قدرت رئیس جمهور برای تعیین و عزل اعضای هر دو کمیسیون (بر اساس قانون اساسی سال ۱۹۹۱، رئیس جمهور باید در مشوره با احزاب سیاسی، اعضای کمیسیون های انتخاباتی را تعیین و یا عزل نماید، اما هم چنان، نقش رئیس جمهور در تعیین مطلق است)؛  
۲. قدرت کمیسیون ملی انتخابات در ایجاد مقررات قانونی برای مدیریت انتخابات.

سیستم انتخاباتی در سیرالئون قبل از سال ۱۹۹۶ به صورت اکثریت ساده بوده است اما از سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ انتخابات عمومی مبتنی بر سیستم تناسبی برگزار گردید. منابع مالی کمیسیون های انتخاباتی در سیرالئون ۲۵٪ از منابع داخلی بوده و ۷۵٪ آن از حمایت های جامعه جهانی صورت گرفته است (Jinadu: 226).

#### ۴. درس هایی برای افغانستان

در یک ارزیابی واقع بینانه تر و کمتر ایدئولوژیک می توان گفت که انتخابات یک ضرورت است و این مکانیزم به صورت بالقوه در کشورهای پسمانزعه در دموکراتیزه کردن سیاست، هم می تواند سودمند و هم مضر باشد. موفقیت در چنین انتخاباتی بیشتر وابسته به یک بررسی دقیق و زمانمند است. بر اساس تجربه یی که در کشورهای پسمانزعه دیگر به دست آمده است، درس های ذیل را می توان آموخت:

- در کشورهای پسمانزعه انتخابات یکی از عناصر و پل های مهم برای ایجاد ثبات است.
- سیستم انتخاباتی تناسبی با توجه به این که همه گروه های قومی در آن پیروز می گردند، احتمالاً بیشتر مناسب خواهد و به صورت اداری بیشتر قناعت بخش بوده و هزینه های سیاسی را بیشتر کاهش می دهد.

برگزاری انتخابات در شرایط اضطراری اغلب نیازمند کمیسیون های متعدد، انتخابات شکایات، ثبت نام رأی دهندگان و حمایت جامعه جهانی است. کمیسیون های مستقل انتخاباتی به طور آشکار



مدل‌های مبتنی بر احزاب را در تقویت دموکراسی در این کشورها ترجیح می‌دهند. این سیستم اغلب انتخابات را از حالت محلی به ملی تبدیل می‌کند (Reilly:32). در مورد تعیین اعضای کمیسیون انتخابات لازم است تا شفافیت بیشتری وجود داشته باشد. یکی از مهم‌ترین مشکلات موجود در کمیسیون‌های انتخاباتی در دیگر کشورهای پسمنازعه، شیوه و مکانیزم انتخاب آن‌هاست که اغلب از سوی رئیس‌جمهور تعیین می‌گردد و این موضوع از سوی احزاب و گروه‌های مهم سیاسی مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

مدیریت انتظارات: چشم‌انداز انتخابات بعد از پایان منازعه خشونت‌آمیز، اغلب با انتظارات روبه‌رشد مردم در مورد وضعیت زندگی شان همراه است. در صورتی که به این انتظارات رسیدگی نشود، به صورت غیرقابل انکار سرخوردگی زمینه اعتراضات را نسبت به سیستم سیاسی تازه تأسیس به وجود می‌آورد. در این راستا بازیگران داخلی و بین‌المللی باید ارزیابی‌های واقع‌بینانه از شرایط دشوار انتقال انجام دهند. بر اساس تجارب گذشته نباید در شعارهای مطرح شده از سوی کاندیداها اغراق صورت پذیرد و از سوی دیگر نباید در مورد مدیریت انتظارات مردم غفلت صورت پذیرد (Gienanth, Tobias Pietz and others, 2009: 10).

امنیت و نقش قانون: نهادهای امنیتی و سیستم حقوقی کشور باید امیدوار و قادر به حفظ صلح بوده و بتوانند امنیت برابر برای همه احزاب و کاندیدان و بدون در نظر داشت استناد در مورد گروه‌های خاص، از گزینه صفر تحمل در مورد مسائل مرتبط به انتخابات استفاده شود (Ibid). در صورت نبود اطمینان لازم است، از جامعه جهانی درخواست کمک صورت پذیرد، جامعه جهانی به خصوص سازمان ملل متحد، بر اساس قطع‌نامه ۵۲/۱۲۹ از فرایند انتخابات حمایت می‌کند.

- نقش جامعه بین‌المللی: بازیگران بین‌المللی می‌توانند از طریق مسیرهای مشخص در انتخابات در کشورهای پسمنازعه نقش ایفا نمایند. بازیگران بین‌المللی می‌توانند از طریق تضمین وضعیت امنیتی، فراهم سازی اطلاعات و مشوره‌های فنی و اداری، حمایت از ظرفیت‌سازی محلی، اعمال فشار سیاسی به گروه‌های مختل‌کننده احتمالی انتخابات، کمک به میانجی‌گری، مدیریت منابع و حتی مدیریت مستقل انتخابات نقش ایفا نمایند. این بسیار مهم است که همه بازیگران داخلی به نقش و تقسیم کار بازیگران بین‌المللی احترام بگذارند.

عناصر ساختار مدیریت انتخابات: در حالی که تنظیم روش‌های مختلف حقوقی امکان‌پذیر است، پارامترهای بدنه مدیریت انتخابات نیازمند دو موضوع، اول چارچوب شفاف و دوم منابع کافی است. این نهاد باید از میزان قابل توجهی از استقلال بهره‌برد. هم‌چنین تمام بازیگران باید درک کنند که مدیریت انتخابات در شرایط پس از جنگ، فراتر از جنبه‌های فنی اداری می‌باشد و در برخی اوقات به فرایند زدوبند کلان‌تر آشتی سیاسی سعود می‌کند (Ibid).

## منابع و مأخذ:

- تاسیتا تیناکون، "نوسازی و بازسازی در سریلانکای پسا منازعه"، بخشی از کتاب **به سوی همکاری مؤثر در جنوب آسیا**، ترجمه سید مهدی منادی، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه، ۲۰۱۴.
- حسن عمید، **فرهنگ فارسی عمید**، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۵.
- علی آقا بخشی، مینو افشاری راد، **فرهنگ علوم سیاسی**، ۱۳۸۳، ویرایش ششم، تهران: نشر چاپار.
- Adele Jinadu ,Sierra Leone ,Election Management Bodies in West Africa :A comparative study of the contribution of electoral commissions to the strengthening of democracy,Open Society Foundations.2011 ,
- A report of Research Department for Representative Democracy & Electoral Reforms in Sri Lanka. 2013
- Benjamin Reilly ,Post-Conflict Elections :Uncertain Turning Points of Transition part of book War-to-Democracy Transitions :Dilemmas of Democratization and Peacebuilding in War-Torn Societies ,by , Anna Jarstad & Timothy D .Sisk ,Australian National University.2010 .
- Carol Lancaster” ,We Fall Down and Get Up “State Failure ,Democracy and Development in Sierra Leone ,CENTER FOR GLOBAL DEVELOPMENT.2007 ,
- CHRISTOPHER E .MILLER ,A GLOSSARY OF TERMS AND CONCEPTS IN PEACE AND CONFLICT STUDIES ,University for Peace.2005 ,
- COMMONWEALTH SECRETARIAT ,Report of the Commonwealth Expert Team ,SRI LANKA PRESIDENTIAL ELECTION 26. January.2010
- East African community Secretariat ,EAC principles For Election Observation ,Monitoring and Eval - ation ,February.2011
- Enhancing the effectiveness of the principle of periodic and genuine elections , ‘ Report of the Secr - tary -General ,UN doc .A 19 ,56/344/October ,2001 Annex II ,Department of Political Affairs of the United Nations Secretariat and the United Nations Development Programme :note of guidance on electoral assistance ,para .3 .Annex I provides a summary of electoral assistance activities between 1 October 1999 and31 July.2001
- Ismaila Madior Fall ,Mathias Hounkpe and others ,SIERRA LEONE Election Management Bodies in West Africa ,A review by AfriMAP and the Open Society Initiative for West Africa.2010 ,
- WINRICH KÜHNE ,The Role of Elections in Emerging Democracies and Post-Conflict Countries, Key Issues ,Lessons Learned and Dilemmas ,INTERNATIONAL POLICY ANALYSIS ,Friedrich Ebert stiftung.2010,
- Janvier D .Nkurunziza ,CIVIL WAR AND POST-CONFLICT RECONSTRUCTION IN AFRICA, United Nations Conference on Trade and Development) UNCTAD (Geneva ,Switzerland 28 ,July.2008
- Lakhdar Brahimi ,STATE BUILDING IN CRISIS AND POST-CONFLICT COUNTRIES7 ,h Global Forum on Reinventing Government Building Trust in Government ,26-29 Vienna ,Austria.2007 ,
- Guy s .Goodwin ,free and fair Election ,oxford ,Inter-Parliamentary Union First edition ,1994 Second Edition 2006 ,First edition.1994
- Garber ,Larry and Kumar ,Krishna" What Have We Learned About Postconflict Elections " ,?New England Journal of PublicPolicy :Vol :14 .Iss ,1 .Article.1998 ,3
- Kenneth Katzman ,Iraq :Elections ,Government ,and Constitution ,CRS Report for Congress.2005 ,
- Kenneth Katzman ,Iraq :Politics ,Elections ,and Benchmarks,USA ,Congressional Research Service, Report for Congress.2010 ,
- J.C Weliamuna ,ELECTORAL INTEGRITY A REVIEW OF THE ABUSE OF STATE RESOURCES AND SELECTED INTEGRITY ISSUES DURING 2010 ELECTIONS IN SRI LANKA.2010 ,
- Sierra Leone Population below poverty line – Economy ."Indexmundi.com 9 .January .2012 Retrieved 20May.2012

-Strengthening the role of the United Nations in enhancing the effectiveness of the principle of periodic and genuine elections and the promotion of democratization ,Report of the Secretary-General ,‘UN doc. 4 ,58/212August.2003

-Tobias von Gienanth ,Tobias Pietz and others ,Elections in Post-Conflict Countries –Lessons Learned from Liberia ,Sierra Leone ,DR Congo ,and Kosovo ,Center for International Peace Operations) ZIF ,(And Kofi Annan International Peacekeeping Training Centre) KAIPTC.2009(

-National democratic institute for international affairs ,Report of the Post-Election Assessment of Sri Lanka Mission ,November – 28 December.2000 ,2



# انتخابات یا شورای حل و عقد؟

محمد محق<sup>۱</sup>

حکم اسلام در باره انتخابات چیست؟ سراسر است‌ترین پاسخ این است که انتخابات به معنایی که ما امروز می‌فهمیم و به کار می‌بندیم، هیچ حکمی در اسلام ندارد. به عبارت دیگر، این گونه از انتخابات که امروزه متداول است، پدیده‌ای تازه و متعلق به دوران مدرن است، و جوامع قدیم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، با آن آشنایی نداشته‌اند، و از همین رو، هیچ حکم صریحی در باره آن در منابع درجه اول اسلام - کتاب و سنت - نمی‌توان یافت.

موضوعاتی از این قبیل، در اصطلاح فقیهان، مسایل «مسکوت عنها» نامیده می‌شوند، و اگر در شمار امور غیر تعبدی باشند زیر یک حکم کلی قرار می‌گیرند که در این اصل فقهی مشهور آمده است: «الأصل فی الأشياء الإباحة»؛ یعنی اصل در این گونه امور - امور مسکوت عنها - اباحت و جواز است، و برای تجویز نیازی به دلیل مجدد ندارند، و بر عکس اگر کسی معتقد به تحریم آن‌ها باشد نیاز به دلیلی قطعی از منابع درجه اول دینی دارد.

قضیه اما، بر خلاف آن چه به نظر می‌رسد، به این سادگی که گفته شد نیست، چرا که اختلاف بر سر مشروعیت و عدم مشروعیت انتخابات به سبک نوین و نیز شرایط آن، میان طیف‌های مختلف

---

۱. نویسنده و پژوهشگر

مذهبی در جوامع مسلمان، اختلاف نسبتاً حادی است. در یک سر طیف کسانی قرار دارند که این نوع از انتخابات را حرام یا باطل می‌دانند، و در سر دیگر طیف کسانی که آن را کاملاً مطابق با مقاصد و موازین شرعی می‌شمارند، و در میانه طیف کسانی قرار می‌گیرند که جواز و بطلان آن را مقید به شروط و ضوابط خاصی می‌گردانند.

مخالفان انتخابات، شامل گروه‌هایی مانند القاعده و سلفی‌های جهادی، برخی جناح‌های سلفی سنتی، و برخی سنیان سنتی غیر سلفی، از قبیل بخش‌هایی از پیروان مکتب دیوبند، استدلال می‌کنند که:

۱. این روش در کتاب و سنت نیامده است و اصل شرعی ندارد، و علاوه بر آن در صدر اسلام هم توسط سلف صالح/پیشینیان نیکوکار انجام نیافته است، و مسلمانان تنها زمانی با آن آشنا شده‌اند که فرآورده‌های نرم و سخت تمدن غربی به سرزمین‌های‌شان سرازیر گردید. از این نظر، انتخابات یک پدیده غربی و متناسب با جوامع سرمایه‌داری لیبرال غربی است که با ارزش‌های اسلامی هم‌خوانی ندارد، و در بهترین حالت می‌تواند به حال آن جوامع سودمند باشد، نه به جوامعی متفاوت، و به‌ویژه جوامع اسلامی که پیشینه تمدنی متفاوت، ارزش‌های اخلاقی مخصوص، و مبانی اعتقادی دیگری دارند.

۲. این طیف، به این نظر است که اسلام روش بهتری برای گزینش حاکم/اولی الامر دارد و آن روش همانا تصمیمی است که «اهل حل و عقد» از طریق شورا می‌گیرند. اهل حل و عقد (گشودن و بستن) از نظر این طیف، کسانی‌اند که به لحاظ علم و تقوا در مرتبه‌ای بالاتر از مردمان عادی/عوام قرار دارند، و چون عالم‌ترند، به تشخیص نفع و زیان مردم توانا‌ترند و به دلیل تقوایی که دارند تصمیم‌گیری‌های‌شان بهتر و بی‌شائبه‌تر است.

۳. در انتخابات به سبک غربی، از دید این طیف، فرصت تبلیغات دروغین و بازی با باور عمومی به گستردگی وجود دارد، و کسانی که از توانایی مالی بیشتر یا مهارت تبلیغاتی افزون‌تر و یا حمایت صاحبان قدرت برخوردار هستند، بخت موفقیت‌شان بیشتر است.

۴. عوام‌الناس، از این دیدگاه، عقل‌شان ضعیف و عواطف‌شان قوی است، و بیش از این که به منافع بلندمدت و خواسته‌های متعالی فکر کنند، به نیازهای غریزی و تمایلات سطحی مادی بها می‌دهند، و چون به آسانی تحت تأثیر تبلیغات و جوسازی‌ها قرار می‌گیرند، کسی یا کسانی را انتخاب می‌کنند که نه از شایستگی علمی و اخلاقی بیشتر بلکه از حمایت تبلیغاتی و پشتیبانی مادی افزون‌تر بهره‌مند باشند. در این شیوه، مردم به‌ظاهر در تعیین سرنوشت خود سهیم هستند اما در حقیقت باز یچۀ کسانی قرار دارند که به مال و منصب بالاتر تکیه زده‌اند. یعنی نه مردم خودشان در سطحی هستند که تصامیم‌شان بر پایه ارزش‌های اخلاقی و معیارهای عقیدتی و منافع ملی باشد،

و نه کسانی که از سوی آنان انتخاب می‌شوند چنین التزامی خواهند داشت، پس به همان دلیل، باید اهل حل و عقد، که اشخاص عالم و صالح هستند، دور هم گرد آیند و در باره موضوعات کلان سیاسی، اجتماعی، مدیریتی و... تصمیم بگیرند.

در طرف مقابل، موافقت با انتخابات به عنوان روشی کارآمد و سودمند در حل و فصل قضایای کلان ملی، و حتی در سطوح پایین تر، هم چنان طرفداران فراوانی دارد و طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد که گروه‌های لیبرال، مذهبی‌های مدرن، و مذهبی‌های سنتی اصلاح‌گرا، را شامل می‌شود. از دید این طیف:

۱. امور حکومت‌داری و قضایای سیاسی، بالذات امور دینی نیستند، و در شمار نیازهای متعارف زندگی قرار می‌گیرند مانند مدیریت، صنعت، تجارت، زراعت و... که هر چند باید تابع ضوابط اخلاقی/دینی باشند، اما لزوماً دین عهده‌دار نشان دادن راه کاری در آن‌باره نیست، و این عرصه را به عقل و تجربه انسان‌ها و نهاده است که به اصطلاح فقهی به آن اجتهاد گفته می‌شود.

۲. عملکرد سلف/پیشینیان، در امور حکومت‌داری و از جمله در زمینه برگزاری شورای حل و عقد، خود نوعی اجتهاد بوده است، که نه ضرورتاً الهام گرفته از نصوص دینی، بلکه بیشتر شکل گرفته بر پایه واقعیت‌های اجتماعی آن روزگار بوده، هر چند با قواعد کلی شریعت نیز منافاتی نداشته است.

۳. سکوت منابع درجه اول شرع در باره روش انتخاب حاکم، خود نشانه‌ای از این است که تصمیم در این‌باره به صلاحیت خود مردم است و لازم نیست شارع به تعیین راه کاری در این زمینه همت گمارد. مردم دست باز دارند که بنا به مصالح و منافع‌شان در هر شرایط و در هر منطقه روشی را امتحان کنند که کارآمدتر باشد.

۴. از آن جایی که سخنی صریح در باره اهل حل و عقد در کتاب و سنت نیامده است، مشروعیت آنان نه بر خاسته از نصوص شرعی، بلکه متکی به موافقت و رضایت کسانی است که این صلاحیت را به آنان تفویض نموده‌اند، و آنان خود مردم‌اند. یعنی اهل حل و عقد مشروعیت خود را از مردم می‌گیرند و اگر رضایت آنان نباشد هیچ مشروعیتی ندارند.

۵. هنگامی که مردم این حق را داشته باشند که اهل حل و عقد را انتخاب و یا انتصاب کنند، و این امر به عنوان یک حق اساسی به رسمیت شناخته شود، کسی حق ندارد و نمی‌تواند که آنان را با اجتهاد خود - مثلاً با این استدلال که مردم ناقص‌العقل هستند و... - از این حق محروم سازد. اگر مردم صلاحیت انتخاب یا انتصاب کسی را داشته باشند، صلاحیت عزل وی را نیز دارند، در غیر این صورت تناقضی آشکار رخ خواهد داد اگر بتوانند کسی را به این مقام بگمارند اما نتوانند او را کنار بگذارند.

۶. اگر جایگاه اهل حل و عقد را از قبیل و کالت بدانیم، مانند نمایندگی در پارلمان و نهادهایی از آن قبیل، مردم موکل ایشان خواهند بود، و به لحاظ نسبت میان و کیل و موکل، موکل اصل و وکیل فرع به‌شمار می‌رود، و هنگام تعارض میان اصل و فرع، فرع از اعتبار می‌افتد. به‌زبانی دیگر، اگر مردم به‌هر دلیلی راضی به تفویض آن صلاحیت‌ها به اهل حل و عقد نباشند، و تصمیم بگیرند که همان صلاحیت را خودشان مستقیماً اعمال کنند، منطقاً چنین حقی را دارند و کسی نمی‌تواند مانع‌شان شود، زیرا در صورت عکس، فرع مهم‌تر از اصل می‌گردد، و در حقیقت جایگاه اصل و فرع به صورت مضحکی تغییر می‌کند.

۷. در باره حقوق و وظایف اهل حل و عقد هم هیچ رهنمود روشنی در نصوص دینی نیست، و قضیه‌ای کاملاً اجتهادی است. واگذاری حقوق و وظایف به اعضای حل و عقد، یا از سوی خودشان انجام می‌پذیرد و یا از سوی مردم. اگر قرار باشد که خودشان لوایح و مقرراتی را برای خود وضع کنند، نوعی مصادره به‌مطلوب واقع می‌شود و پایه مشروعیت آن حقوق و وظایف نیز متزلزل می‌گردد، و اگر مردم با هر مکانیسم ممکن حق تصرف در کاهش و افزایش حقوق و وظایف آنان را داشته باشند، در آن صورت این حق را نیز دارند که از وجود نهادی بنام اهل حل و عقد اعلام بی‌نیازی کنند، به‌ویژه اگر امکان تصرف در امور سیاسی و اجتماعی را از طریق احزاب، نهادهای مدنی، اتحادیه‌های صنفی، رسانه‌ها و... پیدا کرده باشند.

۸. نگاهی به تجربه تاریخی مسلمانان نخستین، نشان می‌دهد که نهاد حل و عقد صورت بسیار ابتدایی داشته، و هیچ‌گونه مکانیسم روشن و سامان‌یافته‌ای وجود نداشته‌است که نشان بدهد هر قبیله چند نماینده داشته‌است، و آیا مناطق مختلف از سهم یک‌سان برخوردار بوده‌اند، و آیا کسانی به‌صورت مشخص در میان مردم به‌عنوان اعضای حل و عقد معروف بوده‌اند، و این عده چند وقت یک‌بار گرد می‌آمده‌اند، و آیا ملاک گزینش‌شان تجربه سنی بوده‌است یا سابقه در اسلام، یا برخورداری از تخصص، یا جایگاه اجتماعی قبیله، یا امکانات اقتصادی، یا... .

۹. وجود پرسش‌ها و ابهام‌هایی از این دست درباره وضعیت تاریخی اهل حل و عقد، نظر طرفداران آن را تضعیف می‌کند، به‌ویژه اگر از منظر کارایی عملی آن در شرایط کنونی سنجیده شود، زیرا امروزه امکانات پیشرفته‌تری برای تصمیم‌های سیاسی و گزینش حاکمان وجود دارد، به‌خصوص اگر این را هم بیفزاییم که اغلب جوامع کنونی از صورت سنتی خود عبور نموده یا در حال عبور هستند، و مناسبت‌هایی که در جهان قدیم شیرازه همبستگی و پیوندهای اجتماعی بودند و به کار تصمیم‌گیری‌های کلان اجتماعی می‌آمدند، به‌سرعت جای خود را به مناسبت‌های تازه‌ای می‌دهند که در آن‌ها، شایستگان رأی و تصمیم، اگر تنها با معیارهای سنتی مانند علم و تقوی انتخاب شوند، راه به‌جایی نخواهند برد، مگر هنگامی که شخصیت‌های صاحب‌نظر در عرصه‌های



دیگر مانند سیاست، حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت و ده‌ها عرصه کارآمد و مهم دیگر نیز عضویت اهل حل و عقد را داشته باشند.

۱۰. اگر مردم به این دلیل شایسته‌تصرف مستقیم در امور کلان اجتماعی نیستند که تقوا و تعهد دینی لازم را ندارند، و به‌همان دلیل باید کسانی با تقوا و دین‌داری کافی به این مقام انتخاب یا انتصاب شوند، این ایرادها نیز پیش می‌آیند:

الف) تعیین میزان تقوای اشخاص فوق قابل تشخیص نیست، زیرا تقوا امری اساساً درونی است، و اعمال ظاهری اشخاص نمی‌تواند ملاک قطعی تقوای باطنی‌شان باشد، و از این لحاظ میان تقوای واقعی و تظاهر ریاکارانه نمی‌توان فرق نهاد، و تجربه نشان داده‌است که همواره کسانی موفق شده‌اند از طریق تظاهر اعتماد گسترده‌ای را حاصل کنند که با واقعیت منش آنان هم‌خوانی نداشته‌است.

ب) برخورداری از تقوا، حتی اگر تقوای حقیقی هم باشد، لزوماً به توانایی و کفایت شخص در امور خارج از تخصصش نمی‌انجامد، و چه‌بسا که کسی از تقوای دینی در سطح مطلوبی برخوردار باشد، اما در اموری که نیاز به تخصص ندارد هیچ مهارتی در او دیده نشود.

ج) ممکن است متخصصان فراوانی یافت شوند که در امور کلان برنامه‌ریزی، صنعت، تجارت، سیاست، تعلیم و... از مهارت و شایستگی کافی برخوردار باشند، اما با معیارهای دین‌داری رسمی، در زندگی خصوصی‌شان اهل تقوا به حساب نیایند، و از این طریق راه بهره‌گیری از تخصص و دانش‌شان در امور کشورداری و تصمیم‌های کلان، مسدود خواهد شد.

با توجه به دلایل هر دو طرف، و با در نظر داشت مقاصد کلی شریعت که تأمین شرایط مناسب برای وفاق اجتماعی و نظم عمومی و امنیت همگانی، در آن جمله قرار می‌گیرد، هرگاه مردم یک کشور تصمیم بگیرند که انتخابات را به‌عنوان شیوه‌ای مورد توافق جهت سروسامان دادن به امور سیاسی و اجتماعی برگزینند، و تشخیص دهند که از این راه می‌توانند به خواسته‌های مورد نظر برسند، دلیلی قطعی برای مخالفت با آن وجود ندارد، و تمام ایرادهایی که از سوی مخالفان مطرح می‌شود جنبه اجتهادی/ظنی دارد، و از آنجایی که نمی‌توان در زمینه‌های اجتهادی حکم تحریم صادر کرد، دست کم حکم جواز آن حاصل می‌شود.

اما اگر مردم به این باور برسند که مثلاً از طریق انتخابات زمینه مسالمت‌آمیزی برای انتقال قدرت، که معمولاً عامل عمده‌ای در منازعات کلان بوده‌است، مساعد می‌گردد، و از این راه مانع هرج و مرج یا درگیری‌های خشونت‌بار می‌شوند و برای دست به دست شدن قدرت سیاسی نیازی به جنگ و کشمکش نخواهد بود، در آن صورت حکم برگزاری انتخابات از حد جواز به درجه و جوب ارتقا می‌یابد، زیرا قاعده فقهی مشهور می‌گوید: «ما لا یتیم الواجب إلا به فهو واجب». یعنی

آنچه که ادای یک واجب وابسته به آن باشد، و بدون آن تحقق نیابد، آن امر نیز واجب می‌گردد. یافتن راهی به تعویض عاری از خشونت حاکمان و حفظ جامعه از عواقب ویران‌گر درگیری‌های داخلی از واجبات شرعی است، و اگر انتخابات روشی مناسب برای رسیدن به این هدف باشد، برگزاری آن واجبی شرعی است.

### منابع:

برای آشنایی بیشتر با این بحث و بررسی دلایل مخالفان و موافقان، می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد:  
 فهد بن صالح العجلان، الانتخابات و أحكامها فی الفقه الإسلامی، رسالة ماجستير، من جامعة الملك سعود - ریاض  
 محمد یسری ابراهیم، المشاركات السیاسیة المعاصرة فی ضوء الشریعة الإسلامیة، دار الکتب المصریة.  
 عمر سلیمان الأشقر، حکم المشاركة فی الوزارة و المجالس النیابیة، دار النفاثس - عمان، الأردن.

# روایت استراتژیک، سوژه – رهبر استراتژیک

لیاقت علی امیری<sup>۱</sup>

همه می توانند تاکتیک‌هایی را که به وسیله آن من سرزمینی را فتح می‌کنم، ببینند، اما چیزی که هیچ‌کسی نمی‌تواند ببیند استراتژی است که پیروزی من مرهون آن است.

«سن زو»

## چکیده:

ما در آستانه یک گذار سرنوشت‌ساز قرار داریم. برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، قرار است انتقال قدرت و چرخش نخبگان سیاسی به صورت مسالمت‌آمیز و از طریق یک فرایند دموکراتیک و با رأی مستقیم مردم صورت بگیرد. این گذار صرفاً نباید به انتقال قدرت از یک فرد به فرد دیگری محدود باشد. همان‌گونه که گفته شده است، دوره پس از ۲۰۱۴ دوره تحول است. تحول مزبور، نیازمند ارائه یک روایت استراتژیک ملی است. نوشته پیش رو، با تأکید بر نقش سوژه؛ یعنی دولتمرد، می‌کوشد از نقش و جایگاه سوژه در صورت‌بندی و طرح چنین روایتی، سخن بگوید. روایت استراتژیک ملی از یک سو، متضمن پرداختن به نقش سوژه با توجه به سویه‌ها و

۱. استاد دانشگاه، نویسنده و پژوهشگر.

جنبه‌های داخلی این روایت است و از سوی دیگر، به علت هم‌پوشانی امر داخلی و خارجی، نقش سوژه را در تکوین و جهت‌گیری مناسبات بیرونی دربر می‌گیرد. نوشته پیش‌رو، تنها معطوف به بررسی نقش سوژه؛ یعنی رهبر استراتژیک و دولتمرد است و به پاره‌ای اوصاف و خصوصیات آن در مناسبات و رفتارهای سیاست خارجی، می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** روایت استراتژیک ملی، سوژه، رهبر استراتژیک، استراتژی، محیط استراتژیک.

### مقدمه

افغانستان به یک «روایت استراتژیک ملی» نیاز دارد. هرچند، «روایت استراتژیک»<sup>۲</sup> اصطلاح جدیدی است، اما دلالت بر مفهومی می‌کند که همواره در ادبیات و بحث‌های معطوف به مطالعات استراتژیک، به خصوص در استراتژی‌های ملی کشورها، نه لزوماً تحت همین عنوان، به نحو توأماً حضور داشته‌است. از این رو، به‌رغم این که ممکن است، نخبگان سیاسی و دولت‌مردان ما؛ یعنی فرد و یا افرادی که درگیر کنش سیاسی و سیاست‌ورزی‌اند، تصویر و تصویری از این روایت ملی و مقومات آن، مانند استراتژی، امنیت ملی، مفاهیم و مقوله‌های مرتبط با آن‌ها داشته باشند و یا احتمالاً، چنین تصویری از بام انتزاع (عالم ذهن) بر فرش انضمام فرود آمده و جامه عینیت (سند مکتوب) به تن کرده‌باشد، به دلیل خصلت نخبه‌گرایانه و تخصص‌گرایانه‌اش، روایت مزبور صرفاً در حلقه/حلقات خاص نخبگان سیاسی باقی مانده و در سپهر همگانی طرح، و چفت‌وبست نیافته‌است. به‌همین دلیل، هیچ‌گاه به‌استانه آگاهی و خرد جمعی عمومی نرسیده‌است. هرچند وجود چنین سند مکتوبی، در جای خویش بسی راه‌گشا، ستودنی و ستایش‌برانگیز است، اما روایت مزبور، به‌علت عدم دسترس‌پذیر بودن<sup>۳</sup> و کاربردپذیری<sup>۴</sup>، به پرسش‌های اساسی‌یی که همه شهروندان کشور، دل‌مشغول یافتن پاسخی برای آن‌ها هستند، راهی به دهی نگشوده‌است.

روایت استراتژیک ملی، عرض عریضی دارد و همه ابعاد، امور و مسایلی که به‌نحوی با زندگی یک ملت گره می‌خورند و به‌صورت بالفعل و یا بالقوه بر زندگی آن‌ها و نسل‌های آینده تأثیر گذارند، را دربر می‌گیرد. به‌طور کلی، روایت استراتژیک ملی باید به سه پرسش اساسی پاسخ دهد. پرسش‌های اساسی‌یی از این قبیل که نخست، اساساً جایگاه افغانستان پساً ۲۰۱۴ کجاست. این پرسش، از یک سو متضمن ابعاد و سویه‌های داخلی روایت ملی و تعیین جایگاه و موقعیت داخلی افغانستان در دوره پساً ۲۰۱۴ است؛ یعنی چه روایت و تصویری از مفاهیم، مقولات و

2. Strategic Narrative

3. Accessibility

4. Applicability

پدیده‌هایی مانند امنیت، ثبات، رفاه، توسعه انسانی و رشد اقتصادی، فرهنگی و علمی افغانستان وجود دارد. از سوی دیگر، پرسش مزبور، می‌کوشد توجه را به این امر معطوف نماید که افغانستان در کجای جهان قرار خواهد داشت. به خصوص، می‌کوشد خاطر نشان سازد که جایگاه کشور در منطقه و جهان کجاست؟ دوم، در صورتی که چنین چشم‌اندازی برای افغانستان ترسیم و تصویر شده باشد، چگونه و با استفاده از چه وسایل و ابزارهایی و با اتخاذ چه شیوه/شیوه‌هایی می‌توانیم به آنجا برسیم؟ سوم، ستاره‌های راهنمایی که مسیر پر پیچ‌وخم و سویه‌های تاریک راه سفر را برای ما روشن کنند، کدام‌اند؟ بدین ترتیب، روایت استراتژیک ملی، از یک سو، باید معطوف به داخل کشور باشد و از سوی دیگر، باید به ابعاد و جنبه‌های خارجی جایگاه افغانستان، به دیده عنایت بنگرد. به خصوص، که این دو عرصه با هم، هم‌پوشانی دارند و در طول یکدیگر اند.

به نظر می‌رسد، آغاز یک دیالوگ جمعی و جاری در خصوص طرح چنین روایتی یک ضرورت است و به خصوص، در زمینه و زمانه کنونی، ما نیاز جدی به در افکندن و طرح یک روایت و داستانی داریم که آغازی داشته باشد، میانه‌یی و از پایان خوشی، فراتر از مرزبندی‌ها، خودی-دگرسازی‌های سیاسی-اجتماعی و فرهنگی برای مان خبر بدهد. روایت مزبور، باید همه شهروندان افغانستان را به عنوان یک ملت-نه این که تنوع و گوناگونی‌ها را در دیگر یک‌سان‌سازی‌های سیاسی-فرهنگی معطوف به قدرت در هم بجوشاند، بلکه با به رسمیت شناختن وحدت در عین کثرت و بالعکس، با خود هم گام نماید. هم‌چنین، روایت مزبور باید به ما مسیر مشترک را نشان بدهد، اطمینان، عزم و اراده و تعهد مشترک جمعی را به منظور رسیدن به مقصد و غایت این روایت، خلق نماید. نوشته پیش‌رو، می‌کوشد برخی از زوایا و سویه‌های این روایت ملی را، از آن حیثی که به سیاست خارجی کشور و تعامل با دنیای بیرونی نسبتی دارد، با تأکید بر نقش سوژه؛ یعنی دولت‌مرد و رهبری استراتژیک، توضیح دهد. فرض نوشته پیش‌رو، این است که سوژه، هم چنان که نشان داده است، در چگونگی و ماهیت صورت‌بندی روایت‌های ملی؛ فارغ از ارزش داورها در خصوص نقش و کارکرد سوژه در دوره‌های تاریخی، نقش انکارناپذیری داشته است و خواهد داشت. اکنون به بسط و تفصیل بیشتری در این خصوص؛ یعنی رابطه سوژه و ساختار پرداخته می‌شود.

سخن از نسبت میان سوژه-فاعل داننده، کنش‌گر و کارگزار سیاسی- و ساختار و تقریر این نسبت یکی از موضوعات و مسائلی مهم در بحث و فحص‌های جاری در علوم اجتماعی، به خصوص در حوزه مطالعات نظری با رویکرد فلسفی-جامعه‌شناختی بوده است. اولویت‌بخشی به ساختار، تقلیل و فرو کاهیدن نقش سوژه به محصول صرف ساختار و مصادره عاملیت انسانی به نفع آن از مهم‌ترین مؤلفه‌های این نوع نگاه در خصوص تقریر و صورت‌بندی رابطه میان ساختار-

کارگزار به‌شمار می‌روند؛ به‌گونه‌ای که پاره‌ای از فیلسوفان و جامعه‌شناسان از مرگ مؤلف؛ یعنی مرگ سوژه سخن گفته‌اند. به‌رغم این که نمی‌توان نقش ساختار را در تکوین و تکوُن هویت، زیست-جهان، شکل‌گیری نگاه، نوع و ماهیت کنش‌گری و رفتار سوژه نادیده انگاشت و از تعامل میان این دو سخن نگفت، اما اتخاذ رویکرد تقلیل‌گرایانه در این خصوص، دست‌کم به‌معنای انکار عاملیت، و ستاندن مسئولیت و نقش فرد در تداوم و تولید-بازتولید ساختار و چشم‌فروستن بر خبط و عذر تراشیدن بر خطا/خطاهای ناصوابی است که از سوژه سر می‌زنند.

از این رو، با عنایت به این که واکاوی و تأمل در خصوص این نسبت در جای خود؛ یعنی کاوش‌ها و تأملات معرفت‌شناسانه فلسفی، راه‌گشا و بصیرت‌آموز است، اما در دانش‌ها و دیسیپلین‌هایی با رویکرد کاربردی، پرداختن و واکاوی در باره نقش سوژه از اهمیت ویژه‌ی برخوردار بوده‌است. از این رو، توجه و تأمل در خصوص نقش سوژه و تأثیر آن بر ساختار، در بحث‌ها و ادبیات ناظر به «تحلیل سیاست خارجی»<sup>۵</sup> و هم‌چنین «مطالعات استراتژیک» به‌عنوان مهم‌ترین موضوعات مورد بحث در روابط بین‌الملل و مطالعات ناظر به امنیت (ملی، بین‌المللی و جهانی)، مشهود است. دست‌کم، در این دو سیاق تحلیلی؛ یعنی تحلیل سیاست خارجی و مطالعات استراتژیک، بر نقش غیرقابل‌فرو کاهنده سوژه به سایر عوامل دخیل در این دو حوزه مطالعاتی، انگشت تأکید نهاده‌اند. با وجود این، رویکردها در این دو سیاق تحلیلی و نحوه ورود و خروج به بحث سوژه، از هم متفاوت‌اند، هر یک لوازم و پیامدهای معرفتی-عملی متفاوتی به‌دنبال می‌آورند.

اما علی‌رغم این که، نوشته پیش رو، به نقش و اهمیت ساختارها و نهادها در فرایند تکوین، نهادینه‌شدن و تقویت این روایت ملی، و هم‌چنین چالش‌ها و موانعی که از این حیث پدید خواهند آمد، به‌دیده عنایت می‌نگرد، به‌دلیل اهمیت سوژه؛ یعنی رهبر استراتژیک، در فرایند صورت‌بندی و عملیاتی‌نمودن این روایت، می‌کوشد، با اتخاذ رویکرد ایجابی؛ یعنی طرح مفهوم رهبری استراتژیک و به‌دست‌دادن تعریف و صورت‌بندی‌یی از سوژه، از طریق تأمل در نگرش، رفتارها و عمل‌کردهای سوژه، از نقش تأثیرگذاری ایشان در تدوین، و صورت‌بندی و اجرای این روایت ملی سخن براند. چنان‌چه که به تفصیل در پی خواهد آمد، سوژه در همه سطوح و لایه‌ها؛ تقریر و صورت‌بندی، اجراء و نهادینه‌سازی/شدن این روایت، نقش تعیین‌کننده‌یی دارد. بنابراین، نوشته پیش رو، متکفل تقریر و صورت‌بندی نقش سوژه، کنش‌گر سیاسی در سیرت و صورت رهبر استراتژیک و یا دولت-مرد است.

5. *Foreign policy: Theories, Actors, Cases*, edited by Steve Smith, Amelia Hadfield, and Tim Dunne (Oxford University Press, 2012)

### رهبری استراتژیک<sup>۶</sup>

عبارت فوق، ترکیبی است از دو واژه متفاوت؛ یعنی «رهبری» و «استراتژی». واژه‌های مذکور، ترم‌های تئوریک‌اند که به‌نحو دلالت‌شناسانه، در سیاق‌ها و «بازی‌های زبانی»<sup>۷</sup> گوناگون به کار می‌روند و در این سیاق‌ها معنا/معناهای متفاوتی را افاده می‌نمایند. از این رو، به‌منظور فهم معنای اصطلاح مذکور، فرو کاهیدن آن به مؤلفه‌های سازنده آن؛ «رهبری» و «استراتژی» و دادن تعریفی از این واژه‌ها ما را در فهم معنای این عبارت؛ یعنی «رهبری استراتژیک» کمک می‌کند. بنابراین، نخست، در این نوشته تلاش خواهد شد، به اختصار تعریفی از مفهوم استراتژی به‌دست دهد. مفهوم‌پردازی و به‌دست‌دادن تعریفی از این مفهوم، به‌خصوص در سیاق مورد نظر، ارتباط وثیقی دارد با پرداختن و فهم مفهوم دیگری موسوم به «محیط استراتژیک»<sup>۸</sup>. رهبر استراتژیک و یا دولتمرد، زمانی دلالت و مصداق درست می‌یابد که بتواند محیط استراتژیک را به‌نحو نسبتاً درستی درک و رفتار و نگاه خویش را با آن موزون و سازگار نماید. از این رو، این نوشته به‌اختصار می‌کوشد توضیحی در خصوص محیط استراتژیک ارائه، و سپس تعریفی از مفهوم رهبری استراتژیک، آن گونه که در این نوشته مدنظر است، فراهم گردد و ویژگی‌ها، عمل کرد و نقش رهبری استراتژیک را با توجه به محیط استراتژیک، تحلیل و ارزیابی نماید.

### استراتژی

نخست، استراتژی از جمله واژه‌ها و مفاهیمی است که به علت تنوع کاربرد؛ بعضاً به‌نحو گزافی، در سیاق‌ها و زمینه‌های گوناگون به‌شدت دچار کژتابی مفهومی شده‌است؛ به‌گونه‌یی که در پاره‌یی از موارد، معنا و مفهوم اصلی آن در پس این کاربردهای متنوع، مخدوش و از معنی تئوی گردیده‌است. تنوع کاربرد مفهوم استراتژی، مانند بسیاری از مفاهیم دیگر به یک بازی زبانی؛ نه آن گونه که در پارادایم فلسفی ویتگنشتاین متأخر از آن سخن رفته‌است، مبدل شده‌است. خلط معنای استراتژی با «طرح» (پلان) و «سیاست‌گذاری» در سطوح مختلف مدیریت سازمانی و کاربرد آن در بازی‌های زبانی روزمره، در رسانه‌ها و محافل عمومی و در زمینه‌ها و بسترهای مختلف، بر آشفتگی مفهومی استراتژی، افزوده‌است.

مفهوم استراتژی مانند بسیاری از مفاهیم دیگر مانند دموکراسی، حقوق بشر، لیبرالیسم و سیکولاریسم و... زمینه و زمانه پرورده‌است. خاستگاه مفهوم استراتژی به یونان باستان برمی‌گردد و در این بستر فرهنگی و تاریخی است که معنای آن تکوین یافته‌است. به‌لحاظ ریشه‌شناسی،

6. Strategic Leadership

7. Language games

8. Strategic environment

استراتژی از کلمه یونانی «استراتجیا» برگرفته شده و متضمن مفهوم کنترل و یا هنر فرماندهی دسته بزرگی از مردم (استراتاگوس؛ ژنرال یا رهبر) است. از نظر یونانیان، استراتژی معطوف است به علم لشکرکشی، فن و دانش مدیریت و رهبری عملیات نظامی و جنگی<sup>۹</sup>. با توجه به همین پیشینه و خاستگاه تاریخی، مفهوم استراتژی بیشتر صبغه و سویه نظامی یافته‌است و کاربرد آن مسبوق است به مفروض گرفتن ماهیت نظامی، مفاهیم و مقولات هم‌بسته با آن، مانند جنگ، منازعه و درگیری، تاکتیک، مانور و استفاده از ابزارهای نظامی و مهم‌تر از همه هنگامی که کاربرد این مفهوم، خشونت را به ذهن آدمیان متبادر می‌سازد.

به علت ماهیت نظامی پرورده آن، مفهوم استراتژی در سیاق‌هایی مانند استراتژی امنیت ملی، استراتژی دفاعی ملی، استراتژی نظامی ملی، استراتژی کلان، استراتژی ائتلاف، استراتژی منطقه‌یی به کار می‌رود. به رغم کاربرد مفهوم استراتژی به عنوان وصفی برای مفاهیمی مانند امنیت و ائتلاف که اصولاً به مدل‌های غیرنظامی دلالت می‌کنند، ترجیح‌بند همه این کاربردها، توجه به ماهیت و جنبه‌های نظامی این مفهوم است. از همین رو است، که به لحاظ تاریخی، نظامیان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین کابران زبانی‌یی بوده‌اند که در مفهوم‌پردازی، تکوین و صورت‌بندی مفهوم استراتژی مدخلیت داشته‌اند و هنوز مایل‌اند و می‌خواهند انحصار مشروع کاربرد، بحث و فحوص در خصوص این مفهوم و هم‌چنین بحث‌های استراتژیک را در اختیار داشته‌باشند. «کارل فون کلازویتس»، پدر استراتژی مدرن، آن را به «استفاده از درگیری برای هدف جنگ»<sup>۱۰</sup> تعریف کرده‌است و «مارشال مولتکه» آن را به «کارگیری ابزارها» و وسایلی که ژنرال در اختیار دارد به منظور به دست آوردن هدف مورد نظر<sup>۱۱</sup> تعبیر نموده‌است. «لیدل هارت»، استراتژی را «هنر توزیع و به کارگیری ابزارهای نظامی جهت محقق‌ساختن اهداف سیاست»<sup>۱۲</sup>، خوانده‌است. از همین رو است، که استراتژی به عنوان «هنر و علم به کارگیری منابع و امکانات نظامی ملی به منظور دستیابی به اهداف سیاست، به مؤثرترین و کم‌هزینه‌ترین وجه ممکن از طریق استفاده از زور و یا تهدید به استفاده از زور»، تعریف شده‌است.

به رغم تداخل‌ها و مشترکاتی که مفهوم استراتژی با گذشته تاریخی‌اش دارد؛ یعنی حفظ سیاق و بستر نظامی، واژه استراتژی در کاربرد و یا کاربردهای مدرن و کنونی‌اش، دچار تطور و قبض و بسط مفهومی و معنایی بسیاری شده‌است و افزون بر دلالت کلاسیک (نظامی)، در سیاق‌هایی

9. Adair, John, *Strategic Leadership: How to think and plan Strategically and Provide Direction* (London: Kogan Page Limited, 2011), p.8

10. Thomas M. Kane and David J. Lonsdale, *Understanding Contemporary Strategy* (Rutledge, 2012)

11

12. *Thinking Strategically* (Royal College of Defence Studies, 2012), p. 8



مانند تجارت، اقتصاد، سیاست، سیاست خارجی و امنیتی نیز به کار می‌رود. یکی از دلایل عمده در پس این تطور مفهومی، آغاز تخاطب و دادوستد علمی در این حوزه و اقبال گسترده از سوی استراتژیست‌ها، به خصوص نظامیان، به ادبیات علوم انسانی و بالتبع رشد رویکرد میان‌رشته‌ای<sup>۱۳</sup> و از سوی دیگر، مشارکت و مساهمت عالمان علوم انسانی در این بازی زبانی؛ یعنی مطالعات استراتژیک، بوده است. از این رو، ما با طیف وسیعی از موضوعات و اقبال بسیار گسترده‌ی از سوی عالمان علوم انسانی<sup>۱۴</sup> و نهادهای مختلف، به بسط ادبیات و مباحث معطوف به «مطالعات استراتژیک»، مواجهیم.<sup>۱۵</sup> حُسن و فایده‌ی که بر این رهیافت میان‌رشته‌ی و مشارکت سایر کاربران زبان مترتب است، غنی‌تر و پربرتر شدن ادبیات و مباحث استراتژیک و بدین ترتیب، افزایش احتمال اثربخشی و موفقیت بیشتر و بهتر استراتژی‌ها است.

به لحاظ مفهومی، مُدل استراتژی بسیار ساده است. اهداف، ابزارها، شیوه‌ها و روش‌ها. به تعبیر دیگر، هر نوع استراتژی و کاربرد آن در همه‌ی سیاق‌ها؛ اعم از نظامی و غیرنظامی، متضمن وجود سه مؤلفه‌ی مهم است. این مؤلفه‌ها عبارتند از: نخست، تعیین و صورت‌بندی اهداف؛ دوم، وجود و در اختیار داشتن ابزارها و وسایل؛ سوم، اتخاذ روش‌ها و شیوه‌های مناسب جهت به کارگیری از این ابزارها و وسایل به منظور دستیابی به و تحقق اهداف مزبور. مؤلفه‌های مزبور قوام‌بخش هر نوع استراتژی است. با وجود این، مدل مذکور هر چند ساده به نظر می‌رسد، اما فقدان ارائه‌ی یک طرح و چارچوب درست و منسجم به گونه‌ی که بتواند میان مؤلفه‌های مزبور، سازگاری و انسجام منطقی ایجاد نماید، امری است به‌غایت دشوار. بنابراین، هر چند طرح و تدوین استراتژی از سوی سازمان‌ها و نهادهای مختلف، در همه‌ی سطوح و لایه‌ها، ضرورتاً صورت‌بندی درست از این سه مؤلفه را می‌طلبد، اما این تمام‌قصد نیست. آنچه از آن می‌ماند که ویژه‌ی هر استراتژی است و به صرف کار بست مدل مزبور، لزوماً به موفقیت استراتژی منتهی نمی‌شود.

در حقیقت، هر استراتژی‌ی معطوف به آینده، و بازتاب دهنده‌ی ترجیحات، انتخاب‌ها و شرایطی است که به ما نشان می‌دهد، چگونه میان انتخاب‌های گوناگون، دست به‌گزینش زد و به انتخاب یا انتخاب‌های موردنظر، دست یافت. به تعبیر دیگر، استراتژی طرح و برنامه‌ی منسجم و سازواری است جهت پُل زدن شکاف میان واقعیت‌های امروز و آینده‌ی مطلوب.<sup>۱۶</sup> از این رو، محاسبه و ارزیابی

13. Damon Golsorkhi, Linda Rouleau, David Seidl & Eero Vaara, *Strategy As Practice* (Cambridge University Press, 2010), P.23

14. Amos Perlmutter & John Gooch, *Strategy and the Social Science: Issues in Defence Policy* (Frank Cass and Company Limited, 2005)

15

16. Yarger, R. Harry, *Strategic Theory for the 21<sup>st</sup> Century: The Little Book on Big Strategy* (Washington, 2006), p. 5

نظام‌مند از اهداف فایده، مفاهیم و منابع، به‌منظور شکل‌دادن، مدیریت و سمت‌دهی به آینده مطلوب، بدون این‌که آینده را به دست تقدیر، شانس و یا به مدیریت دست‌های پیدا و پنهان دیگران، واگذار نماید، جزء اجتناب‌ناپذیری از هر نوع استراتژی به‌شمار می‌روند. همان‌گونه که کلازویتس، به درستی و روشنی، توضیح می‌دهد هر چیزی در استراتژی بسیار ساده‌است، اما این بدان معنا نیست که همه چیز بسیار آسان است.

روایت استراتژیک ملی مزبور، باید متضمن پاسخ به پنج پرسش اساسی باشد. نخست، چه اهداف و نتایجی در این روایت ملی، مدنظر قرار گرفته و ترجیح داده شده‌است. به‌دلیل این‌که، ما نمی‌توانیم هر چه را که می‌خواهیم در اختیار داشته باشیم، از این‌رو، نیازمند اولویت‌بندی اهداف این روایت استراتژیک ملی هستیم. بنابراین، باید بدانیم چه اهدافی متضمن بازی حاصل جمع صفر است و چه اهدافی متضمن بازی با حاصل جمع بردبر است. دومین ویژگی این است، که روایت ملی ما باید پاسخ دهد چه ابزارها و وسایلی در چه زمینه و سیاقی ما در اختیار داریم؛ یعنی تعیین و صورت‌بندی دقیق از ابزارها و وسایل و همچنین سیاق‌ها و زمینه‌های کاربرد این ابزارها و وسایل. سوم، ترجیحات، موقعیت و وضعیت اهداف ما یا تلاش‌هایی برای اعمال نفوذ از سوی دیگران چیست و در کجا قرار دارند؛ به‌تعبیر دیگر، یعنی ارزیابی احتمالی از عمل‌کرد مخالفان. بدین معنی که مخالفان چه کار می‌کنند، چه دارند و چگونه می‌اندیشند، در چه و میزان شدت و احتمال تغییر در ترجیحات و استراتژی‌های آن‌ها در مدت‌زمانی معین و در این قلمرو، چیست. چهارم، چه نوع و شکلی از رفتار معطوف به قدرت به احتمال زیاد، در این زمینه و سیاق موفق خواهد شد. پنجم، احتمال موفقیت در این زمینه چه اندازه است، و شناسایی معیارها و شاخص‌های داوری در مورد هر استراتژی.<sup>۱۷</sup>

### محیط استراتژیک

هر چند کلازویتس پارادایم خویش را بر سه‌گانه متشکل از حکومت، مردم و ارتش ملی، بنا می‌نهد،<sup>۱۸</sup> اما از سوی دیگر، وفق رأی کلازویتس، یکی از اوصاف مهم هر استراتژی این است که استراتژی‌ها دارای ماهیت دوقطبی است<sup>۱۹</sup>؛ وجود اهداف و اراده‌های متضاد و مخالف، و بدین ترتیب بیش از یک بازیگر در آن حضور دارد. از این‌رو، کلازویتس و سایر نظریه‌پردازان این حوزه، بر ماهیت دوقطبی استراتژی؛ یعنی مواجهه با مخالفان، انگشت تأکید نهاده و از امتناع

17. Nye, Joseph, *The Future of Power* (Public Affairs, 2011), pp.208-231

18. Strachan, Hew, Clausewitz and the Dialectics of War, in Clausewitz in the Twenty First Century (Oxford University Press, 2007), p. 14

19. Simpson, Emile, *War from the Ground Up: Twenty-First Century Combat As Politics* (London: Hurst & Company, 2013), p. 179

استراتژی در غیاب وجود رابطه و نسبت دوقطبی سخن رانده است. با توجه به نکات فوق، به نظر می‌رسد، وجود کنش‌گری، عاملیت و نقش سوژه؛ یعنی مشارکت و مساهمت بازیگران مختلف در هر استراتژی، مفروض و بدیهی است. از سوی دیگر، استراتژی در خلأ صورت نمی‌گیرد و مهم‌ترین هدف مترتب بر طرح و اجرای استراتژی، تأثیرگذاری بر محیطی است که از آن در ادبیات مطالعات استراتژیک، به محیط استراتژیک نام برده می‌شود. به تعبیر دیگر، استراتژی متضمن و معطوف به این امر است که چگونه، منابع و ابزارهای موجود را جهت دستیابی به و بیشینه‌سازی نتایج مطلوب، و جلوگیری از نتایج نامطلوب، در یک محیط استراتژیک خاص و در همکاری و یا رقابت با سایر بازیگران، به کار بست.

محیط استراتژیک، در برگیرنده اوصاف و خصوصیات فیزیکی و متافیزیکی است<sup>۲۰</sup> و هم‌چنین دارای مؤلفه‌های داخلی و خارجی، هر دو است. برخی از ادبیات ناظر به مطالعات استراتژیک، بر غیرممکن بودن به دست دادن تعریف<sup>۲۱</sup> کامل و برشمردن اوصاف و خصوصیات، عناصر و مؤلفه‌های اجتناب‌ناپذیر این محیط، تأکید ورزیده‌اند. اما علی‌رغم این که، نمی‌توان محیط استراتژیک را کاملاً تعریف نمود، بازیگران مختلف دولت-ملت‌ها ناگزیراند در این محیط دست به کنش بزنند و بکوشند تا به آن شکل داده و خود را با آن سازگار و هماهنگ بسازند و بدین ترتیب، با توجه به پیچیدگی، سیالیت و ماهیت متحول آن به موفقیت دست یابند. حال به نظر می‌رسد، به‌رغم سادگی مدل استراتژی که توضیح داده شد، ماهیت محیط استراتژیک به کارگیری مدل مذکور را سخت و دشوار می‌سازد.

به نظر می‌رسد، جهت موفقیت در این محیط، نخست باید فهم درستی از ماهیت محیط استراتژیک داشته و سپس، استراتژی خود را به گونه‌ی صورت‌بندی کنیم که با این محیط سازگار باشد نه این که ماهیت آن را انکار و آن را به سایر بازیگران و یا شانس واگذار نماییم.<sup>۲۲</sup> هر چند که ارائه تعریف کاملی از این محیط دشوار است، اما دست کم می‌توان پاره‌ی از مؤلفه‌های اجتناب‌ناپذیر را که قوام‌بخش این محیط است، برشمرد و فهم و داوری‌های خویش را در ذیل و ظل آن‌ها صورت‌بندی نمود. عنصر و مؤلفه خارجی عبارت است از محیط بین‌المللی، که مشتمل است بر محیط جغرافیایی، نظام بین‌الملل، و سایر بازیگران بین‌المللی، فرهنگ‌ها، باورها، معتقدات و کنش‌های آن‌ها. از این رو، برای یک دولت ملی، محیط استراتژیک قلمرویی است که در داخل آن رهبری استراتژیک با سایر دولت‌ها و بازیگران تعامل می‌کند تا اهداف ملی دولت خویش را

20. Yarger, Harry, p. 7

21. Thinking Strategically ( Royal College Of Defence Studies), p. 11

22. Yarger, Harry, p. 17

ارتقاء داده و پیش برود. محیط استراتژیک، به‌مثابه قلمرویی که دولت ملی دست به کنش‌گری می‌زند، دارای الگوهای هنجارین است و قیدهایی بر آزادی رفتار سیاست خارجی دولت‌ها می‌زند و دولت‌ها نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن این قیدها و هنجارها، رفتارهای خود را با آن موزون و سازگار نمایند.

نخست، محیط استراتژیک از تعدادی از سوژه‌ها و یا بازیگران (دولت-ملت‌ها و بازیگران غیردولتی) تشکیل شده‌است. به‌منظور موفقیت در دست‌یابی به اهداف استراتژی؛ هم در مرحله طرح و هم در مرحله اجراء، ما نیازمند درک درستی از همه بازیگرانی هستیم که در این محیط درگیرند. از این‌رو، به‌شناسایی و فهم ویژگی‌ها و مختصات این بازیگران، آمال و آرزوها، اهداف، مقاصد و نیات و محدودیت‌های آن‌ها، نیازمندیم و به‌منظور موفقیت استراتژی، باید به‌نحو محتاطانه‌یی میان این‌ها تمایز ایجاد کنیم. بازیگران و کنش‌گرانی که در این محیط درگیرند، شامل همه سوژه‌های خودی در داخل دولت، متحدان، شرکاء، و ائتلاف‌هایی به غیر از شرکاء، سایر گروه‌های علاقه‌مند، مانند مردم، دولت-ملت‌های غیرمتحد، نهادهای غیردولتی، سازمان‌های خصوصی، مخالفان و بی‌طرف‌ها، می‌گردند.<sup>۳۳</sup> به‌همین ترتیب، مواجهه با مخالفان، وجود متحدان و سایر بازیگران، انتخاب عقلانی، شانس و احتمال، اصطکاک، بازیگران غیرعقلانی، بخشی از پارادایم حاکم بر محیط استراتژیک، به‌شمار می‌روند.

محیط، به‌عنوان سیستم پیچیده و خودسامان، مانند دست‌نامرئی آدام اسمیت عمل می‌کند. به‌تعبیر دیگر، پارادایم حاکم بر رفتار محیط به‌عنوان سیستم پیچیده این است که یا تعادل کنونی خود را حفظ می‌کند و یا به تعادل قابل قبول تازه‌یی دست می‌یابد. محیط شامل زمینه‌های داخلی و خارجی، شرایط، مناسبات، روندها، مسایل، تهدیدها و فرصت‌ها؛ تعاملات و تأثیراتی است که موقعیت و موفقیت یک دولت را در نسبت با محیط فیزیکی، سایر دولت‌ها و بازیگران، شانس و آینده احتمالی تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این محیط پاره‌یی از چیزها شناخته شده و قابل پیش‌بینی‌اند، برخی محتمل‌اند، برخی از چیزها ممکن و برخی از مسایل ناشناخته‌اند. از این‌رو، تحول و تغییر مداوم -واکنش‌های انفجاری و سریع- عدم قطعیت، ابهام و پیچیدگی، از مختصات آن به‌شمار می‌روند و هم‌چنین این محیط همواره کم‌وبیش دست‌خوش بی‌ثباتی و یا بحران است. تأثیرگذاری بر تغییر مداوم، مدیریت عدم قطعیت، ساده‌سازی پیچیدگی و حل ابهام و معما، از کارکردهای فرایند استراتژیک است.

به‌نظر می‌رسد، به‌سه‌شویه می‌توان به محیط استراتژیک نزدیک شد، و این شیوه‌ها به‌سه‌نوع استراتژی منجر می‌شود. نخست، شکل‌بخشیدن به محیط؛ دوم، بازدارندگی و سوم، پاسخ به محیط

استراتژیک. به منظور تحقق استراتژی، نخست باید تلاش نمود محیط استراتژیکی که در داخل آن عمل می‌کنیم و دست به کنش می‌زنیم، تحت تأثیر قرار داد.<sup>۲۴</sup> وسایل و ابزارهای سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی و جغرافیایی عمده‌ترین ابزارهایی‌اند جهت برآوردن منافع ملی دولت-ملت‌ها. دوم، در صورتی که ما نتوانیم از این وسایل استفاده کنیم و یا کاربرد این وسایل به دلیل سخت‌جانی محیط تأثیرگذار نباشند، باید به استراتژی بازدارندگی متوسل شویم و آن‌ها را از دست‌زدن به رفتارهایی که مانع تحقق و پیشبرد منافع ما می‌شود، باز بداریم و در صورت ناکامی، باید به محیط، با توجه به منابع و ابزارهای دسترس‌پذیر و موجود ملی، پاسخ دهیم. استراتژی نخست؛ یعنی شکل دادن و مدیریت محیط، متضمن دیپلماسی، ایجاد ائتلاف و اتحاد، تجارت و موافقت‌نامه‌های اقتصادی و مانور نظامی و مبادلات فرهنگی است. دیپلماسی و ایجاد ائتلاف، معمول‌ترین مکانیزم‌های استراتژیک، به منظور شکل دادن به محیط است.

### رهبری استراتژیک

با عنایت به نکاتی که در بخش نخست این نوشته مطرح گردید، اکنون به نقش و جایگاه سوژه؛ یعنی «رهبر استراتژیک» به‌عنوان یکی از ارکان مهم و جدایی‌ناپذیر موفقیت این روایت استراتژیک ملی، پرداخته می‌شود. به‌طور کلی، ما می‌توانیم به سه‌نحو و شیوه در باب «رهبری استراتژیک» نظریه‌پروری و به آن نزدیک شویم. این سه شیوه نظریه‌پروری یا به‌نحو پیشینی است یا پسینی و یا با به‌دست‌دادن تعریف حد مرزی. به‌تعبیر دیگر، نخست، یا به شیوه سقراط و افلاطون و ارسطو ما به تعریف یک مفهوم (رهبر استراتژیک) می‌پردازیم و مجموعه‌یی از ویژگی‌های تخلف‌ناپذیر آن را بر می‌شماریم و از آن مفهوم تبیین و تعیین مراد می‌کنیم. دوم، به‌نحو پسینی و با نشان دادن و ذکر مصداق‌ها و نمونه‌های عالی یک مفهوم (مانند پرکلس، گاندی، نلسون ماندلا، ابراهام لنکلن، مارتین لوتر کینگ و...)، به تعریف آن می‌پردازیم و از نسبت میان این نمونه‌های عالی و مفهوم موردنظر سخن می‌گوییم، و با مدنظر قراردادن شباهت‌ها و عدم شباهت‌های میان این دو به تعریف مفهوم مورد نظر همت می‌گماریم. شیوه سوم نظریه‌پروری در باب رهبر استراتژیک و تعریف آن، همان است که مک‌ناوتن، از آن به تعریف حد مرزی نام می‌برد.<sup>۲۵</sup> در این شیوه نظریه‌پردازی، کاربرد زبان در می‌یابد که مصداق مفهوم مورد نظر (به‌عنوان نمونه، جورج بوش، نهر و) در مرز میان رهبر استراتژیک و غیراستراتژیک قرار دارد و نمی‌توان به صرف برخوردار بودن پاره‌یی از ویژگی‌ها و داشتن نسبتی با مصداق‌ها و نمونه‌های برجسته، این مفهوم را بر آن‌ها اطلاق نمود.

24. Alan Stephens and Nicola Baker, *Making Sense of War: Strategy for the 21st Century* (Cambridge University Press, 2006), p. 101

25. Mack Houghton, *A Preface to Philosophy* (1999)

رویکرد این نوشته، تلفیقی است از شیوه‌های پیشینی و پسینی نظریه‌پروری در باب تعریف رهبری استراتژیک. بدین معنا که از یک سو می‌کوشد، برخی از اوصاف و خصوصیات رهبر استراتژیک را به نحو پیشینی برشمارد و از سوی دیگر، به مصداق‌های بارز و برجسته رهبر استراتژیک، جهت تعریف، صورت‌بندی و تبیین مراد خویش از این مفهوم، به دیده‌ عنایت می‌نگرد. بنابراین، به نظر می‌رسد، مجموعه‌یی از خصوصیات و ویژگی‌ها (ویژگی‌هایی که لزوماً طبیعی و ذاتی نیست، بلکه اکتسابی است) برای رهبری استراتژیک، لازم و ضروری است. این مجموعه از اوصاف و خصوصیات را می‌توان در سه سطح مورد ارزیابی قرار داد؛ نخست ویژگی‌ها و مختصات فردی، دوم، توانایی‌ها و سوم رفتارها. از این رو، مجموعه‌یی از ویژگی‌های شخصیتی، توانایی‌ها و رفتارها، قوام‌بخش رهبر استراتژیک، به شمار می‌روند. البته، مؤلفه‌های ذیل مهم‌ترین و حداقلی‌ترین ویژگی‌ها و مختصات رهبر استراتژیک‌اند و می‌توان با استقراء بیشتر، ویژگی‌های دیگری نیز بر آن افزود. مؤلفه‌های مزبور، در ذیل و ظلّ دو شاخص مهم؛ یعنی مجموعه‌یی از دانستی‌ها و کنش‌ها (عمل کردها-فعالیت‌ها و رفتارها) صورت‌بندی شده‌اند.

### دانستی‌ها - صورت‌بندی از اهداف، شیوه‌ها و وسایل

همان گونه که در بحث از مدل مفهومی استراتژی؛ توضیح داده شد، به نظر می‌رسد، مهم‌ترین ویژگی رهبر استراتژیک و یا دولت‌مرد عبارت است از ایجاد و خلق نگاه و تعیین چشم‌اندازی برای آینده، سیاست‌گذاری و هدایت آن. بدین ترتیب، برخورداری از دانش و توانایی جهت صورت‌بندی؛ یعنی ایجاد طرح و چارچوب اولویت‌بندی از اهداف، شیوه‌ها و وسایل، به عنوان عناصر و مؤلفه‌های قوام‌بخش استراتژی در چارچوب روایت ملی، از اوصاف و خصوصیات بارز رهبر استراتژیک، به شمار می‌روند. با وجود این، هیچ رابطه ضروری و منطقی از نوع علی- معلولی میان برخورداری از این دانش و توانایی، فرد و یا افرادی را به جایگاه رهبر استراتژیک ارتقاء نمی‌دهد و موفقیت استراتژی را به دنبال نمی‌آورد؛ اما فقدان آن مسلماً به شکست رهبر می‌انجامد.<sup>۲۶</sup> شناسایی اهداف و تعیین حدود و ثغور و اولویت‌بندی آن بر حسب میزان و درجه اهمیت، مهم‌ترین چالش فراروی رهبر استراتژیک به حساب می‌آید. از همین رو است که به نیکی و درستی گفته‌اند که «ذهنیت مشوش، هویت مشوش»<sup>۲۷</sup> را به دنبال دارد. به عنوان نمونه، در صورتی که امنیت، رکن رکینی از اهداف این روایت ملی باشد، روایت مزبور باید بتواند به این پرسش‌ها؛ یعنی امنیت برای چه کسی؟ از چه تهدیدهایی؟ چه میزان از امنیت؟ با چه وسایلی؟ به چه قیمتی؟ در

26. Jermy, Steven, Strategy for Action: Using Force Wisely in the 21st Century (Knightstone Publishing, 2011), pp.14- 25

۲۷. تعبیر فوق از دکتر عبدالکریم سروش وام گرفته شده است.

چه مدت زمانی؟ و امنیت برای چه ارزش‌هایی؟، پاسخ دهد.

### هماهنگی و سازگاری میان اهداف، وسایل و ابزارها

محیط استراتژیک داخلی، همواره هم به فرصت‌های جدید امکان بروز و ظهور می‌دهد و هم موانع و چالش‌هایی را بر سر راه انتخاب‌های کنش‌گران ایجاد می‌نماید. تعیین و شناسایی اهداف روایت ملی، در محدودهٔ مقدمات و محدودیت‌های ملی، و هم‌چنین شناسایی تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های ملی که محیط استراتژیک داخلی تحمیل می‌کند، از مسئولیت‌های رهبران استراتژیک به‌شمار می‌رود. بنابراین، شناسایی درجه و میزان، اعتبار و فوریت تهدیدها و هم‌چنین اولویت و مرکزیت ارزش‌ها و منافع مورد تهدید، باید بر اساس محدودیت‌ها و توانایی‌های (مقدمات) ملی، صورت بگیرد. همین‌جا است که رهبر استراتژیک باید بداند چه وسایل و ابزارهایی جهت محقق‌ساختن و پیش‌برد اهداف روایت استراتژیک ملی، در اختیار دارد و با استفاده از چه روش و شیوه‌ی قصد دارد، بدان‌ها دست یابد. باید به خاطر داشته باشیم که ابزارها و وسایل و روش‌ها هدف‌سازند و با هر ابزار و شیوه‌ی نمی‌توان به هر هدفی دست یافت. از این‌رو، تنوع و تکثر قدرت و اهرم‌های نفوذ و وجود سنخیت، و ایجاد سازگاری منطقی میان این سه مؤلفهٔ قوام‌بخش استراتژی، بخشی از فرایند استراتژیک است. فرایند استراتژیک به معنای پُل‌زدن میان مرحلهٔ ایجاد و فرایند اجراء استراتژی است؛ یعنی چگونه استراتژی‌ها ایجاد و به اجرا در می‌آیند.<sup>۲۸</sup>

رهبر استراتژیک باید از قدرت و توانایی‌اندیشیدن و عمل‌کردن در زمان بحران یا بحران‌های ملی-بحران‌مشروعیت و مقبولیت، شکاف‌ها و گسست‌های اجتماعی- و درون‌سازمانی، ناشی از تهدیدها و چالش‌هایی که ناظر به هستی و دوام یک کشور و ملت/سیستم و نهاداند؛ یا زمانی که روزنه‌ی از فرصت‌ها و امکانات استراتژیک بر وی گشوده می‌شوند، بر خوردار باشد. ما آدَمیان در جهانی می‌زییم که در آن از یک سو، ارزش‌های نایاب و کم‌یاب بسیارند و فرصت‌های استراتژیک به‌ندرت به‌روی دولت‌مردان گشوده می‌شوند و از سوی دیگر، بر سر همین ارزش‌های نایاب و برای به‌دست‌آوردن سهم بیشتر از آن، آدَمیان و دولت‌ها همواره جدال‌های عینف و نزاع‌های جگر سوزی به‌راه انداخته‌اند. به‌خاطر داشته باشیم که در این محیط تنها ما نیستیم که به‌دنبال بیشینه‌سازی فرصت‌ها و منفعت شخصی و ملی خویشیم، بازیگران دیگری نیز به‌دنبال فرصت‌سازی‌اند. فرصت‌سوزی، خطای استراتژیک و نابخشودنی است و فرصت‌سازی ارزش استراتژیک به‌شمار می‌رود. از این‌رو، داشتن بصیرت، هوش و ذکاوت و اراده بر تصمیم‌گیری،



ارزش‌های استراتژیک به‌شمار می‌آیند.

به‌همین ترتیب، ذهن و ضمیر توهم‌زده، خیال‌اندیش و دچار توهم توطئه، سد سدیدى است بر سر راه فرد و یا افرادی که می‌کوشند در کسوت رهبر استراتژیک در آیند و این جامعه گشاد را به تن کنند. داشتن تصویر و ترسیمی از آینده و پیش‌بینی روندهای آن، بر خورداری از تفکر و خردورزی فعالانه، خرد و تفکر انتقادی، خلاقانه و باتأمل و تدبیراندیشانه، ارزش‌های استراتژیک‌اند. تحقق و دستیابی به اهداف روایت ملی مزبور، ارتباط بسیار وثیقی دارد با داشتن یک چارچوب مرجع جهت توسعه و تحقق استراتژی؛ یعنی فهمی از سیستم، شناسایی الگوها و روندها در درون و بیرون از سیستم (به‌عنوان نمونه، ساختار توزیع و مناسبات قدرت در نظام بین‌الملل، الگوها و هنجارهای آن) و نظامی که روایت ملی قرار است با توجه به آن طرح و صورت‌بندی گردد. دستیابی به فهمی از سیستم و شناسایی الگوهای درونی آن در صورتی ممکن و میسر است که ذهن و ضمیر ما ملوث به بیماری توهم توطئه نباشد و بتوان به فهم و درک درست‌تری از واقعیت‌های بازی سیاسی در سطح نظام بین‌الملل، دست یافت. هر چند واقعیت‌ها خود را به‌صورت عریان بر ما نمی‌نمایانند و ما دست‌رسی بی‌واسطه به آن نداریم، اما دست‌کم می‌توان برخی از عناصر و مشخصات پارادایم و الگوهای رفتاری حاکم بر مناسبات میان بازیگران در عرصه بین‌الملل را شناسایی و با عنایت به آن تصمیم‌گیری نموده و رفتار سیاست خارجی خود را با آن سازگار نمود.

### مسئولیت‌های رهبری استراتژیک

توضیح داده‌شد که ایجاد و خلق نگاه و چشم‌اندازی برای آینده در این روایت ملی، یکی از مؤلفه‌های قوام‌بخش رهبر استراتژیک به‌شمار می‌رود. بدین ترتیب، سیاست‌گذاری، هدایت و تعیین چشم‌انداز و مسیر درازمدت برای آینده و هم‌چنین تعیین مدت زمانی مشخص جهت اجرای آن، جزئی از مسئولیت‌های رهبری استراتژیک به حساب می‌آیند. همان‌گونه که در بحث از محیط استراتژیک توضیح داده‌شد، محقق‌ساختن و عملیاتی‌نمودن اهداف این روایت ملی، بدون ایجاد فرهنگ سازمانی امکان‌پذیر نیست. هر چند فرهنگ‌سازی و مدیریت فرهنگی به‌نحو هدایت‌شده از بالا، از آن حیثی که فرهنگ امری جاری و جمعی است، امکان‌پذیر نیست، اما شکل‌دادن به فرهنگ ایجاد ارزش‌های مشترک نهادی؛ شایسته‌سالاری و اخلاق و فرهنگ کاری، به‌منظور تسهیل تحقق اهداف درازمدت و کوتاه‌مدت (نهاد مبتنی بر ارزش) در حیطه مسئولیت‌های رهبر استراتژیک قرار دارد. هم‌چنین، توانایی مدیریت مشکلات، مسایل رقابتی و مورد اختلاف، ایجاد انگیزه و تعهد در مدیریت‌های زیر مجموعه، توانایی جهت‌شناسایی و هم‌چنین نادیده‌انگاشتن



مسائل غیر مرتبط، از یک سو بخشی از مسئولیت‌های رهبر استراتژیک است و از سوی دیگر، حل آن منوط است به فرهنگ‌سازی در عرصه مدیریتی.

فهم و به رسمیت شناختن تفاوت و چشم‌اندازهای چندگانه؛ یعنی اعتقاد و باور به خرد جمعی و به رسمیت شناختن آن. هدایت و مدیریت تغییرات؛ یعنی تسهیل روندها به منظور تحقق دیدگاه کلان، ایجاد تیم‌ها و اجماع در سطح استراتژیک در داخل و خارج از نهاد رسمی، بخشی از مسئولیت رهبری استراتژیک است. از این رو، انطباق و سازگاری، ایجاد ائتلاف، مذاکره؛ شکل دادن به فرهنگ و مدیریت مناسبات درون‌سازمانی و برون‌سازمانی به منظور موفقیت و تلفیق روندها و فرایندها با صاحبان منافع خارجی عمده به منظور دست‌یابی به اهداف سازمان/نهاد در درازمدت و کوتاه‌مدت، تأثیرگذاری بر پیچیدگی‌های داخل محیط، از وظایف رهبر استراتژیک به حساب می‌آیند. خوشبختی و موفقیت دیگران (زیردستان) مسئولیت رهبر استراتژیک به شمار می‌رود.

### ویژگی‌ها

مجموعه ویژگی‌های رهبر استراتژیک یا دولت مرد را می‌توان در در سه شاخص عمده ذیل بررسی نمود<sup>۲۹</sup>. نخست، ویژگی‌های فردی-شخصیتی. دوم، توانایی‌ها و سوم، ویژگی‌های رفتاری، که به پاره‌یی از این ویژگی‌ها، اشاره می‌شود. هر روایت استراتژیکی معطوف به پر کردن شکاف و برقراری نسبتی میان اهداف سیاست، اعمال، رفتارها و کنش‌ها به منظور تبیین و فهم‌پذیر کردن این اعمال و رفتارها برای مخاطبان؛ اعم از مخاطبان استراتژیک و غیر استراتژیک است. مردم، عمده‌ترین مخاطبان این روایت است. به اشارت سخن رفت که پارادایم سه‌ضلعی کلازویتس از حکومت، مردم و اردوی ملی تشکیل شده است. از این رو، رهبر استراتژیک و دولتمرد باید منبع الهام‌بخش برای مردم باشد، نه مروج پوپولیسم و افتادن در دام ابتدال‌گرایی عوام‌فریبانه. علاقه، گشودگی و احترام به برابری دیگران و پیشینه مردم، فهم و به رسمیت شناختن تفاوت و چشم‌اندازهای چندگانه، باید همه‌شمول باشد. جهت موفقیت روایت ملی، دولت‌مرد نیازمند شبکه‌سازی است تا از این طریق بتواند به منظور پیوند زدن مردم با انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، کلیتی از منافع و دیدگاه مشترک -نه زدودن تکثر- را ایجاد نماید. از این رو، پل زدن میان تجربه -عبرت‌اندوزی- چشم‌انداز و نظم ایده‌آل در روایت ملی، از طریق گشودگی به مردم و شهروندان از ویژگی‌های رهبر استراتژیک و دولت‌مرد است.

ویژگی فوق‌ما را به اوصاف دیگری از دولت‌مرد رهنمون می‌سازد. صمیمیت، فروتنی و

۲۹. جهت توضیح بیشتر ر.ک. به:

صداقت، به‌خصوص در میان مردم ما که سال‌ها از فقدان آن رنج برده‌اند، در سطح رفتاری از مهم‌ترین صفات رهبر استراتژیک می‌باشند. تمامیت این‌ها از علم به خود؛ یعنی داشتن توانایی جهت تأمل در نفس، خودانتقادی و حضور ذهن، سرچشمه می‌گیرند. ویژگی دیگر رهبر استراتژیک، انعطاف‌پذیری است. انعطاف‌پذیری یعنی توانایی جهت گرفتن و دادن، چه در مناسبات درونی و چه در مناسبات بیرونی، به‌خصوص، زمانی که مواضع آشتی‌ناپذیر وجود دارد، تنها راه به آینده آشتی و مذاکره است. از این حیث، رهبر استراتژیک یعنی توانایی جهت انجام انتخاب‌ها و تصمیم‌های سخت و دشوار که تقریباً همواره بهترین بد است نه خوب‌ترین و بهترین انتخاب و تصمیم. ویژگی مزبور، دولت‌مردان را به یکی از مهم‌ترین چالش‌ها در فرایند تصمیم‌گیری روبرو می‌سازد؛ یعنی جسارت، جرأت و شهامت اخلاقی در فرایند تصمیم‌گیری. عدم توجه به متحدان طبیعی و افکار عمومی، به‌منظور کنار آمدن با مشکل‌ترین چالش‌های اخلاقی شخصی به‌منظور اتخاذ تصمیم و قبول مسئولیت و هم‌چنین، در صورت بروز موانع، داشتن اعتماد به نفس و توانایی جهت ایجاد اعتماد به دیگران، به‌خصوص در مناسبات بیرونی.

کاربرد و استفاده درست از اهداف، شیوه‌ها و ابزارها، ایجاد ارتباط - به‌خصوص با مخاطبان بیشتر، مذاکره، ایجاد اجماع در میان صاحبان منافع مختلف، داشتن مهارت‌های تشویقی بسیار پیچیده، الهام‌بخشیدن به دیگران جهت انجام کار و اقدام به فعالیت و کنش (استفاده از ابزار نرم) مدیریت قدرت، و ایجاد مناسبات درون‌سازمانی مشترک، شناسایی و فهم روابط متقابل - سیستم‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، را می‌توان از اوصاف و ویژگی‌های رهبر و دولت‌مرد برشمرد. فهم عمیق از وظایف و مسئولیت‌های رهبر استراتژیک جهت تعیین استراتژی، هدایت، و نظارت بر حسن اجرای آن، احراز مسئولیت تعیین، هدایت و اجرای استراتژی، اعتماد به نفس در زمان‌ها و مواقعی که عدم قطعیت و ابهام بر محیط استراتژیک حاکم است، توانایی جهت درک و مدیریت پیچیدگی‌ها، فایق آمدن بر تردید شخصی و تردید همکاران و زیردستان، عمل کردن موفقیت‌آمیز در محیط بی‌نظمی بالقوه، و وجود ابهام، تعهد و عادت به ایجاد تیم کاری، رهبری و گوش دادن به اعضای تیم، توانایی شخصی جهت کار با متحدان از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که یک دولت‌مرد باید از آن‌ها برخوردار باشد.

### سخن پایانی

دولت‌ها در رفتار سیاست خارجی شان به دنبال دو چیز می‌باشند؛ به دنبال تغییر وضعیت موجود یا در پی حفظ وضع موجود. به تعبیر دیگر، دولت‌ها یا می‌کوشند روابط قدرت موجود را حفظ کنند و یا در صدد برمی‌آیند تغییراتی را در ساختار توزیع قدرت ایجاد نمایند. از این رو، با دست‌زدن به یک سلسله کنش‌ها، اعمال و رفتارها، پاره‌یی از عناصر و مؤلفه‌های وضع موجود

را حفظ کنند و یا تغییر دهند. محرک اصلی رویکرد و رفتار سیاست خارجی دولت‌ها منافع ملی هر کشور و ملت است. ماهیت، حدود و ثغور و چارچوب منافع ملی یک کشور را روایت استراتژیک ملی آن کشور تعیین و صورت‌بندی می‌کند. به‌رغم وجود ساختارها و نهادها و نقش آن‌ها در صورت‌بندی این روایت ملی، سوژه؛ یعنی رهبر سیاسی-استراتژیک و دولت‌مرد نقش انکارناپذیری در صورت‌بندی، اجراء و جهت‌گیری این روایت ملی دارد. بدین ترتیب، موفقیت و ناکامی دولت‌ها در سیاست خارجی و تعامل با جهان به پای رهبران سیاسی-دولت‌مردان، نوشته می‌شود.

با توجه به چشم‌انداز پیش‌روی افغانستان پس از ۲۰۱۴، ضرورت طرح یک «روایت استراتژیک ملی» که متضمن گوه‌ری‌ترین منافع ملی ما باشد و استراتژی‌یی را جهت پیش‌برد و تحقق چنین منفعی را در درون یک اکوسیستم، هم در داخل و هم در خارج و با توجه به پیچیدگی و عدم قطعیت و ماهیت متحول این اکوسیستم که هم فرصت‌ها و امیدهای و هم چالش‌ها، خطرات و تهدیدهایی به‌دنبال دارد، صورت‌بندی کرده باشد، به‌روشنی احساس می‌شود. در این نوشته، تلاش شد با طرح مفهوم رهبری استراتژیک و برشمردن برخی از ویژگی‌ها و مختصات آن، دست‌کم دریچه و روزنه‌یی کوچک به‌منظور آغاز یک گفت‌وگو بگشاید. رهبری استراتژیک و یا دولت‌مرد به رهبری سیاسی مؤثر در سطح استراتژی کلان (روایت استراتژیک ملی) که تأثیر دوام‌داری برای یک ملت/نهاد یا برای مجموعه‌یی از ملت‌ها دارد، اطلاق می‌گردد. میخائیل گورباچف، آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی سابق، با ایجاد تمایز میان رهبری استراتژیک یا دولت‌مرد با سیاست‌مدار، آن را براساس عمل‌کرد رهبر تعریف می‌کند و می‌گوید، دولت‌مرد کاری را که معتقد است برای ملتش بهترین است انجام می‌دهد، یک سیاست‌مدار کاری را که به انتخاب دوباره وی منجر می‌شود را دنبال می‌کند. هم‌چنین کسینجر گفته‌است که وظیفه یک دولت‌مرد این است که پیچیدگی‌ها را حل کند نه این که بر آن بیفزاید.

همان‌گونه که به‌ایجاز سخن رفت، مجموعه‌یی از پارامترها و عوامل برون‌زا که ناشی از محیط و متأثر از ساختار بیرونی است، و هم‌چنین «فقدان خرد استراتژیک»، چارچوب و برنامه‌یی جهت اجرای درست و به‌موقع استراتژی و وجود «رهبران استراتژیک ضعیف»، از جمله مهم‌ترین عوامل ناکامی یک استراتژی به‌شمار می‌روند. از این‌رو، وجود «رهبر استراتژیک» در یک نهاد که «میان فعالیت با دست‌آورد» و «ارائه خدمات با دست‌آوردهای واقعی» تفکیک و تمایز بنهد و «نگاهش معطوف به چشم‌انداز درازمدت بوده» و «به‌تصویر کلان‌تر از منظری متفاوت از چشم‌انداز حاکم بر عقل و خرد متعارف نگاه کند» بخش جداناپذیری از فرایند طرح و تدوین استراتژی و موفقیت در اجرای آن به‌شمار می‌روند.

### منابع:

- Adair, John, Strategic Leadership: How to think and plan strategically and Provide Direction (London: Kogan Page Limited, 2011)
- Alan Stephens and Nicola Baker, Making Sense of War: Strategy for the 21<sup>st</sup> Century (Cambridge University Press, 2006)
- Amos Perlmutter & John Gooch, Strategy and the Social Science: Issues in Defence Policy (Frank Cass and Company Limited, 2005)
- Damon Golsorkhi, Linda Rouleau, David Seidl & Eero Vaara, Strategy As Practice (Cambridge University Press, 2010)
- Grint, Keith, Leadership: A very Short Introduction (Oxford University Press, 2010)
- Jermey, Steven, Strategy for Action: Using Force Wisely in the 21<sup>st</sup> Century (Knightstone Publishing, 2011)
- Laljani, Naredra, Making strategic Leader (Palgrave Macmillan, 2009)
- Mack Naughton, a Preface to Philosophy (1999)
- Nye, Joseph, the Future of Power (Public Affairs, 2011)
- Simpson, Emile, War from the Ground Up: Twenty-First Century Combat as Politics (London: Hurst & Company, 2013)
- Steve Smith, Amelia Hadfield, and Tim Dunne, Foreign policy: Theories, Actors, Cases, (Oxford University Press, 2012)
- Strachan, Hew, Clausewitz and the Dialectics of War, in Clausewitz in the Twenty First Century (Oxford University Press, 2007)
- Thomas M. Kane and David J. Lonsdale, Understanding Contemporary Strategy (Routledge, 2012)
- Thinking Strategically (Royal College of Defence Studies, 2012)
- Yarger, R. Harry, Strategic Theory for the 21<sup>st</sup> Century: The Little Book on Big Strategy (Washington, 2006)

# دلایل شکست دموکراسی دوم در افغانستان

عبدالحمید مبارز<sup>۱</sup>

دموکراسی اول که در سال ۱۳۹۲ ه.ش با آغاز دوره هفتم شورای ملی (ولسی جرگه) و نشر جراید انگار، وطن و ندای خلق آغاز شده بود در اثر مداخله مستقیم و دیکتاتورانه حکومت سپهسالار شاه محمود خان خاتمه داده شد، میرغلام محمد غبار، دکتور عبدالرحمن محمودی، عبدالحی عزیز، دکتور غلام فاروق اعتمادی، دکتور عبدالقیوم رسول، میرمحمد صدیق فرهنگ، فرقه مشرف فتح جان بهسودی و ده ها رهبر تحصیل کرده، استاد و روشنفکر به شمول عبدالحمید مبارز جوانترین فعال سیاسی حزب خلق، محمودی و ببرک کارمل جوانترین عضو حزب وطن به رهبری غبار زندانی شدند و این نهضت دموکراسی خواهی ناکام ماند.

چهارده سال بعد در سال ۱۳۴۳ که حکومت سردار محمدداوودخان در اثر قطع روابط سیاسی با پاکستان و مسدود ساختن راه ترانزیتی افغانستان توسط پاکستان و عدم حمایت سایر کشورها از افغانستان و حمایت کشورهای غربی از پاکستان، شرایطی به وجود آمد که محمدداوود مجبور شد استعفا نماید و راه برای دموکراسی دوم باز شود.

با ابتکار اعلیحضرت محمدظاهرشاه برای بار اول در سال ۱۳۴۲ دکتور محمدیوسف که نه

---

۱. عبدالحمید مبارز یکی از فعالین دموکراسی و مدافعین آزادی بیان بوده، نویسنده چندین کتاب و چند هزار مقاله در مطبوعات افغانستان بوده و فعلاً رئیس عمومی اتحادیه ژورنالیستان افغانستان میباشد.

عضو خانواده شاهی بود و نه از قومیت پشتون، به حیث صدراعظم جدید افغانستان انتخاب شد. صدراعظم جدید که در دوره انتقالی حکومت خود را تشکیل داد، در اولین اقدام، کمیسیونی را برای تسوید قانون اساسی از میان روشنفکران و دموکراتهای افغانستان برگزید. این شخصیت‌های نخبه عبارت بودند از سید شمس الدین مجروح، سید قاسم رشتیا، میر نجم الدین انصاری، دکتور عبدالصمد حامد، میر محمد صدیق فرهنگ، حمید الله آدینه و محمد موسی شفیق در ظرف یکسال قانون اساسی جدید را تسوید کردند و با تطبیق آن، دوره انتقالی خاتمه یافت و دهه دموکراسی با توشیح و تطبیق قانون اساسی جدید آغاز شد.

از آنجا که دکتور محمد یوسف شخصیتی تحصیل کرده بود و تجربه دوره انتقالی را نیز طی نموده بود، برای بار دوم مؤلف به تشکیل حکومت گردید. وی حکومت خود را تشکیل و برای گرفتن رأی اعتماد به ولسی جرگه معرفی کرد، جلسه اول ولسی جرگه در اثر مداخله جوانان پوهنتون کابل و اشغال کرسیهای پارلمان و مخالفت استاد خلیل الله خلیلی که رهبری اکثریت پارلمان را در اختیار داشت و خود را مستحق صدارت میدانست مختل گردید. در روز دوم تعداد زیادی از محصلان پوهنتون کابل به رهبری محصلان فاکولته حقوق و علوم سیاسی که گفته میشود توسط صدراعظم تحریک شده بودند تا به حیث قوه فشار بالای نمایندگان ولسی جرگه به طرف پارلمان حرکت نمایند تا نمایندگان به سرعت به حکومت رأی اعتماد بدهند. اما این تظاهرات از مسیر منحرف شده، به طرف خانه صدراعظم حرکت کردند که با ممانعت قوای امنیتی مواجه شدند و در اثر فیرهای قوای امنیتی از جمله این تظاهرکنندگان یکنفر به نام دلجان خیاط که از پیروان حزب پرچم بود کشته شد و سه نفر دیگر که از قسمت پا زخمی شده بودند، بعد از تداوی در شفاخانه علی آباد رخصت شدند.

این حادثه باعث شد تا در پایان یک هفته حکومت دوم دکتور محمد یوسف سقوط نماید و به جای آن محمد هاشم میوندوال به حیث صدراعظم تعیین گردید، میوندوال دو سال اول را به خوبی اما با مخالفت‌های گروه‌های طرفدار سردار محمد داوود و دکتور محمد یوسف سپری کرد اما در اثر مریضی و فشارهای شاه مجبور به استعفا گردید. حکومت‌های نور احمد اعتمادی و دکتور عبدالظاهر برای مدت کوتاهی دوام کردند ولی بر سر کار آمدن موسی شفیق که خود از طراحان قانون اساسی بود، این امید را به وجود آورد که شفیق حتماً قانون اساسی را تطبیق و نظام دموکراسی را به پیروزی خواهد رساند.

شفیق با ملاحظه مشکلات حکومت قبلی با نمایندگان ولسی جرگه روابط بسیار نزدیکی با نمایندگان برقرار نمود و دفتر پارلمانی را به وزارت تجارت در جوار شورای ملی انتقال داده و شبانه به آن دفتر رفته و با نمایندگان مباحثه و مسایل را حل مینمود. در این دوره شفیق موفق شد تا

مشکل تقسیم آب دریای هلمند را که از دوره‌های امیر شیرعلیخان، امیر حبیب‌الله خان تا دوره‌ی اعلیٰ حضرت محمدظاهرشاه جنجالی باقی مانده بود، با مذاکره جدی با امیر عباس هویدا صدراعظم ایران به طوری حل نماید که مورد پذیرش هر دو طرف واقع شود. البته طرفداران سردار محمدداود و پرچمی‌ها شفیق را به آبروش و خاکفروش متهم و بر علیه وی تبلیغ کردند. با این وجود شفیق در موضع اش برای توسعه روابط با ایران پایدار ماند.

این اولین پیروزی یک حکومت در دهه‌ی دموکراسی بود. شفیق یکبار دیگر نیز فوژیر فرانسوی را که برای قانون اساسی جدید مشوره داده بود به کابل دعوت کرد. فوژیر در این سفر برای شفیق مشوره داده بود که یک نظام دموکراسی پارلمانی بدون احزاب سیاسی ناقص بوده و ناکام خواهد شد. بر این اساس شفیق دوره‌ی ۱۳ ولسی جرگه را به فرمان تقنینی پادشاه تمدید کرد تا فرصت کافی برای تأسیس حزب حکومت و به راه انداختن انتخابات حزبی داشته باشد. البته در پروگرام دوره‌ی دوم حکومت وی، حل معضله پشتونستان نیز شامل بود.

سردار محمدداود که تلاش داشت از راه قانون اساسی جدید برای بار دوم به قدرت برسد، به دلیل منع ماده ۲۴ قانون اساسی که فعالیت‌های سیاسی اعضای خانواده سلطنتی را ممنوع کرده بود، ناکام ماند. اما وی تلاش نمود با ناکام ساختن قانون اساسی شاه را و ادار سازد تا در قانون مذکور تغییراتی بیاورد و راه سردار محمدداود برای ورود به قدرت باز گردد. با برسرکار آمدن شفیق و حمایت قاطع شاه از وی و جسارت او در حل موضوع آب هلمند بین ایران و افغانستان، محمدداود دیگر یقین پیدا نمود که در دوره‌ی دوم حکومت موضوع پشتونستان حل خواهد شد و راه برای نزدیکی به غرب کاملاً باز خواهد گردید و قانون اساسی پیروز و نظام دموکراسی بر پایه‌ی قانون اساسی در دهه‌ی دموکراسی ریشه دارتر خواهد شد. بنابراین برای رسیدن به قدرت و معلق ساختن قانون اساسی دست به کودتا زد و دموکراسی را پوشالی خواند و نظام شاهی را لغو نمود و در عوض آن نظام جمهوری را تأسیس و دموکراسی واقعی را وعده داد. به این ترتیب روشن میشود که دهه‌ی دموکراسی قدم به قدم به سوی پیروزی در جریان بود که توسط کودتای افسران پایین رتبه اردو به رهبری سردار محمدداود ناکام ماند. به بیان دیگر نظام دموکراسی توسط مخالفتها و قیام مردم و ناکارآمدی قوانین آن ناکام نشده بود، بلکه نظامیان آنرا با اعمال قوه غیر قانونی ناکام ساختند.

به صورت خاص دلایل ذیل سبب شدند تا کودتا به سرعت آغاز شده و دموکراسی و قانون اساسی ناکام گردد:

۱. بعد از استعفای سردار محمدداود و تشکیل حکومت دکتر محمدیوسف سردار عبدالولی که قومندان قول اردوی مرکزی بود، فعالیتش شد و چون محور برای افسران قوای نظامی قرار

گرفت، دیگر افسران بلندرتبه و پایین رتبه اردوی افغانستان به دور این محور جدید گرد می آمدند. سردار عبدالولی طرفداران سردار محمدداوود در اردو را یا متقاعد مینمود یا آنکه به پستهای ضعیفتر مقرر میکرد. سردار محمدداوود همراه همسرش شادروان زینب خواهر شاه نیز روز به روز هر چه بیشتر منزوی میشدند. این انزوا که سردار محمدداوود را که شخصی جاه طلب و قدرت دوست بود زجر میداد، به اقدام برای کودتا ترغیب نمود.

۲. موسی شفیق که نزد شاه تقرب فراوانی یافته بود و از حمایت غرب نیز برخوردار بود، به تازگی حمایت ایران و اعراب را نیز جذب کرده و طبق پروگرامی حرکت میکرد تا افغانستان را از وابستگی اقتصادی به اتحاد شوروی خارج بسازد و از لحاظ اقتصادی-سیاسی یک توازن جدید را به وجود آورد. این حرکات و اوضاع دلایل مهمی برای سردار محمدداوود بود با استفاده از غیبت شاه که برای معالجه به روم رفته بود، دست به کودتا بزند. البته رکود اقتصادی که در دهه دموکراسی به وجود آمده بود نیز در اقدام سردار محمدداوود مؤثر بود، چه اینکه داکتر محمدیوسف در دوره انتقالی توانست پروژههای ناتمامی را که از گذشته باقی مانده بود به اکمال برساند، میوندوال صدراعظم بعدی با کشمکش پوهنتون، شورا و مقابله طرفداران دکتور محمدیوسف و سردار محمدداوود که هر یک اهداف خود را تعقیب میکردند، گیر افتاده بود و هر چه کوشش نمود تا با اتحاد شوروی وقت نزدیک شود و در روابط بین المللی افغانستان توازن ایجاد نماید موفق نگردید.

۳. نوراحمد اعتمادی صدراعظم سوم دهه دموکراسی که مخالف ماده ۲۴ قانون اساسی و از طرفداران سردار محمدداوود بود به عنوان اینکه افغانستان بیشتر از این بدهکار کشورهای خارجی نماید، رکود اقتصادی را به وجود آورد که این رکود باعث بیکاری عده‌هایی از مردم شده و باعث شد تعداد زیادی از جوانان برای کار به خارج از کشور بروند. این وضع افکار عامه را جریحه دار ساخت، این مسایل در کنار خشکسالی که کشور را تهدید میکرد یکجا شده و در نتیجه شرایطی به وجود آمد تا کودتا موفق شده و دموکراسی ناکام بماند.



# جرایم انتخاباتی

داکتر غلام حیدر علامه<sup>۱</sup>

## درآمد

افغانستان این روزها در آستانه برگزاری یکی از مهم ترین پدیده های مردم سالاری، یعنی انتخابات ریاست جمهوری، به سر می برد. مردم سرزمین ما مصمم اند تا به حاکمیت خویش، بر طبق ماده چهارم قانون اساسی، نمود عینی بخشند. این ماده می گوید: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کند». و این بار یعنی انتخابات ریاست جمهوری، نوبت اعمال حاکمیت مستقیم مردم می باشد.

یکی از عوامل مهم در تعیین سرنوشت انتخابات، وجود قوانین انتخاباتی یا نظام انتخاباتی کارآمد و رسیدگی عادلانه و منصفانه به جرایم انتخاباتی می باشد.

در این نوشتار، «جرایم انتخاباتی» در سه نظام انتخاباتی یعنی قانون جزای نمونه، قانون جزای آلمان و قانون انتخابات افغانستان مورد بررسی مقایسه ای قرار گرفته است تا در پرتو آن نقاط ضعف و قوت قوانین انتخاباتی ما آشکار گردد، به این امید که در آینده بتوانیم به یک نظام انتخاباتی کمتر بی عیب و نقص دست یابیم.

---

۱. دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، استاد دانشگاه در مقطع ماستری و لیسانس، دارای تألیفات متعدد در رشته ی حقوق.

### یک) جرایم انتخاباتی در قانون جزای نمونه

لازم به توضیح است که قانون جزای نمونه آقانون جزایی است که به ابتکار انستیتوت بین‌المللی صلح امریکا و توسط برجسته‌ترین استادان حقوق جزا از سراسر دنیا، به‌عنوان یک قانون نمونه و الگو برای کشورهای که در دوران بازسازی پس از جنگ به‌سرمی‌برند، نوشته شده‌است. تا درتدوین قوانین جزایی خویش از این «قانون نمونه» که آخرین دستاوردها و پیشرفت‌های علمی در حقوق جزا را در خود جای داده‌است، بهره گرفته و قوانین خویش را بر آن اساس تنظیم نمایند. در اهمیت این «کود نمونوی» برای ما همین بس که افغانستان نیز در شمار کشورهای پس‌ازمنازه<sup>۳</sup> قرار دارد.

قانون جزای نمونه اعمال ذیل را به‌عنوان جرایم انتخاباتی بر شمرده است:

#### ۱- جلوگیری از حق رأی‌دهی

تعریف جرم:

شخص آن‌گاه مرتکب جرم جلوگیری از اجرای حق رأی‌دهی می‌شود که اعمال ذیل را انجام دهد:

در اجرای وظایفی که به‌منظور برگزاری انتخابات به وی سپرده شده‌است، به قصد جلوگیری از رأی‌دادن دیگری،

الف- نام وی را درلیست رأی‌دهندگان ثبت نکند.

ب- نام فردی را از لیست رأی‌دهندگان حذف کند.

ج- یا به هر طریق دیگری، از اجرای حق رأی‌دهی یک فرد، جلوگیری نماید.

مجازات:

الف- مجازات جرم جلوگیری از حق رأی‌دهی، حسب احوال، یک تا پنج سال حبس می‌باشد.

ب- محکمه در صورت لزوم دید، می‌تواند شخص مذکور را به جزای نقدی نیز محکوم نماید.

#### ۲- نقض تصمیم آزادانه رأی‌دهندگان

تعریف:

شخص مرتکب جرم نقض تصمیم آزادانه رأی‌دهندگان شمرده می‌شود، هرگاه اعمال ذیل را

2. Model Penal Code

3. Post Conflict Countries

انجام دهد:

الف- در جریان انتخابات،

ب- فردی را مجبور سازد که:

۱- رأی دهد،

۲- رأی ندهد،

۳- رأی باطل بدهد،

۴- به نفع یا علیه یک شخص خاص رأی دهد.

ج- با استفاده از زور، تهدید جدی، پرداخت رشوه، حيله و فریب یا هر شیوه غیرقانونی دیگر،

فردی را وادار به انجام اعمال یادشده نماید.

مجازات:

الف- مجازات جرم نقض تصمیم آزادانه رأی دهندگان، حسب احوال، یک تا پنج سال حبس

می باشد.

ب- محکمه در صورت لزوم دید، می تواند شخص مذکور را به جزای نقدی نیز محکوم

نماید.

### ۳- سوء استفاده از حق رأی دهی

-تعریف:

شخص، در صورتی مرتکب جرم سوء استفاده از حق رأی دهی شمرده می شود که در جریان

یک انتخابات:

الف- به نام شخص دیگری رأی دهد، یا

ب- با وجود آن که یک بار رأی داده است، بار دیگر هم رأی دهد.

-مجازات:

الف- مجازات جرم سوء استفاده از حق رأی دهی، حسب احوال، یک تا پنج سال حبس

می باشد.

ب- محکمه در صورت لزوم دید، می تواند شخص مذکور را به جزای نقدی نیز محکوم

نماید.

### ۴- نقض اصل سرّی بودن رأی دهی

-تعریف:

شخص، در صورتی مرتکب جرم نقض اصل سرّی بودن رأی دهی، شمرده می شود که:

الف- با استفاده از زور، تهدید جدی، پرداخت رشوه، حيله و فریب یا هر شیوه غیرقانونی دیگر،

ب- از فردی بخواهد که محتوای رأی خویش را آشکار نماید که به چه کسی رأی داده‌است.

-مجازات:

الف- مجازات جرم نقض اصل سرّی بودن رأی دهی، حسب احوال، یک تا پنج سال حبس می‌باشد.

ب- محکمه در صورت لزوم دید، می‌تواند شخص مذکور را به جزای نقدی نیز محکوم نماید.

## ۵- خرید و فروش آراء

-تعریف:

(۱) شخص در صورتی مرتکب جرم خرید رأی شمرده می‌شود که:

الف- به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، دادن یک منفعت ناروا را به فردی دیگر یا طرف ثالث یا نهادی ثالث، وعده دهد، پیشنهاد نماید، یا اعطاء نماید.

ب- به منظور این که:

۱- شخصی رأی دهد،

۲- از دادن رأی خودداری نماید،

۳- رأی باطل بدهد،

۴- به نفع یا علیه یک شخص خاص رأی دهد.

(۲) شخص در صورتی مرتکب جرم فروش رأی شمرده می‌شود که:

الف- به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، یک منفعت ناروا را برای خودش یا طرف ثالث یا نهاد ثالث، درخواست نماید یا بپذیرد.

ب- به منظور این که:

۱- شخصی رأی دهد،

۲- از دادن رأی خودداری نماید،

۳- رأی باطل بدهد،

۴- به نفع یا علیه یک شخص خاص رأی دهد.

مجازات:

الف- مجازات جرم نقض اصل سرّی بودن رأی دهی، حسب احوال، یک تا پنج سال حبس می‌باشد.

ب- محکمه در صورت لزوم دید، می‌تواند شخص مذکور را به جزای نقدی نیز محکوم نماید.

## ۶- تقلب در انتخابات

-تعریف:

شخص، در صورتی مرتکب جرم تقلب در انتخابات شمرده می‌شود که:

الف- آرای را اضافه، کم، یا حذف نماید،

ب- نتیجه انتخابات را طوری منتشر نماید که با نتیجه واقعی رأی دهی مطابقت نداشته باشد.

ج- به هر شیوه دیگری نتیجه یک انتخابات را مخدوش نماید.

-مجازات:

مجازات جرم تقلب در انتخابات، حسب احوال، دو تا ده سال حبس می‌باشد.

## ۷- تهدید کاندیدای انتخاباتی

-تعریف:

شخص، در صورتی مرتکب جرم تهدید کاندیدای انتخاباتی شمرده می‌شود که:

الف- کاندیدای انتخاباتی را تهدید نماید یا هر نوع عمل غیر قانونی دیگری را علیه وی انجام دهد،

ب- به قصد وادار نمودن وی بر انصراف از کاندیداتوری خویش در انتخابات، یا به قصد جلوگیری وی از انجام فعالیت‌های قانونی اجازه داده شده در جریان یک کمپاین انتخاباتی.

-مجازات:

مجازات جرم تهدید کاندیدای انتخاباتی، حسب احوال، دو تا ده سال حبس می‌باشد.

## دو) جرایم انتخاباتی در قانون جزای آلمان

ماده ۱۰۷-۱ ایجاد اختلال در روند انتخابات

۱- هر کس، با توسل به زور یا تهدید به کاربرد زور، از انتخابات و یا تعیین نتیجه آن جلوگیری نماید، به مجازات حبسی که بیشتر از پنج سال نخواهد بود و یا جریمه نقدی محکوم خواهد شد، در موارد خطیر خاص به مجازات حبسی که کمتر از یک سال نخواهد بود محکوم خواهد شد.

۲- هرگونه اقدامی در این زمینه قابل مجازات خواهد بود.

#### الف) تقلب در انتخابات

۱- هرکس بدون حایز بودن شرایط لازم برای شرکت در انتخابات، رأی دهد یا به طریق دیگری موجب عدم صحت نتیجه انتخابات شود یا در نتیجه آن تقلب نماید، به مجازات حبسی که بیشتر از پنج سال نخواهد بود یا جریمه نقدی محکوم خواهد شد.

۲- هرکس نتیجه انتخابات را به اشتباه اعلام نماید یا موجب انتشار نتیجه خلاف واقع شود، به مجازات فوق محکوم خواهد شد.

۳- هرگونه اقدامی در این زمینه قابل مجازات خواهد بود.

#### ب) تقلب در اسناد انتخاباتی

- هرکس

۱- از طریق اظهارات غلط، اقدام به نام نویسی در لیست رأی دهندگان (دفتر ثبت رأی) نماید،

۲- یا دیگری را که می داند حق نام نویسی در لیست رأی دهندگان را ندارد ثبت نماید،

۳- از نام نویسی یکی از رأی دهندگان واجد شرایط که او از واجد شرایط بودن وی آگاه است جلوگیری نماید،

۴- به رغم فقدان شرایط لازم، خود را به عنوان کاندید در یک انتخابات نام نویسی نماید، به جزای حبسی که بیشتر از شش ماه نخواهد بود یا جریمه نقدی محکوم می گردد، مگر در مواردی که مجازات جرم وی، طبق قوانین دیگر، شدیدتر باشد.

#### ج) نقض اصل سرّی بودن انتخابات

هرکس مقررات مربوط به حمایت از محرمانه بودن انتخابات را به قصد آگاهی خود یا دیگری از محتوای رأی شخص دیگری نقض نماید، به جزای حبسی که بیشتر از دو سال نخواهد بود یا جریمه مالی محکوم خواهد شد.

#### ماده ۱۰۸- تهدید رأی دهندگان

۱- هرکس برخلاف قانون با توسل به زور یا تهدید به ایراد آسیب شدید، با سوءاستفاده از یک رابطه وابستگی مالی یا حرفه ای یا سایر فشارهای مالی، شخصی را وادار به اعمال حق خود جهت شرکت در انتخابات به شیوه خاصی نماید و یا از اعمال حق وی جهت شرکت در انتخابات جلوگیری کند، بر مجازات حبسی که بیشتر از پنج سال نباشد یا جریمه مالی محکوم خواهد شد و در موارد خطیر خاص به مجازات حبس از یک تا ده سال محکوم می گردد.

۲- هرگونه اقدامی در این زمینه قابل مجازات خواهد بود.

#### الف) اغفال رأی دهندگان

۱- هر کس از طریق حيله، باعث اشتباه ديگري در مورد مفاد اظهارات وي در خصوص رأی دادن و یا رأی برخلاف اراده وی و یا بی اعتباری آن گردد، به جزای حبسی که بیشتر از دو سال نخواهد بود یا جریمه نقدی محکوم می گردد.

۲- هرگونه اقدام در این زمینه قابل مجازات خواهد بود.

**ب- رشوه دادن به رأی دهندگان**

۱- هر کس، در قبال شرکت در انتخابات به شیوه خاصی یا عدم شرکت در انتخابات، به دیگری پیشنهاد یا وعده منافع یا هدایایی را بدهد یا منافع و هدایایی را در اختیار وی قرار دهد، به جزای حبسی که بیشتر از پنج سال نخواهد بود و یا جریمه نقدی محکوم خواهد شد.

۲- هر کس در قبال شرکت در انتخابات به شیوه خاص یا عدم شرکت در انتخابات، از دیگری تقاضای منافع یا هدایایی را نماید و یا از وی وعده پرداخت منافع یا هدایایی را دریافت کند و یا هدایا و منفعی را بپذیرد به مجازات مشابهی محکوم خواهد شد.

### سه) جرایم انتخاباتی در قوانین افغانستان

بند ۳ ماده ۸۶ قانون انتخابات مورخه ۱۳۹۲/۴/۲۹ اعمال ذیل را تخلف و تقلب انتخاباتی شمرده است:

۱- ارایه معلومات نادرست و غیر واقعی به کمیسیون، کمیسیون شکایات و کمیسیون رسانه‌ها.

۲- ثبت نام بیشتر از یک بار در یک انتخابات.

۳- فریب در ثبت نام، حصول کارت رأی دهی و یا اسناد انتخاباتی.

۴- داشتن بیشتر از یک تذکره تابعیت و یا سند رأی دهی دیگر.

۵- رأی دهی یا کوشش برای رأی دهی با استفاده از اسناد جعلی.

۶- رأی دهی با استفاده از سند یا کارت شخص دیگر.

۷- رأی دهی یا تلاش برای رأی دهی بیش از یک مرتبه در یک انتخابات.

۸- تغییر یا تبدیل اسناد انتخاباتی بدون مجوز و یا تحریف و جعل اسناد.

۹- حریق، محو یا سرقت اسناد انتخاباتی بدون مجوز و یا سرقت آن.

۱۰- پنهان کردن اسناد انتخاباتی به منظور کتمان حقایق.

۱۱- استفاده و نگهداشت فهرست، کارت، ورق رأی، فورمه و سایر مواد انتخاباتی از طرف اشخاص غیر مسئول.

۱۲- استفاده از سمبول، رنگ، شعار و سایر علائم مربوط به کاندید در مراکز رأی دهی.

۱۳- استفاده از سمبول و سایر علائم مربوط به کمیسیون و ادارات دولتی در مواد تبلیغاتی.

۱۴- دخالت در مواد و لوازم انتخاباتی یا صندوق رأی، بدون مجوز.

- ۱۵- اخلال کار مؤظفین انتخابات.
- ۱۶- نقض اصول رفتار کاندیدان، ناظرین، مشاهدین و کارکنان انتخابات.
- ۱۷- نقض اصول رفتار رسانه‌ها.
- ۱۸- اعمال فشار، ممانعت از دسترسی به معلومات و ایجاد محدودیت غیر قانونی و غیر اصولی علیه ژورنالیستان که از رویدادهای انتخاباتی گزارش تهیه می‌نمایند.
- ۱۹- استفاده از امکانات و وجوه مالی از منابع غیر قانونی.
- ۲۰- دریافت یا قبول مساعدت‌های مالی و تخنیکی از اتباع یا دول خارجی و یا نمایندگی‌های سیاسی کشورهای خارجی مقیم افغانستان.
- ۲۱- تهدید، تخویف، هتک حرمت، تشدد و اعمال فشار علیه رأی‌دهنده، کاندید، ناظر، مشاهد، رسانه و کارکن انتخابات.
- ۲۲- اغوا، تحریک یا وادار نمودن اشخاص به ارتکاب تخلف.
- ۳۲- تقلب در رأی‌دهی یا شمارش آراء یا سایر امور مربوط به انتخابات.
- ۲۴- پیشنهاد و یا اخذ رشوت به قصد اعمال نفوذ در مراحل انتخابات یا هر منظور دیگر.
- ۲۵- عدم رعایت احکام این قانون، لوایح و طرز‌العمل‌های کمیسیون، کمیسیون شکایات و کمیسیون رسانه‌ها.
- ۱۶- ممانعت ناظرین و مشاهدین ملی و بین‌المللی از نظارت بر روند انتخابات.
- ۲۷- کم کردن و یا زیاد کردن آراء در جریان شمارش و ثبت نتایج به نفع و یا به ضرر کاندید و یا کاندیدان که برنتایج نهایی تأثیر نکرده باشد.
- ۲۸- اعمال تشدد توأم با استفاده از سلاح ناریه، جارحه و یا ضاربه به ضرر یا نفع شخص یا اشخاص در مرکز رأی‌دهی.
- ۲۹- حرکت دسته‌جمعی قهرآمیز و خشونت‌بار که منجر به تشنج و اخلال نظم اجتماعی و برهم خوردن جریان انتخابات گردد.
- ۳۰- جلوگیری از مشارکت واجدین شرایط رأی‌دهی، کاندیدان، ناظرین، مشاهدین و اصحاب رسانه‌ها در روند انتخابات با استفاده از نیروی فیزیکی.
- ۳۱- سوءاستفاده از وسایل، لباس و علایم نظامی اعم از اردو، پولیس و امنیت ملی به منظور ترساندن و یا تحت تأثیر قرار دادن رأی‌دهنده، کاندید و یا ناظر و مشاهد به نفع یا ضرر کاندید. و اما مجازات، برای تخلفات و تقلبات یادشده، در ماده ۹۶ قانون مذکور، نوعاً جریمه نقدی، پیش‌بینی شده‌است که از دوازده هزار شروع و شدیدترین آن به صد هزار افغانی می‌رسد.



## نتیجه‌گیری

از مقایسه سه نظام انتخاباتی بین‌المللی، کشور آلمان و افغانستان در ارتباط با نظام انتخاباتی افغانستان به نتایج ذیل دست می‌یابیم:

۱- عدم تناسب بین جرایم و مجازات‌ها، به این معنا که در دو نظام انتخاباتی بین‌المللی و آلمان، مجازات حبس و چه بسا حبس شدیدی چون ده سال برای برخی جرایم انتخاباتی پیش‌بینی شده است؛ در حالی که در قانون افغانستان صرفاً سخن از جریمه‌های نقدی به میان آمده است.

۲- در قانون انتخابات افغانستان در برابر تخطی و تخلف «مجازات» در نظر گرفته شده است. آگاهان علم حقوق به خوبی واقف‌اند که مجازات در برابر جرم است نه در برابر تخطی و تخلف که از نظر شدت در درجه پایین‌تری از جرم قرار دارند. علاوه بر این، کاربرد مجازات در برابر اعمالی خفیف‌تر از جرم، مغایر با اصل قانونی بودن جرم و مجازات می‌باشد.

اضافه بر این، باید خاطر نشان نمود، این که قانون‌گذار در سراسر این قانون، کلماتی چون تخطی، تخلف و تقلب را به کار برده است نشان می‌دهد که تمایل چندانی نداشته است که عنوانی به نام «جرایم انتخاباتی» را در نظام حقوقی افغانستان رسماً شناسایی نماید. این در حالی است که در سطح بین‌المللی و برخی کشورهای پیشرفته که آلمان به عنوان نمونه آن ذکر شد، جرایم انتخاباتی به عنوان یک دسته جرایم شدید، رسماً در قوانین، شناسایی شده است.

۳- و سخن آخر آن که اگر این بار جرایم شدیدی در خلال انتخابات رخ دهد و همان‌طور که در بند ۱۱ ماده ۲۶ قانون تشکیل، وظایف و صلاحیت‌های کمیسیون مستقل انتخابات و کمیسیون مستقل شکایات انتخاباتی ذکر شده است، کمیسیون مستقل شکایات انتخاباتی، قضیه جرمی را برای رسیدگی به خارتوالی و محاکم ارجاع دهد، معلوم نیست که در مورد صلاحیت محاکم عادی در رسیدگی به جرایم انتخاباتی، مانند انتخابات دوره قبل، دوباره جنجال نشود. بنابراین جای خالی یک «محکمه مستقل انتخاباتی» هنوز هم احساس می‌شود.



# رابطه متقابل انتخابات با شاخص‌های اقتصادی

محمد توسلی غرجستانی<sup>۱</sup>

## پیش‌درآمد

انتخابات و گزینش در هر کشوری یک بحث ملی، بیان‌گر رشد سیاسی، شایسته‌سالاری و تمثیل مشارکت در فرایند دولت‌سازی می‌باشد. انتخابات همواره به‌عنوان تجلی اراده ملی و بروز حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش در تمام نظام‌های اجتماعی از اهمیت شایانی در نزد تحلیل‌گران و استراتژیست‌های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برخوردار می‌باشد. در نظام سیاسی حاکم بر غرب که مبتنی بر نظام اقتصاد بازار آزاد و لیبرال‌دموکراسی است، مردم از طریق انتخابات آزاد و بر مبنای ارزش دموکراسی موجود اقدام به گزینش افراد نموده و بر بنیاد سازوکارهای موجود نظام‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برنامه‌های آنان مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌گیرند.

در مقاله حاضر، تنها بعد تأثیر گذاری دوسویه انتخابات و میزان مشارکت بر شاخص‌های اقتصادی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. تحلیل و ارزیابی تأثیر گذاری انتخابات بر شاخص‌های دیگر مانند تأثیر گذاری مشارکت در انتخابات بر شاخص‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متخصصان خود را می‌طلبند. در مقاله کنونی تلاش می‌گردد که اثر انتخابات شفاف و عادلانه از منظر نظری-

۱. استاد دانشگاه، پژوهشگر امور اقتصادی.

مفهومی باتوجه به چالش‌های موجود در حوزه اقتصاد افغانستان از بُعد تولیدی، کشاورزی، منابع استخراجی، صادرات و واردات و در نهایت سیاست‌گذاری‌ها، جهت‌گیری‌ها و راه‌کارهای توسعه اقتصادی مورد واکاوی و کالبدشکافی قرار گیرد.

از نگاه دیگر فضای اقتصادی از طریق تعامل و ارتباط سیستمی نهادها، قوانین و سیاست‌گذاری‌ها و با توجه به اثرگذاری انتخابات بر این فضا، کلیه متغیرهای کلان اقتصادی از جمله رشد اقتصادی، تورم، سرمایه‌گذاری خارجی، رفاه اقتصادی، تهدیدهای اقتصادی، انتظارات اقتصادی، گرایش به رانت‌خواری اقتصادی، مافیای اقتصادی، بهبود فضای کسب و کار و ... را مورد تحول قرار می‌دهد. این تحول و دگرگونی با توجه به میزان ضریب مشارکت مردم می‌تواند در جهت پیشرفت یا پسرفت کشور صورت پذیرد. از سوی دیگر میزان اثرگذاری انتخابات و گزینش افراد و تیم‌های انتخاباتی با توجه به برنامه‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت می‌تواند بر متغیرهای کلیدی اقتصادی به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر فضای اقتصادی و کسب کار و ایجاد اشتغال اثرگذار باشد. البته میزان اثرگذاری در دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت یکسان نخواهد بود.

### ۱- عناصر تشکیل دهنده انتخابات

پیش از آن که به مؤلفه‌های اقتصادی مؤثر بر انتخابات یا تأثیر انتخابات بر شاخص‌های اقتصادی پرداخته شود، به مقولات و عناصر تشکیل دهنده شاخص‌های انتخاباتی اشاره می‌گردد. زیرا هر انتخاب و گزینش می‌تواند موجب تقویت (یا تضعیف) برخی شاخص‌ها و معیارها در جامعه گردد. این امر با توجه به نوپا بودن دموکراسی و مراجعه به افکار و آرای مردم در کشور ما، از جدایی و کشش ویژه‌ای برخوردار است، به خصوص برای آن عده از هم‌وطنان ما که مدت‌ها در کشورهای دیگر به دلایلی زیست کرده‌اند و شور و هیجان انتخاباتی را از نزدیک لمس نموده‌اند اما در روز انتخابات، حق رفتن به پای صندوق‌های رأی و مشارکت در حق تعیین سرنوشت خویش را تجربه نکرده‌اند، یکی از بهترین روزهای زندگی آنان تلقی می‌گردد.

#### ۱.۱. انتخابات، شاخص عزت و غرور ملی

از طریق انتخابات و حضور مردم در پای صندوق رأی به خاطر تعیین حق سرنوشت خویش است که عزت و غرور ملی افزایش یافته و درجه تحقیرشدگی تاریخی مردم از بین می‌رود. عزت و غرور ملی به عنوان یک شاخص کلان ملی موجب وحدت ملی گردیده و خود انباشته از دیگر شاخص‌های جزئی می‌باشد. شاخص‌های جزئی که تشکیل دهنده شاخص کلان ملی می‌باشند عبارتند از عزت اقتصادی، عزت سیاسی و عزت فرهنگی. عزت اقتصادی به منزله رسیدن به خودکفایی و استقلال اقتصادی می‌باشد. آن‌چنان که همه کشورهای خواستار چنین عزت و

غروری می‌باشد. بدون خود کفایی اقتصادی، عزت سیاسی نیز محقق نخواهد گردید. عزت و غرور فرهنگی بیانگر بها دادن به هویت بومی و رشد فرهنگ غنی ملی می‌باشد که نقطه مقابل آن سرسپردگی، تقلید محض و کورکورانه از فرهنگ بیرونی است. عزت سیاسی به منزله قوام حکومت‌داری ملی و قانون‌مداری بر اساس ارزش‌های درونی و عدم اثرپذیری منفی از عوامل بیرونی و خارجی می‌باشد.

در مقابل شاخص کلان عزت و غرور ملی، شاخص خودباختگی ملی و وابستگی به بیرون قرار دارد. همان‌گونه که مستعمره بودن یک کشور موجب خدشه دار شدن عزت و غرور ملی آن کشور می‌گردد، وابستگی و خودباختگی نسبت به کشورهای بیرونی از ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی موجب کاهش و خدشه دار شدن عزت ملی می‌گردد. به‌سخت دیگر، افزایش عزت ملی کشور، زمینه آسیب‌پذیری کشور را نسبت به مداخلات عوامل بیرونی کاهش داده و انواع تهدیدات خارجی را خنثی و بی‌اثر خواهد ساخت و بر عکس کاهش عزت و غرور ملی باعث آسیب‌پذیری کشور در مقابل مداخلات بیرونی خواهد گردید. از این جهت شرکت در انتخابات و مشارکت گسترده مردم در آزمون بزرگ ملی، زمینه‌ساز اقتدار، عزت و سربندی ملی خواهد شد.

## ۱،۲. انتخابات، نماد و شاخص رشد ملی

ملت و مردم رشید و آگاه همواره مطالبه حق سرنوشت خود بر تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان کشور را مورد توجه قرار می‌دهد. در مقابل، ملت تحقیر شده و سرسپرده هیچ‌گونه حقی برای خود در زمینه مدیریت کلان و استراتژیک جامعه متصور نیست. بنابراین انتخابات زمینه و مجالی است که مردم از طریق حضور و مشارکت در آن، خود را در مدیریت آینده کشور سهیم دانسته و از این طریق ضریب نفوذ رشد و آگاهی ملی در کل جامعه افزایش خواهد یافت.

در شاخص‌های اندازه‌گیری توسعه، شاخص رشد اقتصادی همواره به‌عنوان یک شاخص کلان اقتصادی که در برگیرنده تمام فعالیت‌های اقتصادی کشور در طی یک‌سال با توجه به متغیرهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد، تعریف می‌شود. لکن شاخص رشد ملی، بسیار فراتر از رشد اقتصادی بوده و علاوه بر پیش‌رفت در حوزه‌های مادی انسان، حوزه‌های فرامادی او را نیز دربرمی‌گیرد. رشد ملی برآیند تمامی فعالیت‌ها و کنش‌های یک جامعه در زمینه‌های گوناگون بوده و نقطه مقابل آن، شاخص استبداد و دیکتاتوری می‌باشد که در این وضعیت، رشد و باور ملی در حد بسیار نازلی سقوط می‌نماید. اگر مشارکت فعال مردم در انتخابات و حق تعیین سرنوشت بیان‌گر رشد ملی است، دیکتاتوری و استبداد بر خلاف اراده و خواست جمعی مردم بر مبنای نظام بسته پادشاهی و مشابه آن، بیان‌گر پس‌ماندگی ملی تلقی می‌گردد.

## ۳،۱. انتخابات، شاخص مردم‌سالاری و تحقق دموکراسی

شرکت در انتخابات می‌تواند به‌عنوان نماد تکیه بر آرای مردم و احترام به خواست جمعی آن‌ها تعبیر گردد. متغیر مشارکت در انتخابات که نمود و تجلی بارزتری نسبت به سایر عرصه‌های اجتماعی دارد، زمینه‌ساز عینی شدن احترام به افکار و اندیشه‌های مردم و بروز مردم‌سالاری در جامعه می‌باشد. مردم‌سالاری از منظر شکلی، موجب ایجاد و اعمال حق تصمیم‌گیری توسط خود مردم شده و زمینه‌ساز عینی تر شدن حرمت آرای مردم فراهم می‌گردد. مردم‌سالاری در زمینه‌های اقتصادی از طریق مشارکت مردم در فرآیندهای اقتصادی زمینه بروز و تجلی در جامعه را پیدامی‌کند. به سخن دیگر، سپردن و واگذاری امور اقتصادی به بخش خصوصی، کاستن نقش دولت در حد وظایف حاکمیتی، حکم‌رانی و امنیتی و ایجاد زمینه افزایش تصدی‌گری‌های اقتصادی توسط خود مردم، نمادی از اقتصاد مردمی می‌باشد که در کنار دیگر متغیرهای کلان فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، مردم‌سالاری و دموکراسی کلان ملی را به وجود خواهد آورد. البته این مؤلفه‌ها در صورتی کارایی داشته و به‌عنوان یک شاخص ارزشی پنداشته می‌گردد که دولت و حاکمیت با اعمال نظارت دقیق و شفاف از انحرافات و کج‌روی‌ها آن را مصون بسازد.

## ۱،۴. انتخابات، آیینی از شاخص آینده‌شناسی

حضور و مشارکت فعال مردم در انتخابات، نشان‌گر و بیان‌گر آینده‌شناسی و آینده‌اندیشی شهروندان یک جامعه پویا می‌باشد. اعلام برنامه‌های گروه‌های سیاسی، احزاب و افراد در قالب انتخابات ریاست‌جمهوری، شورای ملی، شورای ولایتی و شهرداری‌ها به‌عنوان یک مانیفست کاری از یک سو و میزان تمایل یا عدم تمایل مردم به این برنامه‌ها از نگاه مطالعات آینده‌پژوهی، قابل بررسی و تحلیل می‌باشد. به سخن دیگر، وقتی مشارکت مردم در تمام عرصه‌ها به وسیله انتخابات موضوعیت می‌یابد، احساس مسئولیت نسبت به آینده و محیط پیرامونی نیز در مردم افزایش می‌یابد و این گونه است که به مرور زمان و پیوسته آینده‌محوری در جامعه نهادینه شده و درخواست آینده‌ای مطلوب و ایده‌آل از سوی مردم، تنظیم و انجام آن از سوی مسئولان تبدیل به یک خواست جمعی و مطالبه عمومی خواهد شد.

بدیهی است که در غیاب انتخابات شفاف و حداکثری و فقدان مشارکت مردم در عرصه‌های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، آینده‌نگری و آینده‌شناسی عمدتاً موضوعی تشریفاتی و سمبلیک خواهد بود و زمینه تحقق آن بسیار بعید به نظر خواهد رسید. از طریق منطق و رویکرد آینده‌اندیشی است که ظرفیت‌های بالقوه مردم یک کشور از طریق مشارکت در انتخابات زمینه بروز و بالفعل شدن یافته، توان و اعتماد به نفس ملی افزایش خواهد یافت (حنطه، مهدی، ۱۳۹۰: ۱۵).

## ۲- انتخابات و اثرگذاری بر شاخص‌های اقتصادی

انتخابات در کشورهای دموکراتیک بر شاخص‌های اقتصادی یک کشور مانند رشد اقتصادی، رشد در آمد سرانه، میزان اشتغال و بی‌کاری و مقدار تورم تأثیر گذار است. زیرا برنامه‌ریزی درست و عقلانی اقتصادی و اجرایی کردن آن در جامعه می‌تواند در یک‌بازه زمانی مشخص اثرگذاری خود را به‌خوبی نشان دهد. با برنامه‌های علمی و روش‌های هدف‌مند توانایی‌ها و ظرفیت‌های اقتصادی معطل‌مانده کشور می‌تواند با مکانیزم‌های مختلف و با هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی گوناگون اجرایی شود. ویژگی یک برنامه عملیاتی و مفید برنامه‌ای است که بتواند با کمترین هزینه و استفاده از امکانات بیشترین کارایی و تولید را در جامعه به‌وجود آورد. با توجه به شرایط گذار افغانستان، این کشور برنامه‌ها و پلان‌های اقتصادی خود را می‌طلبد که با کمترین هزینه بیشترین بهره‌برداری را نصیب کشور نماید. بنابراین شاخص‌هایی که در ادامه مطرح می‌گردد با توجه به همین عوامل مرتب شده است.

پیش از پرداختن به شاخص‌های اقتصادی مدنظر، لازم است اوضاع اجتماعی-اقتصادی افغانستان از چند محور خاص مثل وضعیت کلی اقتصادی، وضعیت تولید ناخالص داخلی، در آمد سرانه، خط فقر و شناخت آن و وضعیت خانواده‌های فقیر مورد توجه قرار می‌گیرد. افغانستان جزو کشورهای توسعه‌نیافته و رفاه عمومی و شاخص توسعه انسانی در آن در سطح نازلی قرار دارد که سه‌دهه نزاع و جنگ‌های ویران‌گر در تشدید موارد فوق تأثیر گذار بوده است؛ هرچند در سال‌های اخیر وضعیت رو به بهبودی گذاشته است.

### ۲-۱. انتخابات و تأثیرگذاری بر میزان فقر و بی‌کاری

هر چند در تمام سطوح مختلف و لایه‌های اجتماعی افغانستان فقر وجود داشته اما در مناطق روستایی معضل فقر به‌صورت گسترده و فراگیر به‌خاطر نرخ بی‌کاری بالا وجود دارد. شناخت ویژگی‌های فقر روستایی، معیارها و خصوصیات آن جهت هرگونه برنامه و تدبیر با هدف کاهش فقر و دست‌رسی فقرا به کالاهای اساسی و ضروری و تأمین درآمد مطمئن برای آنان، لازم می‌باشد.

براساس یافته‌های کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و هم‌چنین تحقیق و گزارش وزارت اقتصاد در سال ۱۳۸۹ تحت عنوان "وضعیت فقر در افغانستان" و گزارش سازمان سیای آمریکا (CIA World Factbook, 2011) میزان فقر در افغانستان ۳۶ درصد می‌باشد. براساس یافته‌های گزارش دوم (گزارش وزارت اقتصاد)، میزان فقر در میان جمعیت روستایی و کوچ‌نشین به‌مراتب بیشتر از مناطق شهری می‌باشد. براساس این گزارش میزان فقر در دهات و قریه‌جات ۳۶ درصد، در میان کوچی‌ها ۵۴ درصد و در مناطق شهری ۲۹ درصد می‌باشد. سطح فقر در مناطق روستایی ۸۴ درصد فقر در سراسر کشور را تشکیل می‌دهد. در مناطق روستایی بی‌کاری فصلی بسیار قابل

توجه و بالا است به طوری که متوسط ۴۰ درصد خانواده‌های روستایی در فصل زمستان هیچ گونه درآمدی از طریق کشاورزی و زراعت که منبع اصلی درآمد آنان را تشکیل می‌دهد، ندارند. میزان بی‌کاری نیز میان شهر و روستا تفاوت بالایی را نشان می‌دهد. مثلاً درصد بی‌کاری در مناطق شهری ۲۲ درصد است در حالی که میزان بی‌کاری در روستاها ۳۵ درصد می‌باشد. (وزارت اقتصاد، ۱۳۸۹: ۲۳) با توجه به مطالب بالا برنامه‌های انتخاباتی نامزدان می‌تواند با رویکرد کاهش فقر و ایجاد اشتغال در مناطق شهری و روستایی تأثیرگذار باشد که البته راه کارهایی نیز در این زمینه در بخش بعدی (نقش راه کارهای توسعه اقتصادی در مشارکت انتخاباتی) پرداخته خواهد شد.

## ۲-۲. تأثیر انتخابات بر رشد و توسعه اقتصادی

لازمه پیشرفت و توسعه یافتگی در هر کشور مرهون عوامل و فاکتورهای بهبود اقتصاد، شاخص‌های توسعه انسانی، وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی است. در صورت عدم بهبود هر کدام از مقوله‌های فوق پیشرفت و انکشاف به صورت ناقص و گاهی به صورت عقیم و غیرکارا محقق خواهد شد. مهم‌ترین عامل پیشرفت هر جامعه و ملتی بعد از امور آموزشی و تعالی فرهنگی، توسعه و رشد اقتصادی می‌باشد. به عبارت دیگر توسعه سیاسی و اجتماعی بدون توسعه و پیشرفت هدفمند امور آموزشی و علمی محقق نمی‌شود و پیشرفت امور آموزشی و علمی بدون توسعه و رشد اقتصادی امری ناممکن به نظر می‌رسد. بنابراین می‌توان گفت که توسعه و پیشرفت اقتصادی در انکشاف و بهبود تمام مؤلفه‌های فوق مؤثر بوده و می‌تواند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر آن تأثیرگذار باشد.

برای رشد و توسعه اقتصادی بعد از سال ۲۰۰۱م فرصت‌های بسیار مغتنمی فراهم شد که به دلایلی در طی این ۱۲ سال به خصوص در سال‌های اخیر آن گونه که لازم و شایسته بود از فرصت به دست آمده استفاده نگردید. در سال‌های آغازین اداره فعلی و سرآزیر شدن کمک‌های خارجی و هم‌چنین آغاز رشد اقتصادی از سطح بسیار پایین تولید ناخالص ملی، یک رشد جهشی در اقتصاد کشور رونما گردید. چنان که بر اساس آمار بانک جهانی نرخ رشد اقتصادی (تولید ناخالص داخلی/GDP) افغانستان در سال ۲۰۰۳، ۲۸٫۶ درصد بوده که رشد بسیار بالایی را نشان می‌دهد. نرخ رشد در سال ۲۰۰۴، ۱۵٫۷ درصد، در سال ۲۰۰۵، ۸ درصد، در سال ۲۰۰۶، ۱۴ درصد، در سال ۲۰۰۷، ۱۱٫۲ درصد، در سال ۲۰۰۸، ۱۶٫۲ درصد، در سال ۲۰۰۹، ۲٫۳ درصد، در سال ۲۰۱۰، ۱۷٫۲ درصد، در سال ۲۰۱۱، ۳٫۲ درصد و در سال ۲۰۱۲، ۹٫۵ درصد بوده است که به طور متوسط این نرخ رشد در سال‌های منتهی به ۲۰۱۲ به صورت نزولی بوده است (worldbank.org). در ۵ سال اول یعنی از سال ۲۰۰۳ تا سال ۲۰۰۷ به طور متوسط نرخ رشد تولیدات داخلی ۱۵٫۵ درصد بوده است و در ۵ سال اخیر یعنی از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ به طور متوسط ۹٫۶ درصد بوده یعنی در حدود ۶ درصد نسبت به ۵ سال اول از نظر اسمی کاهش داشته است. چنان که ملاحظه می‌گردد هر چه به



سال‌های اخیر نزدیک می‌شویم نرخ رشد اقتصادی به صورت نزولی و کاهنده می‌باشد که این رقم در سال ۲۰۱۳ به ۳٫۵ درصد رسیده است.

با توجه به نرخ رشد اقتصادی در سال‌های آغازین استقرار اداره فعلی و شرایط مناسب جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، توقع بر این بود که حداقل رشد اقتصادی کشور در حد دو رقمی باقی بماند اما سیاست تیم اقتصادی دولت و وزارت‌خانه‌های مرتبط مثل وزارت‌خانه‌های اقتصاد، مالیه، تجارت و صنایع، انکشاف دهات، زراعت و مالداري، فواید عامه و انرژی و آب کارآیی لازم را نداشته و بلکه در یک بلا تکلیفی و سرگردانی در گرداب فرصت‌های موجود گرفتار گردیدند و نتوانستند برای اقتصاد افغانستان یک پلان استراتژیک کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت و راه کار عملیاتی با هدف کاهش میزان فقر و بی‌کاری ترسیم نموده و در عمل نیز بودجه‌های انکشافی را در زمان تعیین شده و در مورد خود استفاده نمایند.

با توجه به آنچه گفته شد برنامه‌های اقتصادی منسجم و کارآمد در انتخابات می‌تواند به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر رشد و توسعه اقتصادی کشور یا رکود آن نقش بسیار برجسته و پررنگی داشته باشد. در بسیار از کشورها و از جمله افغانستان در ایام نزدیک به انتخابات و تغییر دولت‌ها، اقتصاد در برابر متغیرهای کلان و خرد برنامه‌های اقتصادی نامزدان از خود واکنش نشان می‌دهد و گاهی این کنش و واکنش به گونه‌ای است که عناصر مؤثر بر پویایی اقتصاد یک کشور از قبیل، تولیدات صنعتی و کشاورزی، خدمات و دادوستد خارجی و داخلی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

## ۲-۳. اثرگذاری انتخابات بر اشتغال‌زایی

به طور معمول کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه از بی‌کاری، عدم اشتغال یا اشتغال ناقص رنج می‌برد و گاهی این چالش‌ها به گونه‌ای است که بیش از ۵۰ درصد نیروی کار بی‌کار هستند. در کشور ما نیز هر چند آمارهای رسمی نرخ بی‌کاری ۳۶ درصدی را بیان می‌کند، اما واقعیت این است که نرخ بی‌کاری مخفی بیش از ۵۰ درصد است. مثلاً براساس تعریف اقتصادی بی‌کاری میزان اشتغال ناقص چنین تعریف شده است: «اشتغال ناقص عبارت است از درصد کسانی که کار دارند اما در هفته کمتر از یک ساعت کار می‌نمایند». طبق این تعریف کسانی که در هفته یک ساعت کار نمایند، بی‌کار گفته نمی‌شود هر چند جزو اشتغال ناقص محسوب می‌گردد. هر تیم یا نامزد و حزب تلاش می‌کنند که از طریق برنامه‌های اقتصادی اشتغال‌زا آرای شهروندان را به خود جلب نمایند. اگر برنامه محوری به خواسته‌های عمومی و همگانی در انتخابات تبدیل شود، به طور طبیعی کسانی می‌توانند موفق به جلب آرای همگانی فارغ از هر زدوبند سیاسی، منطقه‌یی، قومی و زبانی گردد که بهترین و مؤثرترین برنامه اقتصادی را در زمینه کاهش بی‌کاری، افزایش اشتغال و سیاست اشتغال‌زایی در پیش بگیرد. متأسفانه به خاطر نوبابودن انتخابات در کشور ما، گرایش و

تمایل به زدوبند سیاسی قومی، منطقه‌یی و زبانی بر عامل برنامه‌محوری غلبه نموده و آرای مردم به صورت فله‌ای و کتله‌ای به نفع این یا آن نامزد بدون توجه به برنامه کاری و توان‌مندی آن‌ها به صندوق ریخته می‌شود.

## ۲-۴. تأثیر انتخابات بر رفاه اجتماعی

امروزه مهم‌ترین اصل در دنیا دسترسی شهروندان یک کشور به امکانات و خدمات می‌باشد. دسترسی به امکانات بدون پیشرفت اقتصادی ممکن نیست. براساس آمار و ارقام منتشر شده در سال‌های اخیر توسط نهادهای معتبر بین‌المللی از جمله بانک جهانی، شاخص‌های اقتصادی و رفاه اجتماعی و وضعیت تولید ناخالص داخلی (GDP) که از سه بخش عمده زراعت، صنعت و خدمات تشکیل یافته‌است؛ به گونه زیر می‌باشد:

تولید ناخالص داخلی (GDP) براساس برابری قدرت خرید (PPP) در سال ۲۰۱۲م، ۳۴,۲۹ میلیارد دلار و در جای گاه صد و نهمین کشور دنیا قرار دارد. البته در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۰ به ترتیب ۳۱,۱۲ میلیارد دلار و ۲۹,۰۹ میلیارد دلار بوده‌است. اما تولید ناخالص داخلی (GDP) براساس نرخ رسمی مبادله ارز در بازار ۱۹,۹۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ بوده‌است که نرخ رشد حقیقی ۱۰,۲٪ را نشان می‌دهد (هشتمین کشور در دنیا). تولید ناخالص داخلی سرانه براساس برابری قدرت خرید (PPP) در سال ۲۰۱۲م، ۱۱۰۰ دلار (دو صد و شانزدهمین کشور در دنیا) بوده‌است. در سال ۲۰۱۱ تولید ناخالص داخلی بر اساس سه بخش کشاورزی، ۲۰ درصد (بدون تولید تریاک)، صنعت، ۲۵,۶ درصد و خدمات، ۵۴,۴ درصد بوده‌است. در سال ۲۰۰۴ تعداد نیروی کار کشور، ۱۵ میلیون (چهل‌مین کشور در دنیا) بوده که در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ بر اساس شغل: کشاورزی ۷۸,۶ درصد، صنعت ۵,۷ درصد، خدمات ۱۵,۷ درصد را به خود اختصاص داده‌است. هم‌چنین نرخ بی‌کاری: ۳۵٪ (یک صد و هشتاد و چهارمین کشور در دنیا، ۲۰۰۸) و ۴۰٪ در سال ۲۰۰۵ بوده‌است. افراد زیر خط فقر مطلق: ۳۶٪ در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ بوده‌است.

بودجه ملی کشور در سال ۲۰۱۲ / ۱۳۹۱ به گونه زیر بوده‌است: درآمدها ۲ میلیارد و ۲۴۹ میلیون دلار، مصارف ۳ میلیارد و ۹۷۴ میلیون و مالیات و سایر درآمدها: ۱۱,۳٪ تولید ناخالص داخلی (دو صد و ششمین کشور در دنیا). بودجه ملی در همین سال با کسری ۸,۷٪ تولید ناخالص داخلی (صد و نود و هشتمین کشور در دنیا) مواجه بوده‌است (CIA World FactBook, 2013).

باتوجه به معلومات کلی که در مورد وضعیت اقتصادی و رفاه اجتماعی جامعه به صورت گذرا اشاره گردید، برنامه‌های اقتصادی انتخاباتی می‌بایست به گونه‌ای تدوین گردد که در بلندمدت و کوتاه‌مدت با هدف خودکفایی ملی و استراتژی توسعه همه‌جانبه، افزایش رفاه جامعه را به دنبال داشته باشد، در غیر این صورت فرصت‌هایی که در طی این چندسال به وجود آمده و در برخی از بخش‌های اقتصادی موفقیت‌هایی را نیز به همراه داشته‌اند، از بین خواهند رفت.

### ۳- نقش راه کارهای توسعه اقتصادی در مشارکت انتخاباتی

پس از تخریب زیرساخت‌های اقتصادی کشور در طی سه دهه جنگ و ناامنی و عدم مدیریت درست ظرفیت‌های اقتصادی در طی ۱۳ سال اخیر، بیشتر کمک‌های که توسط جامعه جهانی به افغانستان انجام شد، یا گرفتار دور باطل فساد اداری گردید یا در فعالیت‌های غیرمولد سرمایه‌گذاری گردید و یا به موارد مصرفی اختصاص داده شد. به طور یقین اگر یک چهارم از کمک‌های ۹۰ میلیارد دلاری خارجی که از سال ۲۰۰۱م طی مدت ۱۳ سال به افغانستان اختصاص داده شده است، در بخش فعالیت‌های مولد صنعتی و کشاورزی و ساختن زیر بناها اختصاص داده می‌شد، امروز با وجود کاهش تدریجی یا قطع کمک‌های خارجی، نرخ بی‌کاری، فقر و عدم اشتغال به صورت تصاعدی افزایش پیدا نمی‌کرد بلکه تحول عمده در رشد و توسعه اقتصادی در کشور رونما می‌گردید.

اگر نامزدان و کسانی که خود را در معرض گزینش مردم در مبارزات انتخاباتی قرار می‌دهند، دارای برنامه در زمینه‌های حکومت‌داری، مشارکت عادلانه، امنیت و آسایش و پلان‌های اقتصادی با اولویت‌های مشخص و زمان‌بندی شده باشند و خود را متعهد و ملزم به وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی بدانند و نهایت تلاش خویش را برای حل چالش‌ها و معضلات اجتماعی، امنیتی، سیاسی و اقتصادی موجود انجام دهند، موفق به جلب اعتماد مردم خواهند شد.

برای این که انتخابات براساس مانیفست کاری در کشور نهادینه شود و به تدریج منجر به یک اهرم جهت توسعه اقتصادی، ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و رونق بخشیدن به سه بخش مهم اقتصادی کشور یعنی کشاورزی و مال‌داری، صنعت و خدمات گردد و در نهایت میزان مشارکت مردم در انتخابات را بالا ببرد، تمرکز بر عواملی که بستر رشد و توسعه اقتصادی را در کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت فراهم نماید ضروری می‌باشد. عواملی که باعث پیش رفت و رشد اقتصادی کشور می‌گردند عبارتند از:

#### ۳-۱. استخراج و واگذاری معادن

استفاده از توانمندی‌ها و پتانسیل معادن و منابع کشور از طریق مکانیزم استخراج و واگذاری آن از طریق قراردادهای شفاف و پذیرفته شده و هم‌چنین قطع دست‌اندازی‌های مافیای قدرت بر منابع ملی بر بنیاد منافع و مصالح عموم جامعه، ضروری می‌باشد. زیرا یکی از مهم‌ترین گزینه‌هایی که می‌تواند چالش‌های اقتصادی کشور را کاهش داده و زمینه کار و اشتغال را در میان مدت و بلندمدت فراهم نماید، سرمایه‌گذاری در بخش استخراج معادن در کشور می‌باشد. از سوی دیگر برنامه‌ریزی، مدیریت و جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی جهت استخراج معادن کشور و واگذاری آن به بخش خصوصی، در توسعه و بهبود وضعیت اقتصادی، نقش حیاتی و بارزی دارد. استفاده از منابع طبیعی (منابع سطحی مثل زمین، آب و برخی از معادن ظاهری و منابع زیر زمینی

مثل نفت، گاز، زغال‌سنگ و سایر معادن) به‌طور کارا و بهینه، و ترکیب آن با پتانسیل جوان‌بودن و سخت‌کوشی بیشتر جمعیت فعال افغانستان، بر رشد و توسعه اقتصاد ملی تأثیر مثبتی برجای گذاشته و جهش قابل توجهی در پیشرفت اقتصادی به‌وجود خواهد آورد. سرمایه‌گذاری هدفمند و مدیریت صحیح در این بخش علاوه بر ایجاد اشتغال و کار برای ده‌ها نیروی جوان بی‌کار، می‌تواند در بلندمدت اقتصاد افغانستان را نیز متحول سازد.

### ۲-۳. آموزش دانش کاربردی محور

نظام تعلیم و تربیت کشور می‌بایست در عین این‌که رموز کشف مجهولات را به دانش‌آموزان و دانشجویان تعلیم داده و بُعد معنوی و اعتقادی آنان را شکوفا گردانیده، در راستای کاربردی کردن آموزش متعلمان از مقطع ابتدایی برنامه‌ریزی و طراحی گردد. برای این‌که دانش‌آموزانی که بعد از طی مقاطع تحصیلی قبل از دانشگاه و آموزش عالی به‌هر دلیلی از تحصیل در مقاطع بالاتر باز می‌مانند، بتوانند کار مورد نظر خویش را بیابند، و یا در آموزش ضمن کار به‌سهولت و به‌تدریج مهارت کسب کنند؛ استفاده از نظام آموزشی کاربردی محور لازم می‌باشد. علاوه بر آن ایجاد مراکز و مکاتب تخریکی-حرفه‌ای و تحقیقاتی و مدیریت و سوق‌دهی نظام تعلیم و تربیت به آن سمت، ضروری می‌باشد. این مراکز با توجه به شرایط جغرافیایی و فرصت‌های موجود در مناطق مختلف کشور، آموزش فن و حرفه لازم را به دانش‌آموزان در رشته‌های مختلف و کاربردی بیاموزند. مدیریت این آموزشگاه‌ها باید به‌گونه‌ی طراحی گردد که فارغ‌التحصیلان آن بعد از فراغت به‌سهولت بتوانند ضمن ایجاد و تأسیس واحدهای کوچک اقتصادی، برای افراد بی‌کار دیگر نیز ایجاد شغل و درآمد نمایند.<sup>۲</sup>

### ۳-۳. استفاده بهینه و کارا از زمین

عوامل مختلفی از قبیل درجه حرارت، میزان بارندگی، کیفیت آب، نور آفتاب و حاصل‌خیزی خاک در کاشت، داشت و برداشت محصولات زراعی و باغی نقش دارند. یکی از مشکلات عمده بخش کشاورزی کشور عدم تناسب بین آب‌ها و رودخانه‌های کشور از یک سو و زمین‌های مستعد برای کشاورزی از سوی دیگر می‌باشد. در مناطقی که آب به فراوانی موجود است، زمین و خاک مستعد برای کشاورزی و توسعه آن به اندازه کافی وجود ندارد و در مناطقی که خاک و زمین مستعد موجود می‌باشد آب کافی وجود ندارد. لذا شناسایی زمین‌های مستعد جهت زراعت و دام‌داری و واگذاری آن به بخش خصوصی در طی برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت (۵۰ تا ۹۹ سال)، عاملی مهم در توسعه کشاورزی و قطع وابستگی به واردات مواد غذایی محسوب می‌گردد.

۲. در این زمینه مطالعه موردی سیستم تعلیم و تربیت کوریای جنوبی پیشنهاد می‌گردد. محمد امجد، بررسی مقایسه‌ی توسعه اقتصادی در ایران و کره جنوبی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

راه دیگر در این زمینه اجرای برنامه اصلاحات ارضی با توجه به ظرفیت و امکانات مادی و معنوی و باورهای بومی است. البته اگر در این گونه برنامه‌ها و پلان‌ها با احتیاط و وسواس رفتار نشود، ممکن است اصلاحات ارضی به جای موفقیت در توسعه بخش کشاورزی و توزیع عادلانه درآمد، به شکست انجامیده و موجب بحران اقتصادی دیگری گردد.

### ۳-۴. استفاده بهینه از رودخانه‌ها و آب‌ها

برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت جهت مهار آب‌های سطحی و فصلی در قالب سدهای بزرگ و کوچک و حفر چاه‌ها با امکانات و تکنولوژی روز و استفاده از روش آبیاری قطره‌ای جهت توسعه بخش کشاورزی و مال‌داری و تولید برق باید در سرلوحه کار مسئولان زیربط قرار گیرد. این بخش نیز می‌تواند با حمایت و پشتیبانی دولت، از طریق مطالعات و سروی بخش‌های مربوطه و اعطای وام و قرضه‌های بلندمدت در راستای عملیاتی شدن طرح‌ها و برنامه‌ها؛ توسط بخش خصوصی اجرا گردد. سالانه ۵۷ درصد آب‌های جاری و رودخانه‌های مهم کشور بدون استفاده و بدون هیچ نوع امتیاز مادی و غیرمادی از کشور به سوی کشورهای هم‌جوار سرازیر می‌گردد. لذا برنامه‌های انتخاباتی می‌تواند به عنوان یک فرصت فوق‌العاده برای برنامه‌ریزی استفاده از آب‌های جاری و زیرزمینی کشور تلقی گردد (توسلی غرjestانی، ۱۳۹۰: ۲۱۱).

### راهکارهای استفاده بهینه از آب‌های جاری

اگر مسئولان دولتی دل‌سوزانه عمل نموده و افراد متخصص، ماهر و دارای پلان کاری و اجرایی را در ادارات مربوطه براساس شایستگی استخدام نمایند و بودجه انکشافی لازم را به این بخش اختصاص دهند، می‌توان از طریق مهار رودخانه‌های جاری و ایجاد سد و آب‌گردان و شناسایی زمین‌های مستعد زراعت و مال‌داری، نرخ بی‌کاری ۳۵ درصدی و نرخ فقر ۳۶ درصدی موجود را از طریق راه‌کارهای ذیل تا حد زیادی کاهش دهد و از هدررفتن بیشتر فرصت‌های توسعه و پیش‌رفت کشور جلوگیری نماید.

۱- ایجاد بندهای خرد و کلان: با ایجاد بند و سدهای خرد و کلان می‌توان در فصول آبخیزداری و نزولات جوی، آب‌ها را برای استفاده در بخش‌های زراعت و مال‌داری به‌مدت زیادی در پشت سدها نگه‌داری نمود و از این طریق می‌توان کشاورزان و بخش زراعت را مورد حمایت قرار داد.

۲- تولید برق آبی: با ایجاد سدها در مسیر رودخانه‌های کشور می‌توان برق مصرفی مناطق روستایی و هم‌چنین شهرهای کوچک و بزرگ را تأمین نمود و حتی می‌توان از طریق وصل انرژی تولیدشده به شبکه سراسری، برق پایتخت را به جای این که از برق وارداتی استفاده صورت گیرد، نیز تأمین نمود.

۳- شناسایی زمین‌های مرغوب زراعتی: تیم متخصص از وزارت خانه‌های مختلف باید زمین‌های مستعد زراعت و کشاورزی را در کنار و حواشی رودخانه‌های جاری شناسایی نموده و برای اقدامات بعدی به مقامات ذی‌صلاح جهت تصمیم‌گیری در نحوه اعمال اصلاحات ارضی با هدف رشد و گسترش بخش زراعت گزارش دهند.

۴- اصلاحات ارضی: اصلاحات ارضی یکی از ضرورت‌های توسعه اقتصادی و خودکفایی در تولیدات محصولات کشاورزی می‌باشد. بدون اصلاحات ارضی و شناسایی زمین‌های مستعد و واگذاری بلندمدت آن به مردم نیازمند و فاقد کار براساس یک مکانیزم علمی و عملی به صورت اجاره بلندمدت و یا اجاره به شرط تملیک لازم است. ترکیب پتانسیل جوان‌بودن نیروی کاری کار کشور و سخت‌کوشی آنان یک فرصت استثنایی جهت رشد و جهش اقتصادی در بخش زراعت و هم‌چنین سایر بخش‌ها را فراهم خواهد نمود. در صورت مدیریت درست و کارآمد این بخش، می‌توان کشور را از وابستگی به مواد غذایی وارداتی رهایی بخشید.

۵- اصلاح سیستم آبیاری از سنتی به مکانیزه: اصلاح سیستم آبیاری از سنتی به مکانیزه و کمک‌های تکنیکی و فنی و اعطای ماشین‌آلات مورد نیاز به دهقانان و هم‌چنین توزیع بذور اصلاح‌شده و پرمحصول به آنان برای دستیابی به رشد بخش زراعت لازم است چه این که بدون توسعه بخش زراعت که بیش از ۷۰ درصد محصولات صادراتی کشور را تشکیل می‌دهد، رشد اقتصادی و بهبود کسری بیلانس تجاری امری ناممکن خواهد بود.

### ۳-۵. تأسیس بنگاه‌های کوچک و زودبازده

۱- تأسیس بنگاه‌ها و واحدهای کوچک و متوسط اقتصادی و زودبازده و کاربر در شهرها و روستاها و حمایت از آن، می‌تواند در راستای فقرزدایی و تحقق عدالت اجتماعی - اقتصادی مفید واقع شود. دولت ضمن حمایت از این سیاست و تأمین قرضه‌های کوچک و بلندمدت، می‌تواند در راستای توزیع عادلانه درآمد و ایجاد شغل برای همه به‌خصوص روستائیان، رشد اقتصادی کشور را به‌میزان قابل توجهی بالا ببرد. حمایت از صنایع دستی و ایجاد صنایع تبدیلی در کنار مزارع و کشت‌زارها و واحدهای بسته‌بندی با استفاده از تازه‌ترین روش‌ها می‌تواند در نگهداری کیفیت و ارائه مطلوب و مرغوب آن به بازارهای جهانی، درآمد ملی کشور را افزایش دهد. امروز محصولات باغی کشور بدون استفاده از بسته‌بندی مناسب و بدون کنترل کیفی به چند کشور محدود همسایه صادر می‌شود که در بلندمدت به‌ضرر صادرات کشور می‌باشد.<sup>۳</sup>

برای افزایش بازدهی و موفقیت در این بخش تأسیس و حمایت از واحدهای کوچک و متوسط اقتصادی زیر پیشنهاد می‌شود:

۳. در این زمینه مطالعه موردی «حمایت از بنگاه‌های زودبازده و کوچک و سیاست حمایتی کشور مالزی» پیشنهاد می‌گردد

\* تأسیس واحدهای بسته‌بندی: ایجاد واحدهای بسته‌بندی و نگهداری استاندارد انواع میوه‌جات و محصولات باغی و کنترل کیفی آن از طرف ادارات مربوطه.

\* تأسیس ارگان حمایت‌کننده از صنایع دستی: ایجاد ارگان حمایت‌کننده از صنایع دستی از جمله پروژه‌های قالبین‌بافی و گلیم‌بافی و ترویج آن در میان روستائیان؛ با توجه به موجود بودن عوامل دخیل در تولید قالی و گلیم در نقاط روستایی، از این بخش می‌تواند درآمد روستائیان را افزایش داده و سهم آن‌ها را در تولید ناخالص ملی و سرانه خانوار بالا ببرد. بازاریابی مناسب برای صنایع دستی و صدور آن به خارج کشور با توجه به ایجاد اشتغال مستقیم و غیرمستقیم پیشین و پسین، از لحاظ اقتصادی مهم تلقی می‌گردد.

\* ایجاد واحدهای تولیدی کوچک: تأسیس واحدهای تولیدی نجاری و واحدهای تولیدی محصولات چوبی (میز، چوکی، مبل و فرنیچر، دروازه و کلکین) یکی از فاکتورهای مهم در توسعه روستاها می‌باشد. با توجه به وجود درختان غیرمثمر در مناطق روستایی، صدور چوب یکی از فرآورده‌های مهم این مناطق محسوب می‌گردد. متأسفانه اکثر این چوب‌ها به صورت خام یا چهار تراش و بدون ارزش افزوده به بازارهای داخلی و به خارج کشور به خصوص پاکستان صادر می‌شود. توجه در امر سامان‌دهی فرآورده‌های چوبی و ایجاد واحدهای نجاری کوچک و سپس صدور آن به خارج از روستا، نقش مهم در ایجاد اشتغال خواهد داشت.

### ۳-۶. حمایت از صنعت توریسم

یکی از راه‌های درآمد افغانستان در دهه‌های گذشته از طریق صنعت توریسم و جهان‌گردی بود که با نام‌شدن کشور این منبع نیز از دست رفت. آثار باستانی فراوانی در شهرهای قدیمی مانند بلخ، غزنه، هرات، قندهار، بامیان، غور و... وجود دارند؛ به گونه‌ی که برخی از این شهرها و آثار را یونسکو به عنوان یکی از آثار باستانی تحت پوشش خود انتخاب کرده است.

مناطق مختلف افغانستان نیز دارای مناظر زیبای طبیعی، کوه‌های بلند، آبشارها و رودخانه‌ها فراوانی است که در صورت توجه به این صنعت و تأمین امنیت و ایجاد پارک‌های ملی در نقاط مختلف کشور، هر ساله هزاران گردشگر داخلی و خارجی به مناطق سیاحتی و دیدنی افغانستان جلب خواهند گردید.

مهم‌ترین مناظر طبیعی و جاذبه توریستی در افغانستان عبارتند از: پامیرها، دهلیز واخان، دره واغ جیر، بندامیر، دره آجر، شاه فولادی، آب ایستاده غزنی، دشت ناور، کول حشمت‌خان، هامون صابری، هامون پوزک، جنگل‌های نورستان و درقد امام صاحب. پامیرهای بزرگ و کوچک از جمله مناطق حفاظت‌شده و از نظر زیست‌محیطی دارای تنوع زیادی هستند. این مناطق به دلیل داشتن اکوسیستم و توپوگرافی خاص یکی از مناطق منحصر به فرد در جهان به حساب می‌آید (عظیمی، ۱۳۹۱: ۷۶۳).



پامیرها پناه گاه حیوانات کم یاب بومی است. علاوه بر آن تعداد زیادی از حیوانات مهاجر نیز در منطقه به زاد و ولد می پردازند. گوسفند مار کوپولو، آهوی باختری، آهوی مشکین، پلنگ برفی و خرس قهوه‌ای، غرگاو و در حدود ۱۷ نوع حیوان وحشی ویژه در این منطقه زندگی می کنند. مناطق حفاظت شده افغانستان که شماری از آن‌ها به نام شکار گاه پادشاهان افغانستان معروف هستند، از مناطق دیدنی این کشور اند. این مناطق اکنون به دلیل عدم توانمندی لازم دولت افغانستان در حفاظت کامل از آن‌ها و آشنابودن مردم به اهمیت اقتصادی و زیست محیطی آن‌ها در شرایط بسیار بدی قرار دارند. عدم توجه دولت و مردم به اهمیت شرایط زیست محیطی و اقتصادی مناطق حفاظت شده، باعث خسارت و نابودی این مناطق شده و با ادامه این روند، افغانستان به زودی مناظر منحصر به فرد طبیعی خود را از دست خواهد داد. تعداد زیادی از حیوانات ویژه این مناطق نیز با خطر انقراض مواجه هستند. برخی از این نوع حیوانات مختص افغانستان بوده و اکنون در حدود ۷۰ نوع از آن‌ها در فهرست سرخ جانوران در حال انقراض نهادهای بین المللی محیط زیست قرار دارند.

### نتیجه گیری

همان گونه که انتخابات و میزان مشارکت مردم متأثر از شاخص های اقتصادی است در بسیاری از موارد شاخص های اقتصادی از قبیل رشد و توسعه اقتصادی، درآمد ملی، درآمد سرانه، کاهش فقر و بی کاری و ایجاد اشتغال متأثر از انتخابات و میزان مشارکت مردم نیز می باشد. بنابراین بسیار ضروری و مهم است که نامزدان و احزاب سیاسی خواستار مشارکت حداکثری مردم در انتخابات باید برنامه های مدون خود را در تمام زمینه ها از جمله برنامه اقتصادی به صورت تئوری، عملی همراه با مکانیزم اجرایی و منابع پیشنهادی مورد نیاز جهت اجرا، در اختیار مردم قرار دهند تا سیستم رأی دهی هم وطنان که متأثر از عوامل ملیتی، زبانی و منطقه‌یی است به صورت تدریجی به سمت روش های برنامه محور و ملی سوق داده شود.

### منابع:

- امجد، محمد، بررسی مقایسه‌ای توسعه‌ی اقتصادی در ایران و کره جنوبی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.  
 توسلی غر جستانی، محمد، نقش توسعه روستایی در اقتصاد افغانستان، ۱۳۹۰.  
 دفتر کمشنری ملل متحد برای حقوق بشر، گزارش ابعاد حقوق بشری در افغانستان، مارچ ۲۰۱۰.  
 عظیمی، محمد عظیم، درآمدی بر جغرافیای طبیعی افغانستان، ۱۳۹۱.  
 وضعیت فقر در افغانستان، گزارش وزارت اقتصاد ۱۳۸۹.  
 مهدی حنطه، نقش مشارکت انتخاباتی در شاخص های اقتصادی، ۱۳۹۰



# مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی در افغانستان

داکتر قاسم علی صداقت<sup>۱</sup>

## چکیده

برابری قدرت رأی از اصول اولیه انتخابات عادلانه و حقوق انتخاباتی شهروندان یک کشور محسوب می‌گردد که باید در اختصاص کرسی‌های نمایندگی و تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی لحاظ گردد. به همین دلیل، حوزه‌بندی انتخاباتی و توزیع کرسی نمایندگی از مراحل بسیار مهم اجرای انتخابات شمرده می‌شود و این اهمیت با توجه به تأثیر حوزه‌بندی بر نتیجه انتخابات بیش تر آشکار می‌گردد.

از این رو، نوشتار حاضر انواع حوزه‌بندی و چگونگی تأثیر آن بر نتیجه انتخابات و سپس پیشینه حوزه‌بندی انتخاباتی را در افغانستان بررسی کرده است. در نهایت، در راستای اصلاح ساختار نظام انتخاباتی افغانستان به ویژه در بخش حوزه‌بندی، به مباحثی هم چون تصویب قانون انتخابات بر معیارهای بین‌المللی، برقراری تناسب میان جمعیت حوزه انتخابیه و تعداد نمایندگان آن، ضرورت احصائیه، بی‌طرفی و استقلال مرجع تقسیم‌کننده حوزه‌های انتخاباتی و متناسب بودن مرزهای جغرافیایی حوزه‌های انتخاباتی، به عنوان بایسته‌های تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخابیه اشاره شده است.

**واژگان کلیدی:** تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی، کرسی نمایندگی، قدرت برابری رأی، حقوق انتخاباتی شهروندان، قانون انتخابات، دموکراسی غیرمستقیم.

<sup>۱</sup> دکترای حقوق عمومی، استاد دانشگاه و پژوهشگر.

## مقدمه

در نظام‌های دموکراتیک و مردمی از طریق انتخابات همگانی، حق حاکمیت از سوی مردم به نمایندگان انتقال می‌یابد. عدم امکان مشارکت مستقیم مردم در حکومت، اصل نمایندگی را در دموکراسی اجتناب‌ناپذیر ساخته‌است. زیرا دموکراسی مستقیم، امروزه در کم‌تر کشوری قابلیت اجرایی دارد. از این‌رو، در اکثریت قریب به‌اتفاق کشورها دموکراسی غیر مستقیم حاکم است و مردم از طریق انتخابات اعمال حاکمیت می‌کنند و دموکراسی نماینده‌سالار در عصر حاضر امری رایج و متداول است. مهم‌ترین کارکرد نمایندگی، نقش ابزاری آن برای دموکراسی است. نمایندگی راهی است برای یافتن مجرای برای مشارکت سیاسی، به‌طوری که همه افراد بتوانند صدای‌شان را منصفانه به گوش دیگران برسانند و تصمیم‌ها با درایت بیش‌تری گرفته شود. نمایندگی راه‌کاری است که ضمن حفظ عمومیت مشارکت، به‌طور غیر مستقیم فاصله میان شهروندان و تصمیم‌گیران را پر می‌کند. از این‌رو، پدیده انتخابات که راهی است برای رسیدن به نمایندگی، امروزه بیش‌ازپیش مورد توجه افراد و گروه‌های اجتماعی مؤثر در زندگی سیاسی قرار گرفته است و همگی تلاش می‌کنند تا از این نردبان قدرت بالا رفته و به مراکز قدرت دست یابند. حتی در بسیاری از موارد اتفاق افتاده‌است که به شکل غیر مشروع و مغایر با اصول دموکراسی از این نردبان، جهت دستیابی به قدرت، سوء استفاده شده‌است. گاهی برخی گروه‌های اجتماعی مؤثر و ذی‌نقش در زندگی سیاسی - که در هر کشور متفاوت‌اند - دست به اقداماتی می‌زنند تا روند انتخابات را از مسیر صحیح آن خارج کنند و افراد وابسته به گروه خود را وارد مراکز قدرت سازند.

احتمال دست‌کاری در هر مرحله از فرایند انتخابات به نفع افراد یا گروه‌های خاص، همواره از سوی گروه‌های حاکم و غیر حاکم وجود دارد. از جمله ممکن است در مرحله مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی به گونه‌ای عمل شود که در نهایت برنده انتخابات گروه اجتماعی و سیاسی خاصی باشد و آن گروه با تصاحب اکثر کرسی‌های نمایندگی، کشور را براساس خواست و منافع گروهی خود اداره نماید و در نتیجه، با پوشش دموکراسی، استبداد و خودکامکی حاکم گردد. این فرایند مغایر با اصول دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انتخاباتی شهروندان یک کشور است. از این‌رو، مرحله مرزبندی و مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی در علم سیاست، جامعه‌شناسی سیاسی و از جمله حقوق عمومی اهمیت زیادی دارد. زیرا؛ نظام انتخاباتی - که کارویژه اصلی آن تبدیل رأی به کرسی نمایندگی است - یکی اجزای اصلی آن مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی است که نقش مؤثری بر نتایج انتخابات دارد.

به‌هر حال عمل حوزه‌بندی صحیح و سالم در هر کشوری، مستلزم حاکمیت هنجارهای حقوقی

و انجام اقدامات عینی است، تا توزیع کرسی‌های نمایندگی به شکل عادلانه و منطبق با معیارهای بین‌المللی و جهانی صورت گیرد. از آنجا که نظام انتخاباتی افغانستان در گذشته دچار نقص‌ها و کاستی‌های متعددی از جمله در زمینه حوزه‌بندی بوده، لازم است که این کاستی‌ها در قانون جدید انتخابات برطرف گردد. کاستی‌هایی که خود منشأ بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های متعدد در عرصه توزیع کرسی نمایندگی بوده و این‌گونه تبعیض‌ها؛ به‌ویژه در حقوق انتخاباتی برخی از گروه‌های قومی با شدت بیشتری اعمال شده‌است. نوشتار حاضر بر آن است، تا اهمیت حوزه‌بندی انواع آن و همین‌طور پیشینه حوزه‌بندی و توزیع کرسی نمایندگی را در افغانستان بررسی کند و در پایان به بایدها و نبایدهای حوزه‌بندی در افغانستان خواهد پرداخت.

### الف) مفهوم و ضرورت حوزه‌بندی:

تقسیم حوزه‌های انتخاباتی بدین معنا است که مناطق جغرافیایی خاص مرزبندی می‌شود، تا مردم به آسانی بتوانند به تعداد محدودی از نامزدهای انتخاباتی منطقه خود رأی دهند. به عبارت دیگر، به مرزبندی مناطق جغرافیایی جهت سهولت در برگزاری انتخابات، حوزه‌بندی انتخاباتی می‌گویند. این عمل صرفاً در مورد نامزدهای نمایندگی مجلس، شوراها و امثال آن یا موضوعی که در سطح محلی مطرح می‌باشد، انجام می‌گیرد. در انتخابات ریاست جمهوری یا همه‌پرسی‌ها کل کشور حوزه واحدی در نظر گرفته می‌شود و رأی‌دهندگان به موضوع یا نامزدهایی که در سطح ملی مطرح هستند، رأی می‌دهند.<sup>۱</sup>

ضرورت حوزه‌بندی از آنجا ناشی می‌شود که در کشورهای بزرگ و پرجمعیت نمی‌توان همه کشور را در انتخابات پارلمانی، شوراها و امثال آن به صورت حوزه واحدی در نظر گرفت. زیرا در کشورهای بزرگ امکان این که کل رأی‌دهندگان به همه نمایندگان رأی دهند، وجود ندارد. از طرفی هر رأی‌دهنده باید از خصوصیات اخلاقی و سیاسی نامزدهای انتخاباتی اطلاعات لازم را داشته باشد و با علم و اطلاع کافی رأی دهد<sup>۲</sup> که این کار بدون حوزه‌بندی عملاً امکان‌پذیر نیست، زیرا تعداد داوطلبان نمایندگی در سطح کشور آنقدر زیاد هست که شناخت آنها برای مردم امری دشوار و دست‌نیافتنی است. وانگهی تقسیم کشور به حوزه‌های انتخاباتی باعث می‌شود که بین رأی‌دهندگان و انتخاب‌شوندگان، امکان برقراری رابطه از راه نزدیک و چهره‌به‌چهره فراهم گردد. در مقابل، نمایندگان نیز می‌توانند از مشکلات و مسایل حوزه انتخابیه خود از نزدیک به آسانی اطلاع یابند و راه کارهایی را برای حل آنها در چارچوب اختیارات خود ارائه کنند. تمامی این هدف‌ها در صورتی قابل دسترسی است که حوزه‌بندی صورت گیرد.

### ب) انواع تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی:

همان‌گونه که قبل از این اشاره شد، در بیش‌تر کشورها در انتخاباتی نظیر ریاست‌جمهوری و همه‌پرسی‌ها، کل کشور به عنوان حوزه واحدی در نظر گرفته می‌شود و رأی‌دهندگان به نامزدها و موضوعاتی که در سطح ملی مطرح هستند، رأی می‌دهند. در انتخاباتی مانند انتخابات پارلمان نمایندگی چه در سطح ملی و چه برای انتخاب نمایندگان شورای شهرها و محلی، نمی‌توان همه کشور را یک حوزه انتخاباتی تصور کرد و در نظر گرفت.<sup>۳</sup> در انتخابات پارلمانی این شیوه در کشورهای بزرگ قابلیت اجرایی ندارد. زیرا این که هر شهروند بخواهد همه نامزدهای انتخاباتی را در نظر بگیرد و از میان آن‌ها به تعداد کرسی نمایندگی افرادی را انتخاب کند و به آنان رأی دهند کاری بسیار دشوار خواهد بود. البته این شیوه در کشورهای بسیار کوچک و کم‌جمعیت قابلیت اجرایی دارد و در نتیجه تمام کشور حوزه واحدی به حساب خواهد آمد و از این روش به نام کشور حوزه‌ای یاد می‌شود.<sup>۴</sup> در این شیوه دیگر نیازی به تقسیم‌بندی نیست و کل کشور، حوزه واحدی به حساب می‌آید.

به‌هرحال، در کشورهای بزرگ و پرجمعیت، دو شیوه تقسیم‌بندی تاکنون به کار گرفته شده‌است که یکی متروک شده‌است و دیگری رایج می‌باشد.

#### ۱- تقسیم‌بندی بر اساس طبقات اجتماعی:

در این شیوه، حوزه‌ها بر اساس طبقات اجتماعی، تقسیم و درصد مشخصی از کرسی‌ها به هر طبقه از اصناف، گروه‌ها و طبقات اجتماعی اختصاص می‌یابد. طرفداران انتخابات صنفی و طبقات اجتماعی استدلال می‌کنند جوامع امروزی بر اساس تقسیم کار دسته‌بندی می‌شوند و هر یک از طبقات، مصالح خاص خود را دارند و برای این که از این منافع در پارلمان دفاع شود، باید انتخابات صنفی برگزار شود و اشخاصی که با طبقه و صنف معینی در ارتباط هستند، نمایندگان خود را انتخاب کنند. به‌علاوه انتخابات صنفی باعث می‌شود که اشخاص مطلع و با تجربه و متخصص در رشته خاص به پارلمان راه یابند.<sup>۵</sup> مثلاً در انگلستان تا سال (۱۹۴۸ م) از این شیوه استفاده می‌شد. بدین صورت که انتخابات در سه حوزه اشراف، روستا و دانشگاه‌ها انجام می‌شد و درصد خاصی از کرسی‌ها به هر طبقه اختصاص می‌یافت.<sup>۶</sup> دشواری‌های این شیوه؛ از جمله رأی مضاعف و تنش و درگیری‌های طبقاتی موجب شد که شیوه مزبور منسوخ و به فراموشی سپرده شود. و از طرفی دیگر به‌شدت از جمعیت روستاها کاسته شد و روستاها اهمیت خود را از دست دادند و شهرها جایگزین آن شدند.

غالب علمای حقوق با انتخابات صنفی مخالفند و انتقاداتی را بر آن وارد می‌دانند، از جمله

این که انتخابات صنفی با اصل حاکمیت ملی مابینت دارد و پارلمان صنفی، پارلمان ملت نیست، زیرا تصمیمات طبق دستور اتحادیه‌ها گرفته می‌شود و وکلای صنفی آزادی و استقلال ندارند. هم‌چنین به حسب تعداد نفوس اصناف، کرسی نماینده‌گی توزیع گردد، بعضی از صنف‌ها بیشترین نمایندگان را در پارلمان خواهند داشت. از طرف دیگر در پارلمان صنفی، مصالح کشور فراموش می‌گردد و به جای آن منافع صنفی و طبقات اجتماعی پررنگ می‌شود و به وحدت ملی و آرامش عمومی لطمه وارد می‌آید.<sup>۷</sup>

## ۲ - تقسیم‌بندی جغرافیایی

با توجه به نقص و معایب انتخابات و حوزه‌بندی بر اساس صنف و طبقات اجتماعی، انتخابات عمومی و تقسیم‌بندی جغرافیایی در جهان رایج گردید. متداول‌ترین شکل تقسیم‌بندی در سطح جهانی، اکنون این تقسیم‌بندی است. در این شیوه مناطق جغرافیایی به‌عنوان حوزه‌های انتخاباتی مرزبندی می‌شوند و به هر حوزه انتخاباتی میزان معینی از کرسی‌های نماینده‌گی اختصاص می‌یابد و به رقابت گذاشته می‌شوند. در این روش، دو نوع تقسیم‌بندی مرسوم و رایج است.

### ۲-۱. حوزه تک‌کرسی

تقسیم حوزه‌ها در این نظام انتخاباتی، به گونه‌ای صورت می‌گیرد که در هر حوزه تنها یک کرسی به رقابت گذاشته شود. در این شیوه حوزه‌ها بسیار کوچک هستند و معمولاً به تعداد کرسی‌های نماینده‌گی حوزه انتخاباتی وجود دارد. به‌عنوان مثال، اگر پارلمان دارای دوصد کرسی نماینده‌گی باشد، در برابر آن دوصد حوزه انتخاباتی، ایجاد و مرزبندی می‌شود. مهم‌ترین برتری و امتیاز این نوع حوزه‌بندی انتخاباتی آن است که به‌دلیل کوچکی حوزه‌ها، رأی‌دهندگان با خصوصیات سیاسی و اخلاقی نامزدها بیش‌تر آشنا می‌گردند و از طرح و برنامه‌های آنان از نزدیک آگاه می‌شوند و در نهایت مردم با شناخت بیش‌تری نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند. بعد از انتخاب و گزینش، نمایندگان می‌توانند به آسانی و با صرف کم‌ترین زمان ممکن نسبت به مسایل و مشکلات حوزه انتخابیه خود اشراف داشته و به‌صورت منظم از آن‌جا بازدید کنند و از طرف دیگر، رفتار سیاسی نماینده پس از انتخاب، توسط مردم به‌نحو مطلوب‌تری قابل نظارت و بررسی است.

ویژگی این نوع حوزه‌بندی آن است، که به‌جای احزاب و گروه‌های اجتماعی مؤثر در زندگی سیاسی، شخصیت‌های با نفوذ در هر منطقه، نقش مهمی در انتخابات ایفا می‌کنند.<sup>۸</sup> در نتیجه، در این نظام انتخاباتی، احزاب، بازیگر نقش اول در عرصه رقابت انتخاباتی نخواهند بود. شخصیت‌های

با نفوذ محلی و بومی است که می‌توانند روند انتخابات را تحت تأثیر قرار دهند. چون وقتی یک کرسی به رقابت گذاشته شود طبیعی است که افراد معروف و نامدار؛ محور رقابت‌های انتخاباتی قرار می‌گیرند و بر سر زبان‌ها خواهند بود و فضای انتخاباتی به گونه‌ای خواهد بود که دیگر افراد کمتر مطرح می‌شوند.

## ۲-۲. حوزه‌های چند کرسی

در این نظام انتخاباتی، چند کرسی نماینده‌گی در یک حوزه انتخاباتی به رقابت گذاشته می‌شود و طبعاً تعداد زیادی از نامزدهای انتخاباتی به رقابت می‌پردازند. بر خلاف حوزه‌های تک کرسی، این حوزه‌ها به اندازه‌ای گسترده هستند که در نهایت در هر حوزه، چند نفر نماینده، گزینش و راهی پارلمان یا شوراها می‌شوند.

طبیعی است در این نظام انتخاباتی و حوزه‌بندی، به دلیل گستردگی حوزه‌های انتخابیه و کثرت نامزدهای انتخاباتی، مردم از منش و روش سیاسی و خصوصیات اخلاقی آنان اطلاع کم‌تری خواهند داشت و سرانجام با شناخت کم‌تری به گزینش نامزدهای انتخاباتی می‌پردازند. همین‌طور به دلیل گسترده‌گی حوزه‌ها، نمایندگان کم‌تری می‌توانند از نزدیک، با مشکلات و مسایل حوزه انتخابیه خود آشنا گردند و در صدد حل آن‌ها برآیند. وانگهی رفتار سیاسی آنان در امر نمایندگی و کارویژه‌های آن به آسانی برای مردم قابل نظارت و بررسی نیست. چون قلمرو حوزه انتخابیه گسترده است و امکان تماس مستقیم و مداوم وجود ندارد.

در این شیوه، در کشورهای پیشرفته، احزاب و گروه‌های اجتماعی مؤثر در زندگی سیاسی، بازیگران اصلی صحنه انتخابات هستند و بیش‌تر با ارایه فهرست‌های از پیش تعیین شده با هم به رقابت می‌پردازند. اصولاً در کشورهای غربی، زندگی و رقابت سیاسی بدون حزب معنا و مفهوم ندارد و شانس برنده‌شدن افراد و نامزدهای مستقل بسیار پایین است.

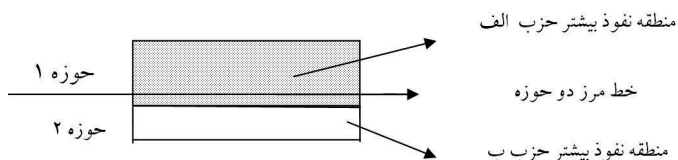
## ج) تأثیر تقسیم‌بندی حوزه‌ها بر نتیجه انتخابات

هم‌زمان با پیدایش نظریه دموکراسی، پدیده انتخابات نیز به وجود آمد و انتخابات، ابزاری برای تحقق دموکراسی و حاکمیت مردم تلقی شد. طولی نکشید، که بسیاری از اقتدارگرایان که در گذشته با استبداد و دیکتاتوری، قدرت را قبضه می‌کردند، این بار با پوشش دموکراسی و تقلب در فرایند انتخابات، قدرت سیاسی را در اختیار گرفتند. احتمال تقلب و دستکاری به نفع گروه یا فرد خاص، در هر مرحله از فرایند انتخابات؛ از جمله مرحله حوزه‌بندی ممکن است رخ دهد. از این‌رو، چگونگی تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی اهمیت زیادی دارد و از موضوعاتی است که احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی بر سر آن چالش دارند. بسیاری از کارگزاران قدرت در

سال‌های زمام‌داری خویش می‌کوشند به گونه‌ای به تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی پردازند که احزاب و جناح‌های مورد علاقه آن‌ها در انتخابات، بهره‌برداری سیاسی لازم را انجام دهند<sup>۱</sup> و نتیجه انتخابات را به نفع خود رقم زنند. برای درک بهتر این نوع دست‌کاری در فرآیند انتخابات، به نمونه‌های فرضی و عینی اشاره می‌شود:

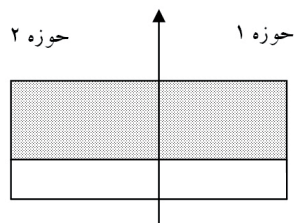
### ۱- نمونه فرضی

برای آن که اثرات چگونگی تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی بر نتایج انتخابات ملموس‌تر گردد، در شکل زیر اثر متفاوت دو شیوه حوزه‌بندی در یک حوزه انتخاباتی نشان داده شده است. در مثال موردنظر حوزه را می‌توان به دو صورت افقی و عمودی تقسیم‌بندی کرد و فرض ما بر این است که نظام انتخاباتی، اکثریتی است.



تقسیم‌بندی افقی

در صورتی که تقسیم‌بندی افقی صورت گیرد، (شکل اول) در نظام اکثریت مطلق، حوزه ۱، یک نماینده از حزب «الف» خواهد داشت و حوزه ۲، یک نماینده از حزب «ب». در صورتی که این تقسیم‌بندی به صورت عمودی انجام گیرد، (شکل دوم) نتیجه انتخابات به کلی تغییر خواهد کرد و هر دو نماینده از حزب «الف» انتخاب خواهند شد.<sup>۱۰</sup>



تقسیم‌بندی عمودی  
 به دلیل اکثریت حزب «الف» در هر  
 دو حوزه، هر دو نماینده از حزب  
 الف انتخاب خواهد شد.

## ۲- نمونه‌های عینی

با مطالعه تاریخ انتخابات به این نتیجه می‌رسیم دولت‌مردانی بوده‌اند که با دست‌کاری در تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخابیه، نتیجه انتخابات را تحت تأثیر قرار داده‌اند و تعداد آن‌ها هم کم نبوده‌است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌گردد.

### ۱-۲. نمونه‌های عینی خارجی

در سال (۱۹۹۹م) در ایالات متحده، دموکرات‌ها توانستند با دست‌بردن در تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخابیه - با وجود آن که تعداد آراءشان با جمهوری خواهان برابر بود- سه کرسی بیش از جمهوری خواهان به خود اختصاص دهند. یا در نمونه دیگری در سال (۱۹۸۲ م) برای حمایت از دموکرات‌ها در کالیفرنیا حوزه‌ای با ۳۸۵ ضلع طراحی شد. در یک مورد دیگر، هنگامی که ژنرال دوگل در کشور فرانسه به قدرت رسید، وی از قدرت روزافزون کمونیست‌ها هراسان بود، از این رو، به فرمان‌داران دستور داد تا در تقسیم‌بندی حوزه‌ها به گونه‌ای بازنگری کنند که حزب کمونیست بیش‌ترین زیان را متحمل شود و همین‌گونه نیز شد. در این تقسیم‌بندی مناطق حاشیه‌نشین شهر لیون فرانسه که محل فعالیت کمونیست‌ها بود، به شکل جغرافیایی بسیار غیرعادی، چندپاره شد و به قسمت‌های کوچک‌تر تقسیم شد و این بخش‌های کوچک با دیگر مناطق شهری در یک حوزه قرار گرفتند. در نهایت کمونیست‌ها از اکثریت افتادند.<sup>۱۱</sup>



## ۲-۲. نمونه‌های عینی داخلی

در اولین قانون انتخابات افغانستان (مصوب ۱۳۴۳) برای انتخاب اعضای ولسی جرگه، هر ولسوالی یک حوزه انتخاباتی شمرده شد و برای هر حوزه یک نماینده در نظر گرفته شده انتخاب گردید. و برای انتخاب اعضای انتخابی مشرانو جرگه هر ولایت یک حوزه انتخاباتی تعیین شد.<sup>۱۲</sup> از طرفی در ساختار ولسوالی‌ها تغییراتی به وجود آمد که قدرت رأی و انتخاب یک بخش از مردم از چهل درصد به هشتاد درصد افزایش یافت و جمعی دیگر از بیست و پنج درصد به پنج درصد کاهش یافت. از همین زمان بود که در کنار ولسوالی‌هایی که جمعیت آن‌ها از دویصد هزار نفر فراتر می‌رفت، ولسوالی‌هایی دیده می‌شد که به سختی جمعیت آن به ده هزار نفر می‌رسید.<sup>۱۳</sup> بر اساس نوشته برخی از نویسندگان: «مناطق قوم خاص به مراکز اداری انباشته از ولسوالی و علاقه‌داری و ولایت‌ها در آمد؛ از یک محدوده جغرافیایی بسیار کوچک، چندین ولسوالی و علاقه‌داری سر بر آورد و از هر ولسوالی، یک نفر نماینده راهی پارلمان گردید. این در حالی بود که از دیگر مناطق قومی، هر واحد اداری آن کم‌تر از یک صد هزار نفر را در خود جای نداده بود.»<sup>۱۴</sup>

متأسفانه این وضعیت هنوز در افغانستان ادامه دارد که لازم است تقسیمات اداری، نظام انتخاباتی و از جمله نحوه تقسیم حوزه‌های انتخاباتی، طی یک برنامه راهبردی و سیاست‌گذاری کلان، اصلاح گردد. زیرا عدالت اجتماعی و تساوی در برابر قانون این اقتضا را دارد که تقسیمات اداری و نظام انتخاباتی در افغانستان اصلاح گردد.

همان‌طوری که ملاحظه شد حوزه‌های انتخاباتی در افغانستان به گونه‌ای در نظر گرفته شده بود که نمایندگان قوم خاص بیش‌ترین کرسی‌های پارلمانی را تصاحب کرده بودند به علاوه آن‌که دیگر مراکز قدرت نیز تحت سلطه همان قوم قرار داشت. در گذشته‌های دور و نزدیک تاریخ معاصر افغانستان و حتی دوران بعد از «اجلاس بن» و تصویب قانون اساسی، از قدرت برابری رأی - که از لوازم دموکراسی و انتخابات عادلانه است - خبری نیست که در ادامه نوشتار بیش‌تر روشن خواهد شد.

## د) پیشینه تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی در افغانستان

با بررسی پیشینه تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی در افغانستان می‌توان به معایب، کاستی‌ها و ناعادلانه بودن آن آگاهی یافت و سپس راه کارهایی را در جهت رفع آن کاستی‌ها و بی‌عدالتی‌ها ارائه نمود. تاریخ سیاسی گذشته افغانستان به خوبی می‌تواند شهادت دهد که با وجود نظام انتخاباتی و از جمله نحوه تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی ناعادلانه و مغایر با حقوق شهروندی، در عرصه حق تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی، چه ظلم و اجحاف بزرگی بر برخی از اقوام و اقلیت‌های

دینی و قومی روا داشته شده است. متأسفانه تاکنون این وضعیت به صورت جدی تغییر نیافته و شاید یکی از عوامل آن، رویکرد قومی به مسایل کشور باشد، تا رهیافت ملی و کشوری. همان گونه که در گذشته، تسلط گفتمان استبدادی و قوم‌مداری راه هر گونه اصلاحات و تغییرات را در عرصه سیاسی، از جمله انتخابات مسدود ساخت. متأسفانه اثرات و رسوبات این نوع گفتمان هنوز در لایه‌های مختلف جامعه سیاسی و مراکز قدرت در افغانستان وجود دارد، و به نظر نمی‌رسد به زودی بر طرف گردد. به هر حال؛ نشانه‌هایی از این رویکرد در نحوه تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخابیه در گذشته به خوبی مشهود است که در ذیل به آن اشاره خواهد شد.

اولین قانون انتخابات در سال ۱۳۴۳ به تصویب رسید. بر اساس این قانون، هر ولسوالی یک حوزه انتخاباتی برای ولسی جرگه شمرده می‌شد و از هر حوزه انتخاباتی (ولسوالی) یک نفر به عنوان نماینده انتخاب می‌گردید. برای گزینش اعضای انتخابی مشرانو جرگه، هر ولایت یک حوزه انتخاباتی شناخته می‌شود. (ماده دوم و سوم قانون انتخابات ۱۳۴۳) در عین حال، ساختار ولایت‌ها و ولسوالی‌ها به گونه‌ای بود که قدرت انتخاب و رأی یک‌بخش از مردم افغانستان از چهل درصد به هشتاد درصد افزایش یافت و برعکس، قدرت رأی و انتخاب جمعی دیگر از مردم افغانستان از بیست و پنج درصد به پنج درصد کاهش یافت. از همین زمان است که در افغانستان در کنار ولسوالی‌هایی که جمعیت آن از دوصدهزار نفر فراتر می‌رود، ولسوالی‌هایی را مشاهده می‌کنیم که به سختی جمعیت آن از ده‌هزار نفر فراتر می‌رود.<sup>۱۵</sup>

در انتخابات سال ۱۹۶۵م تعیین دقیق حوزه‌های انتخاباتی بر معیار دقیق نفوس به شکل یک نماینده برای تعداد معینی از رأی‌دهندگان امکان نداشت، هر چند نزدیک شدن به این هدف با استفاده از احصائیه‌های موجود غیر ممکن بود. اما هیأت‌ها سهل‌انگاری نمودند و به جای تلاش و کوشش در راستای این معیار، مانند سابق برای هر ولسوالی، یک وکیل تعیین کردند. تنها در مورد شهر کابل، قندهار و هرات، معیار نفوس به صورت ناقص در نظر گرفته شد و برای شهر کابل، پنج وکیل و برای هر یک از شهرهای قندهار و هرات، دو وکیل تعیین گردید. چشم‌پوشی از معیار نفوس در تعیین تعداد و کلای ملت از جمله کاستی‌های بزرگ این دوره بود.<sup>۱۶</sup>

در انتخابات ولسی جرگه سال ۱۹۶۹م از آن‌جا که قانون جدید انتخابات - که در آن برخی از نقص‌های قانون سابق اصلاح شده بود - به علت اختلاف راجع به تعداد و کلای شهرها، در کمیسیون مشترک در ولسی جرگه متوقف مانده بود، انتخابات بر مبنای قانون انتخابات سابق برگزار شد<sup>۱۷</sup> و در این دوره نیز معیار نفوس در تعداد نمایندگان حوزه‌های انتخابیه رعایت نگردید.

در لویه جرگه اضطراری بر حسب دستورالعمل انتخاباتی، دو اصل نفوس و واحد اداری معیار انتخاب نمایندگان قرار گرفته بود. ولی در لویه جرگه قانون اساسی، معیار واحدهای اداری بر معیار

نفوس غالب بود و سر انجام ترکیب دو لویه جرگه از لحاظ قومی، کاملاً متفاوت بود. به عنوان مثال در لویه جرگه اضطراری پشتون‌ها به سختی می‌توانستند یک سوم جمعیت نمایندگان را تشکیل دهند. اما در لویه جرگه قانون اساسی پشتون‌ها توانستند تقریباً نصف کرسی‌های لویه جرگه را از آن خود کنند.<sup>۱۸</sup> به همین دلیل، توزیع کرسی‌های نمایندگان نسبت به نفوس ولسوالی‌ها در لویه جرگه اضطراری نسبتاً عادلانه بود، اما در لویه جرگه قانون اساسی که با کمال تأسف عمداً و یا سهواً طرح انتخابات آن به صورت ولایتی انجام شد، معیار جمعیت حوزه‌های انتخابیه نادیده گرفته شد و در نتیجه ولسوالی‌هایی که دارای نفوس زیادتر بودند، متضرر شده و حق آنان ضایع گردید.<sup>۱۹</sup> جدول زیر در این زمینه قابل توجه است.<sup>۲۰</sup>

ردیف	ولایت	ولسوالی	نفوس	تعداد نمایندگان
۱	ننگرهار	گوشته	۱۴۰۰	۱
۲	ننگرهار	سرخرود	۱۱۰۰۰۰	حد اکثر دو نماینده
۳	پکتیا	متاخان	۲۰۰۰۰	۲
۴	پکتیا	سروبی	۱۰۰۰۰	۲
۵	قندوز	امام صاحب	۱۸۳۰۰۰	۱
۶	قندوز	چهار دره	۶۱۰۰۰	۲
۷	غزنی	خوگیانی	۱۷۰۰۰	۱
۸	غزنی	قره باغ	۱۰۹۰۰۰	۱
۹	غزنی	جاغوری	۱۴۲۰۰۰	۱
۱۰	غزنی	ده یک	۳۰۰۰۰	۱
۱۱	ارزگان	دایکندی	۱۵۳۰۰۰	۲
۱۲	ارزگان	ارزگان	۵۷۰۰۰	۲

منبع: کتاب روند انتخابات لویه جرگه

در مورد انتخابات ولسی جرگه نیز به دلیل نبودن آمار دقیق می‌توان گفت حقوق مناطق

پر جمعیت قطعاً ضایع شده و نمایندگان کم‌تری برای آن در نظر گرفته شده است. از طرفی در مورد اعضای انتخابی (غیر مستقیم) مشرانو جرگه، در قانون اساسی از هر ولایت، یک نفر نماینده به انتخاب شورای ولایت و از هر ولسوالی، یک نماینده به انتخاب اعضای شورای ولسوالی معین شده است.<sup>۲۱</sup> که معیار جمعیت، تناسب نفوس و برابری قدرت رأی در آن لحاظ نشده است، بلکه همانند گذشته، معیار ولایت و ولسوالی در قانون اساسی گنجانده شده است، که خلاف عدالت، برابری قدرت رأی و حقوق انتخاباتی شهروندان افغانستانی است. این در حالی است که دوسوم مشرانو جرگه را اعضای انتخابی تشکیل می‌دهد. متأسفانه این نقص بزرگ - در امر توزیع کرسی نمایندگی و تقسیم حوزه انتخابیه در بخش مشرانو جرگه - در خود قانون اساسی وجود دارد. طبعاً نمایندگان انتخابی مشرانو جرگه بر همین اساس به مشرانو جرگه راه یافته‌اند، زیرا ساختار ناعادلانه ولایت‌ها و ولسوالی‌ها از زاویه تعداد نفوس هم‌چنان دست‌نخورده باقی مانده است و در نتیجه مناطقی که تعداد ولایت و ولسوالی‌های آن بیش‌تر باشد، تعداد نمایندگان بیش‌تری را خواهند داشت.

آنچه ملاحظه شد مربوط به پیشینه تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی در افغانستان بود که در گذشته حقوق انتخاباتی و سیاسی برخی اقلیت‌ها را به چالش کشیده بود. اکنون باید دید چه راه کارهای حقوقی جهت برون‌رفت از این تقسیم‌بندی ناعادلانه وجود دارد و بایسته‌های حوزه‌بندی انتخاباتی که باید در افغانستان کدامند؟

### ه) بایسته‌های تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی

برای برقراری عدالت اجتماعی در امر انتخابات و رفع تبعیض‌ها در موضوع تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی و توزیع عادلانه کرسی‌های نمایندگی، باید راهبرد قانونی و اجرایی گسترده‌ای از سوی حکومت (قوة مقننه و مجریه) اتخاذ شود و جزء اولویت کاری قرار گیرد، زیرا دولت بر طبق قانون اساسی به ایجاد یک جامعه مرفه و مرفه بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت از حقوق بشر، تحقق دموکراسی و تأمین برابری بین همه اقوام و قبایل مکلف شده است.<sup>۲۲</sup> یکی از عرصه‌های مهم تحقق ارزش‌های مزبور، موضوع اختصاص کرسی‌های نمایندگی به شیوه عادلانه برای حوزه‌های انتخابیه است. از طرفی؛ در ارتباط با همین موضوع در قانون اساسی آمده است: «در قانون انتخابات باید تدابیری اتخاذ گردد که نظام انتخاباتی، نمایندگی عمومی و عادلانه را برای تمام مردم کشور تأمین نماید...»<sup>۲۳</sup> نظام انتخاباتی که کارویژه آن، تبدیل رأی به کرسی است، باید به گونه‌ای باشد که پارلمان، شوراها و شاروالی‌ها تجلی حاکمیت ملی و مردم باشد؛ نه آن‌که بر اثر حوزه‌بندی ناعادلانه و توزیع کرسی نمایندگی در نهادهای حکومتی مزبور

تبعیض آمیز باشد و در انحصار قوم خاص یا گروه خاصی قرار گیرد. از این رو، در ادامه نوشتار از هنجارها و بایسته‌های حقوقی بحث خواهد شد که اجرایی شدن آن‌ها به تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخابیه و اختصاص کرسی نمایندگی به آن‌ها؛ به صورت عادلانه می‌تواند کمک نماید. حاکمیت این هنجارها از دیدگاه حقوق اساسی کلاسیک و نوین، جزء ضرورت‌های اولیه تحقق حقوق انتخاباتی شهروندان یک کشور می‌باشد که متأسفانه در نظام انتخاباتی گذشته و حال افغانستان رعایت نشده است. به هر حال؛ بایسته‌های حوزه‌بندی به قرار ذیل می‌باشد:

### ۱- رابطه جمعیت حوزه‌های انتخابی و کرسی‌های نمایندگی

تناسب بین شمار نمایندگان و جمعیت رأی‌دهنده از مهم‌ترین بخش‌های حوزه‌بندی در انتخابات محسوب می‌شود. ایجاد تناسب میان کرسی‌های نمایندگی و جمعیت هر حوزه انتخاباتی می‌تواند پارلمان را آئینه تمام‌نمای اراده عمومی شهروندان یا حداقل نزدیک به تصویر اراده عام جلوه دهد. حاکمیت ملی در صورتی در پارلمان و تصمیم‌های آن، به صورت واقعی تجلی خواهد کرد که میان جمعیت هر حوزه انتخاباتی و شمار نمایندگان آن، تناسب برقرار گردد.

به طور کلی، در همین راستا، قوانین اساسی برخی از کشورها، به شمار کرسی‌های پارلمانی اشاراتی دارند و در برخی از آن‌ها علاوه بر بیان تعداد نمایندگان، تصریح می‌شود که چه تعداد نماینده منتخب از سوی چه مقدار جمعیت باشد. به عنوان نمونه در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سابق مصوب (۱۹۳۶م) در خصوص شوراهای اتحاد جماهیر شوروی مقرر کرده بود: «اعضای شورای اتحاد، توسط شهروندان اتحاد جماهیر شوروی انتخاب می‌شوند و هر سی صد هزار نفر یک نماینده انتخاب خواهند کرد.»<sup>۲۴</sup> یا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «عده نمایندگان مجلس شورای اسلامی دوصد و هفتاد نفر است و پس از هر ده سال در صورت زیاده شدن جمعیت، از هر حوزه انتخابی به نسبت هر یک صد هزار نفر، یک نفر نماینده اضافه می‌شود.»

برخی از قوانین اساسی نسبت به این موضوع ساکتند یا چنین تکلیفی را به عهده قوانین ارگانیک و انتخاباتی واگذار می‌نمایند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، تعداد اعضای ولسی جرگه به تناسب نفوس ۲۵۰ نفر اعلان شده است. سپس رعایت تناسب میان تعداد نمایندگان و جمعیت هر حوزه را به قانون انتخابات محول نموده است.<sup>۲۵</sup> از این رو، در گام نخست، مبنای توزیع کرسی نمایندگی در قانون انتخابات جدید، باید میزان نفوس هر حوزه انتخابیه باشد، نه ولایت‌ها و ولسوالی‌ها؛ چنان که در دوره حکومت ظاهرشاهی معیار دوم حاکم بوده است که به نمونه‌های آن قبلاً اشاره شد.

از طرفی مقتضیات عدالت اجتماعی، دموکراسی و برابری میان شهروندان آن است که شمار نمایندگان و توزیع آنان، در صورت دگرگونی‌های جمعیت، تغییر کند. در غیر این صورت نوعی بی‌عدالتی و نابرابری در حقوق انتخاباتی شهروندان اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. که این مغایر با تساوی در برابر قانون، دموکراسی و سایر ارزش‌های مندرج در قانون اساسی خواهد بود.

در ارتباط با اعضای انتخابی (غیر مستقیم) مشرانو جرگه متأسفانه برای تعداد نمایندگان، معیار ولایت و ولسوالی، در متن قانون اساسی درج شده و همانند گذشته معیار نفوس در نظر گرفته نشده است. در قانون اساسی از میان اعضای شورای ولایتی و ولسوالی، هر کدام یک نفر به انتخاب خود آنان راهی مشرانو جرگه خواهد شد.<sup>۲۶</sup> در این وضعیت، بر فرض که یک ولایت سی صد هزار نفر جمعیت داشته باشد، یک نماینده خواهد داشت و ولایتی نیز که پنج صد هزار نفر جمعیت داشته باشد، یک نماینده خواهد داشت و در مورد ولسوالی‌ها نیز قضیه همین گونه خواهد بود. زیرا ساختار ولایت‌ها و ولسوالی‌ها بر اساس جمعیت نیست و در آینده نزدیک نیز اصلاح نخواهد شد. هر گونه معیاری که برای ولایت و ولسوالی شدن در قانون تقسیمات اداری در آینده تصویب گردد، مشمول ولایت‌ها و ولسوالی‌های فعلی نخواهد شد. چون قانون عطف به ماسبق نخواهد شد، مگر آن که از سوی خود پارلمان به صورت استثنایی این کار صورت گیرد که توافق بر این امر در پارلمان، امری بعید و دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد. در این جا انسان به یاد شعر معروف می‌افتد: «سنگ اول گر نهد معمار کج - تا ثریا می‌رود دیوار کج.» از یک طرف، در گذشته، ساختار اداری کشور ظالمانه و تبعیض‌آمیز بوده است و از سوی دیگر، قانون اساسی تعداد نمایندگان انتخابی مشرانو جرگه را بر اساس ولایت و ولسوالی معرفی نموده است. متأسفانه بنیان این ساختار تبعیض‌آمیز در زمان حکومت ظاهرشاهی گذاشته شد که از آن به عنوان دموکراتیک‌ترین حکومت تاریخ افغانستان - تا قبل از اجلاس بن - یاد می‌شود. به هر حال، اگر اعضای پارلمان معتقد به دموکراسی و عدالت اجتماعی‌اند، باید قانون جدید تقسیمات اداری کشور را عطف به ماسبق نمایند؛ تا ساختار اداری کشور به طور عادلانه و برابر ایجاد گردد و اصلاحات جدی روی ساختار اداری قبلی انجام گیرد. در غیر این صورت، حقوق مردم مناطق پر جمعیت - با ولایت و ولسوالی‌های کم‌تر - در زمینه خدمات اداری، رفاهی بهداشتی، مالی و غیره و از جمله تعداد نمایندگان مشرانو جرگه پامال خواهد شد، که مغایر با ارزش‌های مندرج در قانون اساسی و حقوق شهروندی است.

به هر حال، معیار ولایت و ولسوالی برای تعداد نمایندگان انتخابی مشرانو جرگه بدون در نظر گرفتن جمعیت و نفوس مناطق جغرافیایی با عدالت اجتماعی، ارزش‌های مندرج قانون اساسی و حقوق شهروندی مغایر است که متأسفانه این نقض در خود قانون اساسی وجود دارد. حداقل حاکمیت معیار واحد بر تمامی مناطق کشور، برای ولایت و ولسوالی شدن، می‌تواند تا حدی

نابرابری‌های تعداد نمایندگان مناطق را کاهش دهد و آن را متناسب با جمعیت سازد که این امر نیز به دلیل گرایش‌های شدید قومی اصلاح آن در آینده نزدیک امری دست‌نیافتنی است. از این رو، درست است که در افغانستان دموکراسی پذیرفته شده است؛ اما بنا به دلایل مختلف هنوز در افغانستان پذیرفته نشده و اجرایی نخواهد شد.

## ۲. ضرورت انجام احصائیه

لازمه هر گونه استراتژی و سیاست‌گذاری کلان در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ مشخص بودن میزان جمعیت یک کشور است؛ زیرا در غیر این صورت هر گونه برنامه‌ریزی نادرست است و به نتیجه مطلوب هم منجر نخواهد شد. از جمله اصل احصائیه نفوس و مشخص بودن میزان آن در هر منطقه جغرافیایی، لازمه و پیش فرض تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی است.<sup>۲۷</sup> در کشورهای پیشرفته بعد از هر احصائیه با ملاحظات جمعیت میزان تراکم هر منطقه در حد و مرز حوزه‌ها و شمار آنان و بعضاً در تعداد نمایندگان هر حوزه طبق قانون اصلاحاتی به عمل می‌آید.

در افغانستان به دلیل نبود آمار دقیق از جمعیت مناطق مختلف ضرورت احصائیه نفوس دو چندان است و باید در اولین فرصت در دستور کار دولت قرار گرفته و اجرایی شود. آمارهای موجود به هیچ وجه علمی و دقیق نبوده و قابل اطمینان نیست، زیرا مبتنی بر حدس و گمان است. انجام احصائیه نفوس، باید دقیق و علمی باشد و سعی گردد افرادی برای انجام این کار انتخاب گردند که بابتی طرفی این کار را انجام دهند و گرایش‌های قومی، نژادی، مذهبی و منطقه‌ای را در آن دخالت ندهند و علاوه بر آن این کار با نظارت دقیق صورت پذیرد؛ زیرا احتمال دست‌کاری آمار نهایی از سوی برخی افراد و نهادها به دلایل سیاسی و قومی دور از انتظار نیست، چنان که در گذشته آمار تعداد نفوس هر قوم از مباحث بسیار جنجال برانگیز در تاریخ افغانستان بوده و هست. از دیگر نکات قابل توجه، سراسری بودن این احصائیه است، که باید تمام کشور را پوشش داده و نباید مناطق صعب‌العبور و دور دست از این اقدام محروم گردند.

## ۳. بی‌طرفی و استقلال مرجع حوزه‌بندی

مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی با بی‌طرفی کامل، در تحقق عدالت اجتماعی و رعایت حقوق انتخاباتی شهروندان نقش به‌سزایی دارد. از این رو، کارگزاران انتخاباتی نباید گرایش‌ها و ملاحظات سیاسی و قومی را در تقسیم حوزه‌ها دخالت دهند و در غیر این صورت، حقوق شهروندان و برخی از احزاب و گروه‌ها نقض خواهند شد. چنان که گفتیم زمانی که شارل دوگل در فرانسه به قدرت رسید، به خاطر هراسی که از پیروزی حزب کمونیست در برخی حوزه‌های انتخاباتی داشت،

به فرمانداران فرانسه دستور داد در تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی تجدید نظر نمایند. تقسیم‌بندی به گونه‌ای انجام شد که حزب کمونیست بیش‌ترین ضرر را نمود. مثلاً شهر لیون فرانسه که حواشی آن محل نفوذ و فعالیت حزب کمونیست بود، به شکل غیر طبیعی چندپاره شد و هر قطعه از آن به سایر مناطق شهر ملحق شد.<sup>۲۸</sup> در این مورد طبیعی است که فرمانداران استقلال و بی‌طرفی لازم را نداشتند و در نتیجه به ضرر حزب مخالف دولت، اقدام به مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی شد. احتمال این نوع حوزه‌بندی در افغانستان که مسایل قومی، نژادی و زبانی هنوز زنده است، زیاد وجود دارد که افراد که دست‌اندر کار هستند بی‌طرفی خود را حفظ نکنند و به نفع یک قوم و یا یک منطقه مرزبندی انتخاباتی را اجرایی سازند.

با توجه به این نکته، در تعدادی از کشورها نظیر بریتانیا، استرالیا، هند و زلاندونو انجام حوزه‌بندی در صلاحیت سازمانی فنی است که از قوه مجریه و مقننه مستقل می‌باشند. در آلمان کمیسیون دایمی مرکب از رئیس دفتر فدرال، یک نفر قاضی دادگاه فدرال پنج‌عضو که توسط رئیس جمهور تعیین می‌شوند، این مهم را به عهده دارند. وجود کارشناسان فنی و قضات، عامل بی‌طرفی در حوزه‌بندی است.<sup>۲۹</sup>

در افغانستان که معمولاً حوزه‌های انتخاباتی منطبق با تقسیمات اداری است، باید تلاش گردد تا در قانون انتخابات جدید، تعداد نمایندگان هر حوزه انتخابیه با میزان جمعیت آن تناسب داشته باشد. به عبارت دیگر برای مناطق پر جمعیت، تعداد بیشتری چوکی نمایندگی در نظر گرفته شود. مثلاً برای هر پنجاه هزار نفر، یک کرسی نماینده‌گی اختصاص داده شود. در عمل این کار باید با بی‌طرفی کامل و به دور از ملحوظات لسانی، قومی، منطقه‌ای و نژادی انجام گیرد. گرایش‌های شدید قومی و مذهبی و بعضاً منطقه‌ای در افغانستان همواره به عوامل نقض حقوق شهروندی در افغانستان به حساب می‌آید و در گذشته نیز فجایع زیادی را در عرصه حقوق و آزادی‌های عمومی به بار آورده است. این بار ممکن است قوم‌مداری تحت پوشش دموکراسی به نقض حقوق شهروندی از جمله حقوق انتخاباتی شهروندان افغانستانی منجر گردد و برخی مجریان انتخاباتی، مرزبندی حوزه‌بندی را به گونه‌ای انجام دهند که قوم خاصی نتواند در حوزه انتخابیه مورد نظر اکثریت آراء را به دست آورد و در نتیجه در پارلمان یا دیگر مراکز قدرت همانند شوراهای شاروالی‌ها حضور مؤثر نداشته باشد. در دموکراسی‌های غربی ممکن است در مرزبندی‌های حوزه‌های انتخاباتی منافع حزبی مدنظر قرار گیرد، اما در کشورهای چندقومی جهان سوم مثل افغانستان که هنوز وابستگی منطقه‌ای و قومی پررنگ‌تر از وابستگی‌های ملی و حزبی است، بسیار محتمل است که در مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی و اختصاص کرسی‌های نمایندگی، وابستگی قومی و مذهبی و نژادی، کارگزاران انتخاباتی را از مسیر صحیح و عادلانه منحرف سازد و در



نهایت نتیجه انتخابات را به نفع قوم یا منطقه خاص رقم زنند. از این رو، بی طرفی مجریان انتخاباتی از اهمیت زیادی برخوردار است، چون هم توان آن را دارند که انتخابات را در مسیر درست آن راهبری نمایند و هم آن را از مسیر صحیح و قانونی آن به بیراهه سوق دهند.

#### ۴. حوزه‌های ثابت و متغیر

در بسیاری از کشورها همانند سوئیس، نروژ، لوکزامبورگ و ایسلند حوزه‌های انتخاباتی ثابت بوده و براساس مرزبندی تقسیمات اداری کشور انجام می‌گیرد و با آن منطبق است. البته این شیوه نسبتاً مطمئن و غیر قابل دستکاری است، زیرا اختیار از دست حکومت و زمامداران خارج است. از آن جا که این شیوه به آسانی قابل تغییر نیست و انعطاف‌پذیری در آن وجود ندارد، معایبی نیز دارد. همیشه در بافت جمعیت به خاطر عوامل متعدد از قبیل افزایش جمعیت، مهاجرت از درون یک حوزه به حوزه دیگر، تغییراتی به وجود می‌آید، برابری نماینده در این شیوه به مرور زمان از بین می‌رود و عدالت و تناسب لازم رعایت نمی‌شود و گاهی به نفع یک حزب و ضرر دیگری خواهد بود.<sup>۳۰</sup>

به همین دلیل، در برخی دیگر کشورها، مرزبندی‌های حوزه‌بندی به طور منظم مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرند. در ایالات متحده آمریکا، قوه مقننه ایالات بعد از هر سرشماری صلاحیت دارند به تجدیدنظر در تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی بپردازند. بعد از گزارشی که رئیس‌جمهور بعد از سرشماری در خصوص تعداد نمایندگان هر ایالت به کنگره ارسال می‌دارد، قوه مقننه ایالات به تقسیم‌بندی جدید حوزه‌های انتخاباتی اقدام می‌کنند.

در افغانستان، حوزه‌های انتخاباتی طبعاً منطبق با تقسیمات اداری خواهد بود و از این جهت در اثر مهاجرت و سایر عوامل، ممکن است جمعیت حوزه‌ها افزایش و یا کاهش یابد و از طرفی، تقسیمات اداری از معیار قانونی واحد نیز در گذشته تبعیت نمی‌کرده و هم‌اکنون نیز تقسیمات اداری بسیار ناعادلانه است. با توجه به این مسایل، شورای ملی باید در قانون جدید تقسیمات اداری، اصلاحاتی را در زمینه تقسیمات اداری به وجود آورد و از طرفی؛ کمیسیون مستقل انتخابات که اجرا و نظارت بر انتخابات را به عهده دارد، باید با توجه به میزان جمعیت هر حوزه انتخابیه، برای آن کرسی نمایندگی اختصاص دهد.

#### ۵. جغرافیای حوزه انتخاباتی

مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی امروزه براساس مناطق جغرافیایی است. کوچکی و بزرگی حوزه‌های انتخاباتی و تعداد آن در یک کشور به میزان جمعیت و مساحت مناطق جغرافیایی بستگی دارد. در مجموع مساحت جغرافیایی حوزه‌های انتخاباتی در افغانستان باید دارای ویژگی ذیل

باشد:

۵-۱. شناخت رأی‌دهندگان از نامزدهای انتخاباتی؛ شاید این امر از مهم‌ترین شرایط گزینش صحیح باشد؛ زیرا بدون شناخت از خصوصیات سیاسی و اخلاقی کاندیدای انتخاباتی ممکن است رأی‌دهنده یا رأی‌ممتنع دهد یا بدون میل باطنی فردی را انتخاب کند. انتخاب کارگزاران حکومتی باید با شناخت درست و صحیح صورت گیرد؛ زیرا آنان با اساسی‌ترین مسایل زندگی سیاسی و اجتماعی مردم سروکار دارند و سرنوشت سیاسی و اجتماعی مردم را رقم می‌زنند. از این‌رو، حوزه‌های انتخاباتی باید به‌شکلی مرزبندی شود که مردم بتوانند با خصوصیات اخلاقی و سیاسی نامزدهای انتخاباتی آشنا گردند. عدم شناخت مردم از منش و روش کاندیداهای انتخاباتی ممکن است به گزینش افرادی منجر گردد که نه توان و تخصص انجام کارویژه‌های نمایندگی را داشته باشند و نه مصلحت مردم را رعایت کنند. از طرفی، احزاب نیز در افغانستان به توسعه و رشد مناسب نرسیده‌اند که با طرح و برنامه وارد انتخابات گردند، تا مردم به کاندیدای حزبی رأی دهند که دارای برنامه معین و کارشناسی شده است. وانگهی فعالیت مؤثر غالب احزاب از سطح پایتخت فراتر نمی‌رود، تا مردم با برنامه‌های ملی و محلی آنان آشنا گردند. به‌ویژه که در افغانستان حزب به مفهوم واقعی وجود ندارد و احزاب بیشتر بر محور یک فرد تشکیل می‌گردد تا براساس استراتژی خاص و برنامه مدون. از همین‌رو، مردم افغانستان احزاب را با شناسنامه فردی می‌شناسند تا بر معیار طرح، برنامه و رویکرد خاص.

بر عکس، در بسیاری از کشورهای پیشرفته مردم به لیست احزاب رأی می‌دهند؛ زیرا مردم در واقع به برنامه و طرح احزاب رأی می‌دهند تا افراد. از این‌رو، اگر حوزه انتخاباتی بزرگ باشد و تعداد نماینده‌گان آن هم زیاد باشد، خللی در انتخاب و گزینش صحیح وارد نمی‌کند. در افغانستان مردم به خصوصیات فردی افراد توجه دارند و با توجه به آن به افراد رأی می‌دهند و گرایش‌های حزبی کم‌تر در گزینش دخالت دارد و به‌جای آن در سطح کلان گرایش‌های قومی بیشتر در چگونگی انتخاب مؤثر است. اما در عین حال در سطح خردتر و محلی، باز خصوصیات فردی در انتخاب افراد مؤثر خواهد بود. از این‌رو، تقسیم‌بندی و مرزبندی‌های حوزه‌های انتخاباتی، باید به گونه‌ای باشد که مردم با شناخت لازم به گزینش افراد اقدام نمایند و در نتیجه مساحت جغرافیایی حوزه انتخاباتی نباید خیلی بزرگ باشد.

۵-۲. قابلیت دسترسی آسان مردم به صندوق اخذ رأی؛ این موضوع یکی دیگر از مسایل حوزه‌های انتخاباتی است که نباید آن را کم‌اهمیت تلقی کرد. اگر تعداد صندوق‌های حوزه انتخابیه به گونه‌ای طراحی نشده باشد که به آسانی در دسترس مردم قرار گیرد، طبعاً عده‌ای از مردم از حق رأی خود محروم خواهند شد.

این مشکل طبیعی است که در مناطق صعب‌العبور و روستایی؛ به‌ویژه مناطق مرکزی افغانستان بیشتر به چشم می‌آید. از یک طرف در این مناطق از نظر سرک و خطوط ارتباطی، حمل و نقل مشکل دارد و از طرف دیگر، مردم افغانستان در اثر فقر اقتصادی توان آن را ندارند که با پرداخت هزینه زیادی، مسافتی را طی نمایند تا به کاندیدای مورد نظر رأی دهند. طبعاً این موضوع، حقوق مردم و نامزدهایی را که در مناطق بدون صندوق، نفوذ بیش‌تری دارند با چالش جدی مواجه خواهد نمود. از این رو، دولت یا باید تعداد صندوق‌ها را افزایش دهد یا باید وسیله رفت و آمد را فراهم نماید؛ چرا که دولت در برابر حقوق شهروندی و وظیفه اثباتی نیز دارد. برعکس، این مشکل در مناطق هموار و شهرها به‌ویژه در مناطقی که واحدهای اداری بیش‌تری دارد، کم‌تر احساس می‌شود، برعکس مناطق مرکزی که با کمبود واحدهای اداری مواجه است.

### ۳-۵. مغایرت نداشتن مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی با مختصات جغرافیایی

با توجه به گرایش‌های شدید قومی و نژادی در افغانستان، ممکن است برخی از کارگزاران انتخاباتی مرزبندی حوزه‌های انتخابیه را به گونه‌ای انجام دهند که یک قوم را از برنده شدن در یک حوزه انتخابیه از اکثریت بیاندازد. دوری و نزدیکی و مختصات جغرافیایی یک حوزه انتخابیه باید معیار مرزبندی حوزه‌های انتخاباتی قرار گیرد و نباید حوزه‌بندی به شکل غیر معمول باشد که یک منطقه جغرافیایی چند پارچه و به حوزه‌های دیگر ملحق گردد. این مسأله در شوراهای ولایتی به‌ویژه شوراهای ولسوالی‌ها و محله‌ها بیش‌تر خود را نشان خواهد داد و بر نتیجه انتخابات اثرگذار خواهد بود.

### نتیجه‌گیری نهایی

تناسب میان جمعیت حوزه انتخابیه و تعداد نمایندگان از اصول و موازین اولیه حقوق انتخاباتی شهروندان و دموکراسی است. با توجه به نادیده گرفته شدن میزان جمعیت در تعداد نمایندگان حوزه‌های انتخاباتی در گذشته، لازم و ضروری است که با اصلاح قانون انتخابات و نظام انتخاباتی و حوزه‌بندی صحیح، در آینده این تبعیض و نابرابری در قدرت آراء، رفع گردد. زیرا مقتضیات عدالت اجتماعی، تساوی و برابری قدرت آراء، دموکراسی، تساوی در برابر قانون، اصلاح ساختار نظام انتخاباتی گذشته است. آیا عادلانه است که از یک حوزه انتخابیه با جمعیت سی هزار نفر، یک نماینده انتخاب گردد و در حوزه انتخابیه دیگر با جمعیت صد هزار نفر نیز یک نماینده.

بعد از اصلاح نظام انتخابات و از جمله تناسب میان جمعیت و تعداد نمایندگان هر حوزه انتخابیه -در عرصه قانون‌گذاری- اجرایی کردن آن در مرحله عمل، سخت‌تر و دشوارتر از همه خواهد بود. در هنگام اجرای انتخابات از جمله در مرحله تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی، باید اقدام‌هایی

صورت گیرد، تا در فرایند اجرای انتخابات، حقوق انتخاباتی شهروندان نقض نگردد. قبل از همه احصائیه سراسری جامع و کامل باید در دستور کار دولت قرار گیرد و در اولین فرصت عملیاتی گردد، تا تعداد نمایندگان هر حوزه انتخابیه بر معیاری که قانون بر حسب جمعیت مشخص نموده، معین شود و تناسب میان جمعیت و تعداد نمایندگان رعایت گردد. از طرفی حوزه‌بندی باید از سوی مرجع موردنظر با بی‌طرفی کامل صورت گیرد و از دخالت‌دادن معیار قومی و نژادی و غیره خودداری گردد. از طرفی، اصلاح ساختار تقسیمات اداری کشور چه در عرصه قانونی و اجرایی، با توجه به این که در اعضای انتخابی مشرانو جرگه، معیار ولایت و ولسوالی به رسمیت شناخته شده، لازم و ضروری است. وانگهی کوچک‌بودن حوزه‌های انتخاباتی به اندازه‌ای که انتخاب‌کنندگان با خصوصیات اخلاقی و منش سیاسی نامزدها آشنا گردند، لازم و ضروری است. دسترسی آسان مردم به صندوق‌های حوزه‌های انتخاباتی از دیگر ضرورت‌های عملیاتی‌شدن حقوق انتخاباتی شهروندان افغانستانی می‌باشد. این مسأله بر اجرایی‌شدن حق رأی ساکنان مناطق مرکزی و صعب‌العبور، تأثیر به‌سزایی خواهد داشت.

به‌هر حال، اجرایی‌شدن هنجارهای حقوقی پذیرفته‌شده در امر توزیع کرسی نمایندگی و تقسیم حوزه‌های انتخاباتی، مستلزم عزم و استراتژی ملی در حوزه‌های قانون‌گذاری و اجرایی است که تاکنون در عرصه قانون‌گذاری صرفاً قانون انتخابات مربوط به شوراهای ولایتی از سوی قانون‌گذاران تصویب شده‌است. در سایر ارکان قدرت، نیاز به قوانین انتخاباتی متعددی است که باید به تصویب شورای ملی برسد. در مرحله اجرا نیز وظیفه کمیسیون مستقل نظارت بر انتخابات بسیار سنگین خواهد بود که اداره و نظارت بر انتخابات را به عهده دارد.

## پی‌نوشت

۱. حجت‌الله ایوبی، اکثریت چگونه حکومت می‌کند، تهران انتشارات سروش، ۱۳۷۹، ص ۳۴.
۲. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۵، ص ۷۱۰.
۳. حجت‌الله ایوبی، پیشین، ص ۳۴.
۴. ابوالفضل قاضی، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چاپ هشتم، ۱۳۸۱، ص ۳۲۴.
۵. جلال‌الدین مدنی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی ج. ۱.ا، تهران، نشر همراه، ۱۳۸۳، چاپ دوم، ص ۱۶۸.
۶. حجت‌الله ایوبی، پیشین، ص ۳۴.
۷. جلال‌الدین مدنی، پیشین، ص ۱۶۸.
۸. همان، ص ۳۵.
۹. همان، ص ۳۷.
۱۰. حجت‌الله ایوبی، همان ص ۳۸.
۱۱. همان ص ص ۳۹، ۴۰ و ۴۱.
۱۲. ماده ۲ دوم و سوم قانون انتخابات، مصوب ۱۳۴۳.

۱۳. روند انتخابات لویه جرگه، تحقیق و تدوین مرکز تحقیقات اجتماعی کابل، انتشارات کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، (بی تا) ص ۴۶.
۱۴. عبدالحمید حقجو، ابزار تداوم سلطه انحصاری...، (بی جا، بی تا) ۱۳۷۱، ص ۲۸.
۱۵. روند انتخابات لویه جرگه، تحقیق و تدوین مرکز تحقیقات اجتماعی، انتشارات کمیسیون مستقل حقوق بشر، بی تا، بی جا، ص ۴۱.
۱۶. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، قم، انتشارات محمد وفایی، چاپ دوم ۱۳۷۴. ص ۷۲۰
۱۷. همان، ص ۷۶۰.
۱۸. روند انتخابات لویه جرگه، کمیسیون تحقیقات اجتماعی، پیشین، ص ۴۳.
۱۹. همان، ص ۲۱۶.
۲۰. آمارهای مربوط به جمعیت ولسوالی‌ها از سال‌نامه احصائیوی سال ۱۳۸۲ گرفته شده است. گرچه آمار آن دقیق نیست و اعتبار علمی لازم را ندارد، اما می‌توان با آن، آمار جمعیت ولسوالی‌ها را حدس زد و با هم مقایسه کرد. (به نقل از روند انتخابات لویه جرگه ص ۱۷۶).
۲۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، بند ۱ و ماده هشتاد و چهارم..
۲۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده ششم.
۲۳. همان، ماده هشتاد و سوم بند آخر.
۲۴. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم ۱۳۷۵، ص ۷۰۹
۲۵. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده هشتاد و سوم، بند آخر.
۲۶. همان، ماده هشتاد و چهارم
۲۷. ابوالفضل قاضی، پیشین، ص ۷۱۰.
۲۸. حجت‌الله ایوبی، پیشین، ص ۴۰ و ۴۱
۲۹. ابوالفضل قاضی، پیشین، ص ۷۱۲.
۳۰. ابوالفضل قاضی، همان، ص ۷۱۲.



# دینامیک قدرت شبکه‌های سیاسی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹

داکتر تیمور شاران<sup>۱</sup>

## مقدمه

انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ در پیچ‌های، برای تحلیل دینامیک قدرت شبکه‌های سیاسی - اقتصادی در افغانستان است. این انتخابات فرصتی را فراهم کرد که یک بار دیگر پیمان‌ها و میثاق‌ها، بین شبکه‌های سیاسی مورد مذاکره قرار گیرد. این نوشته، نزاع‌ها و درگیری‌های درون شبکه‌ای را بر اساس شکاف‌ها و سنخ‌بندی‌های هویتی در فرایند انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد. هم‌چنین این نوشته نشان می‌دهد، که چگونه شبکه‌های سیاسی - اقتصادی با تمسک به هویت‌های گروهی، به خصوص هویت قومی در نمادسازی‌ها و گفتارهای استراتژیک انتخاباتی‌شان، جلب آراء کردند. هم‌چنین نگارنده می‌کوشد چانه‌زنی‌ها، دادوستدها (روابط ارباب-رعیتی) و معاملات میان رهبران شبکه‌ای و حامیان‌شان را تحلیل و ارزیابی نماید. این تحقیق، دو شبکه کلان حریف، یعنی شبکه حامیان داکتر عبدالله عبدالله، عضو سابق جمعیت اسلامی و شبکه حامیان رییس جمهور کرزی را، مورد بررسی قرار می‌دهد. این دو کاندیدای

---

۱. استاد دانشگاه و پژوهشگر.

ریاست‌جمهوری با استفاده از روش سیاست‌ارباب-رعیتی و سیاست‌هویت‌محور در مبارزات انتخاباتی‌شان جلب حمایت کردند.

مبارزات انتخاباتی این دو کاندیدا در سال ۲۰۰۹ نمونه کاملی از کارکرد سیاست شبکه‌ای در افغانستان است. این مقاله به سه رابطه عمده سیاست شبکه‌ای در فرایند انتخابات می‌پردازد.

(۱) شبکه فردی که حول افراد قدرتمند شکل می‌گیرد.

(۲) رهبران و بزرگان قومی و قبیله‌ای.

(۳) مقامات محلی ولایات و ولسوالی‌ها.

هر یکی از نامزدهای مذکور به این ساختار شبکه‌ای، متکی بودند. این مقاله مشتمل بر تحقیق میدانی سه‌ماهه در سه ناحیه شهر کابل و بیش از ۳۰ مصاحبه با نخبگان دولتی، جامعه مدنی و احزاب سیاسی می‌باشد.

### سیاسی‌سازی هویت‌ها

بخش نخست مبتنی بر تحلیل گفتمانی است. در این مقاله تلاش شده تا با استفاده از تکنیک‌های تحلیل گفتمانی، بهره‌برداری دو کاندیدای عمده را از شکاف‌ها و گسست‌های هویتی نشان دهد. تحلیل گفتمانی سخنرانی‌ها، پوسترها و تبلیغات این دو کاندیدا، نشان می‌دهد که به چه نحوی آن‌ها از دال‌های واضح استفاده نمودند تا اقشار مشخصی در جامعه را مخاطب قرار دهند. نامزدهای مزبور، تلاش کردند مرزهای ثابتی از ساختار اجتماعی قومیت را با ساده‌سازی پیچیدگی‌های جامعه افغانستان ترسیم کنند.

تحلیل گفتمانی گفته‌ها و سخنرانی‌های این دو کاندیدا نشان می‌دهد که هر دو نامزد روایتی از بی‌عدالتی قومی منطقه‌ای را با تولید خوانش خاص و ساده‌شده از سه‌دهه جهاد و جنگ‌های داخلی ارائه دادند. تفسیر و روایت مزبور، در پیام‌ها و شعارهای آن‌ها به صورت ضمنی و صریح، در گفتارها و بازنمایی‌های آن‌ها تجلی کرده است. این روایت‌ها را می‌توان در مختصات قومی-سیاسی گفتمان نامزدها و به‌طور کلی استراتژی‌های سیاسی آن‌ها، ملاحظه نمود. تحقیق میدانی نشان می‌دهد که چگونه کاندیدها، قوم را به عنوان یک ابزار برای بسیج مردم استفاده کردند.

محور گفتارها و سخنرانی‌های رئیس‌جمهور کرزی و عبدالله عبدالله براساس هویت قومی بود و نه پالیسی‌های حکومت‌داری. به‌عنوان مثال قسمت عمده سخنرانی‌های این دو نامزد حول مسایل هویتی مانند شامل‌سازی اقوام در دولت، عدالت سیاسی و وحدت ملی می‌چرخید. بحث‌های محتوایی در ارتباط با پالیسی‌ها در مبارزات این دو نامزد کم‌مایه بود. به‌عنوان نمونه، یکی از پیشنهادات اصلی دکتر عبدالله تغییر نظام سیاسی از ریاستی به پارلمانی بود. با وجود این، در



هیچ‌یک از صحبت‌هایش وی به تفاوت میان این دو و دلایل برتری نظام پارلمانی نپرداخته‌است. در عوض، این نامزدها مسایلی را مورد بحث قرار دادند که برای منطقه و قوم خاصی مهم بود. به‌عنوان نمونه، مسایلی از قبیل تهدید طالبان، تأمین امنیت، حضور سربازان خارجی، و خط دیورند میان افغانستان و پاکستان برای پشتون‌ها مطرح نمودند. آن‌ها برای مخاطبان هزاره نیز در ارتباط با مسائلی مانند منازعه کوچی‌ها و هزاره‌ها، اعمار جاده کابل-بامیان و تبدیل دو ولسوالی پرنفوس جاغوری و بهسود به ولایت، سخن گفتند. هم‌چنین برای کسب حمایت تاجیک‌ها و ازبیک‌ها، مسایلی مانند جذب جهادی‌ها در ساختار قدرت و عدالت اجتماعی و سیاسی مطرح نمودند. در حالی که استراتژی‌های محل محور در دموکراسی‌های بزرگ معمول است، اما در افغانستان، به‌رغم شعار وحدت ملی این استراتژی‌ها بنیان روشن قومی و جنبه مناقشه‌ای داشت.

### روایت رییس‌جمهور کرزی

در گفتمان رییس‌جمهور کرزی، مرزبندی روشنی میان دوره جنگ‌های داخلی (جنگ‌های تنظیمی) با دوره بعد از سال ۲۰۰۱ که او آن را دوره اقتدار، صلح و توسعه تعریف می‌کرد، ترسیم می‌شد. در ترسیم چنین تمایزی، رییس‌جمهور کرزی، در حالی که هویت قومی خود و نقش قوم-محل‌گرایی را در شکل‌گیری اقتدار نخبگان سیاسی در افغانستان، کم‌اهمیت تلقی می‌نمود، تلاش کرد خود را به‌عنوان معمار گذر از بی‌ثباتی به ثبات، معرفی کند. این نوع شخصیت‌سازی در شعارهای انتخابی او «رأی به کرزی، رأی به ثبات» و «رأی به کرزی، رأی به رفاه و افغانستان با افتخار» و «رأی به کرزی، رأی به افغانستان و صلح» به‌روشنی نمایان بود. دال‌های عمده این گفتمان عبارت از «وحدت ملی» و «پیشرفت» بودند.

تأکید رییس‌جمهور کرزی بر مفهوم وحدت ملی که به روشنی در سخنرانی‌ها و پوستره‌هایش در گوشه و کنار شهر چندقومی کابل دیده می‌شد، به‌روشنی ضد تنظیمی بود: «کرزی نماد وحدت ملی»، «افغانستان برای همه افغان‌ها»، «راه ما راه صلح». با اشاره غیرمستقیم به گذشته جهادی داکتر عبدالله رقیب اصلی‌اش در انتخابات، رئیس‌جمهور کرزی وانمود به تفکیک، میان ظلم و ستم جنگ‌های داخلی و تلاش جهت جذب همکاری شبکه‌های عمده سیاسی در ساختار دولت، به‌عنوان پیشرفت مهم در راستای وحدت ملی، می‌نمود.

هم‌چنین او خود را به‌عنوان یک چهره ملی که در راستای فرو نشانیدن روحیه جنگی در میان نخبگان تنظیمی از طریق جذب آن‌ها در درون دولت شبکه‌ای تلاش کرده‌است، مطرح می‌ساخت. با توجه به این که وی معاملات سیاسی با بسیاری از شبکه‌های قومی-محلی داشت، خود را به‌عنوان یک چهره ملی که اختلافات گروهی را از میان برده‌است، مطرح کرد. رییس‌جمهور کرزی،

در گفتمان انتخاباتی‌اش با تضاد صلح در برابر جنگ، ثبات در برابر جنگ گروهی را برجسته کرد. چنین بازنمایی علنی، تمایز روشنی میان حکومت و گروه‌های مخالف ترسیم کرده و در جریان مناظره زنده تلویزیونی میان سه کاندید عمده قبل از انتخابات اعلام نمود:

«هفت‌سال قبل زمانی که من قدرت را در اختیار گرفتم، این کشور ویران شده بود، هیچ حکومت و بوروکراسی‌ای وجود نداشت. تنظیم‌ها با هم دیگر جنگ کردند و همه چیز را خراب کردند. به این کشور نگاه کنید، آزاد شده و پیشرفت نموده است. ما باید آن را نگه داریم. ما باید این پیشرفت، وحدت ملی، نابودی جنگ و سلاح، و از میان بردن جنگ‌های گروهی را جهت دستیابی به صلح و وحدت برای همه افغان‌ها، حفظ نماییم.»

روایت کرزی بر هیچ گزینه‌ای جهت اثبات ادعایش نسبت به وحدت ملی استوار نیست. او اتحاد با شبکه‌های قومی-قبیله‌ای را به‌عنوان سندی برای ائتلاف‌سازی دموکراتیک تلقی می‌کند. برای او دموکراسی و وحدت ملی جایگزین هر نوع بحثی در خصوص گروه‌گرایی قوم‌محور می‌شود: «رأی به کرزی، رأی به دموکراسی و حکومت مردم.» از نظر کرزی، «دموکراسی» و «وحدت ملی» نمادها و نشانه‌هایی‌اند که چانه‌زنی‌ها و معاملاتی که با رهبران شبکه‌های سیاسی انجام گرفته است، را پنهان می‌کند.

«پیشرفت» یکی دیگر از دال‌های مهمی بود که توسط کاندیداها به شیوه‌های مختلفی ساخته و صورت‌بندی گردید. یکی دیگر از دال‌های مبارزات انتخاباتی رییس‌جمهور کرزی پیشرفت بود که بر «بازسازی» بعد از جنگ داخلی معطوف گردید و استدلال نمود که پیشرفت‌های اجتماعی-اقتصادی برای همه افغان‌ها، در این دروه یکسان بوده است. این نوع تصویرسازی و بازنمایی گفتمانی از دوره پسابن، ایجاد صلح و دولت‌سازی را با شخص رییس‌جمهور کرزی پیوند می‌زند. وی در اظهار نظری می‌گوید:

«بزرگ‌ترین دست‌آورد ما در طول هفت‌سال گذشته، پس از سه‌دهه جنگ، این است که امروز افغانستان خانه همه افغان‌ها شده است. مهاجران از گوشه و کنار جهان به کشور بر می‌گردند. امروزه پس از جنگ و خون‌ریزی، افغانستان خانه تک‌تک افغان‌ها شده است. امروز ما بیش از ۷۵۰۰۰ محصل در دانشگاه‌ها داریم که از این میان ۲۵۰۰۰ نفر از آنان را زنان تشکیل می‌دهند. ما

جاده، مکتب و کلینیک داریم. ما به‌سوی حکومت توسط مردم و برای مردم در حرکت ایم.» با وجود این، با توجه به تداوم نزاع و درگیری پس از موافقت‌نامه بن، میان شبکه‌های سیاسی در داخل دولت و آن‌هایی که خارج از دولت در برابر حکومت می‌جنگند (مانند طالبان و حزب اسلامی) و هم‌چنین تأکید بر تحولات مزبور در زمینه پیشرفت و وحدت ملی منحرف‌کننده است. شعارهای رییس‌جمهور کرزی، با ایجاد روایتی در مورد مردم بی‌پناهی که هیچ گزینه‌ای به‌جز

انتخاب وی ندارند، حتی از این هم فراتر رفت. وی به نحو ماهرانه‌ای خود را در جایگاه منجی، برای مردمی که خاطرات جنگ‌های داخلی و جنگ درون‌شبکه‌ای در ذهن و ضمیر بسیاری از افغان‌ها تازه است قلمداد کرد. هم‌چنین او می‌دانست که این خاطره‌ها، احساسات و عواطف قشرهای مختلف جامعه را برانگیخته و آن‌ها را آماده بهره‌برداری سیاسی می‌سازد. در این روایت، جنگ داخلی به عنوان دوره‌ای جدا بازنمایی و تعریف شد. از نظر کرسی، جنگ درون‌تنظیمی دال کلیدی است که به عنوان تهدید مستقیم علیه وحدت ملی، ساخته شده است. از این رو، ترسیم مرزها میان جنگ داخلی و وحدت ملی، میان ثبات و بی‌ثباتی توسط او، بر تأثیرگذاری گفتمان انتخاباتی‌اش می‌افزود. در نتیجه، این گفتمان که توسط رییس‌جمهور کرسی ارائه می‌شد، ضرورتاً همکاری استراتژیک او را با جهادی‌ها و شبکه‌های سیاسی، به منظور دستیابی به آراء، کتمان می‌کرد (در بخش بعدی توضیحات بیشتر ارایه می‌گردد).

### روایت داکتر عبدالله

داکتر عبدالله با تلاش برای ارایه یک بدیل، روایت متضادی را نسبت به کرسی ترسیم می‌کند ولی تصویرش از افغانستان معاصر به همان اندازه کرسی جانب‌دارانه است. جهاد شاید اساسی‌ترین نشانه در روایت عبدالله بود. بر خلاف روایت کرسی، در مورد وحدت ملی، روایت عبدالله بر مفهوم بی‌عدالتی و بیگانگی مردم با نظام، متمرکز بود. شعار اصلی مبارزات انتخاباتی وی تغییر و امید بود که در نهایت وی کل شبکه ائتلاف خود را به این عنوان مسمی نمود. با وجود این، روایت وی از طریق ارزش‌های نمادین جهاد و شهادت امکان‌پذیر گردید. سخنرانی‌های مبارزاتی عبدالله به‌طور کلی با ستایش از جهاد آغاز می‌گردید: «اجازه دهید به روح همه شهداء، به خصوص شهید بزرگ احمد شاه مسعود درود بفرستم.» پوسترهای تبلیغاتی با شعارهایی مانند «خون شهدا ضامن آزادی و حاکمیت ملت است» و «با تجلیل از جهاد ما می‌توانیم دوباره ملت را بسازیم»، در تمام شهر پخش بود. داکتر عبدالله، تصمیمش را جهت ورود به انتخابات به عنوان فرایند همه‌شمول در میان جهادی‌های جبهه متحد بازنمایی و تصویر نمود. به‌رغم این که با پیوستن قسیم فهیم به عنوان معاون اول کرسی، این ائتلاف عملاً از هم پاشیده بود. در اصل گفتمان داکتر عبدالله به‌نحو غیرمستقیمی گروه قومی خاصی را هدف قرار می‌داد. علی‌رغم این که این گفتمان خاطرات جنگ‌های داخلی، ویرانی و آثار ناشی از آن را برای تعدادی از افغان‌ها دوباره زنده می‌کرد، اما برای عبدالله و طرفدارانش توسط وی به جهاد، روزهای درخشان جهاد و زمانی که او یکی از فرماندهان مهم بود، تداعی می‌نمود. وی در یکی از سخنرانی‌های مبارزاتی‌اش، اعلام نمود:

«در سه سال گذشته، ما با دوستان مجاهد در حال مذاکره بودیم تا یک جبهه متحد را تشکیل

دهیم. در ملاقات‌هایی که داشتیم، موافقت کردیم که یک مجاهد را به عنوان نامزد انتخاب نماییم. آن‌ها این بار سنگین را بر دوش من گذاشتند. من به همه مردم افغانستان و به برادران مجاهد وعده می‌دهم که من خواسته‌ها و آرزوهای شما را با آوردن امنیت و فضای برادری و عدالت اجتماعی برآورده خواهم ساخت. من احیای حقوق تلف‌شده را برای مجاهدین تضمین می‌کنم.»

ستایش از جهاد بر خوانش متفاوت از تاریخ افغانستان دلالت می‌کند؛ خوانشی با لحظات متفاوت از فرصت و خطر. نخست، این روایت دوران ظاهرآ در خشان جنگ مجاهدین در برابر شوروی و پیروزی آن‌ها را بازنمایی می‌کند (۱۹۷۹-۱۹۹۲). دوم، به‌نحو غیر مستقیمی دوره تسلط مجاهدین در سال‌های جنگ‌های داخلی (۱۹۹۲-۱۹۹۶)، به‌خصوص سلطه یک شبکه سیاسی قومی-منطقه‌ای و به‌ویژه شبکه جمعیت اسلامی قوم تاجیک را که عبدالله به وی تعلق دارد تداعی می‌کند. سوم، این روایت به دخالت بین‌المللی پس از ۲۰۰۱، زمانی که مجاهدین و به‌خصوص حزب جمعیت بر وزارت‌خانه‌های عمده از جمله وزارت خانه‌های امنیتی کنترل داشتند، اشاره می‌کند و در نهایت، این روایت به دوره پس از آن که اکثر مجاهدین به‌شمول داکتر عبدالله به‌وسیله کرزی از قدرت طرد شدند (۲۰۰۲-۲۰۰۴)، دلالت می‌کند. از این رو، این روایت خوانش جدیدی است از تاریخی که گویا بر تلاش یک قوم-منطقه در برابر قدرت‌های خارجی و هم‌ژمونی قوم پشتون مبتنی بوده‌است. بنابراین با این روایت، عبدالله به همه مردمی که از حکومت کرزی دل خوشی ندارند، متوسل نمی‌شود، بلکه به گروه خاص قومی سیاسی در جامعه توسل می‌جوید.

عبدالله درست مانند کرزی از مفهوم پیشرفت در سخنرانی‌های انتخاباتی‌اش استفاده می‌کند. با وجود این، برخلاف کرزی، داکتر عبدالله سطح بالای فساد حکومت، مطلق‌العنانی دولت، و حذف و طرد برخی از گروه‌های قومی و سیاسی را از فرایند سیاسی و اقتصادی دولت‌سازی، برجسته می‌سازد. در سال ۲۰۰۹ در ولایت پروان، او بر شعار وحدت ملی به عنوان چشم‌انداز آینده تحت رهبری خودش جهت برآورده‌شدن وعده جهاد تأکید کرد:

«من به شما وعده می‌دهم که تعلیم و تربیه را به نسل جوان برگردانم؛ حقوق شما را به شما برگردانم، توسعه و حقوق زنان را بیاورم؛ حقوق مجاهدین را به آن‌ها برگردانم تا عدالت اجتماعی ایجاد شود. من وعده می‌دهم که عدالت اجتماعی را بیاورم تا تفاوتی میان شمال و جنوب و شرق و غرب و مرکز وجود نداشته باشد. تفاوتی میان پشتون‌ها، فارسی‌زبانان، ازبیک‌ها، هزاره‌ها و ترکمن‌ها وجود نداشته باشد.»

در استادیوم ورزشی کابل در ۱۷ آگست ۲۰۰۹ وی یک‌بار دیگر وحدت ملی را به‌عنوان بدیلی در برابر تمرکز قدرت در دست یک فرد تعریف کرد. در سخنانش، او فساد کرزی را به مناسباتش با قدرت‌های غرب پیوند زد و کوشید تا از بی‌باور شدن افغان‌ها به مؤثریت مداخله

خارجی استفاده کند:

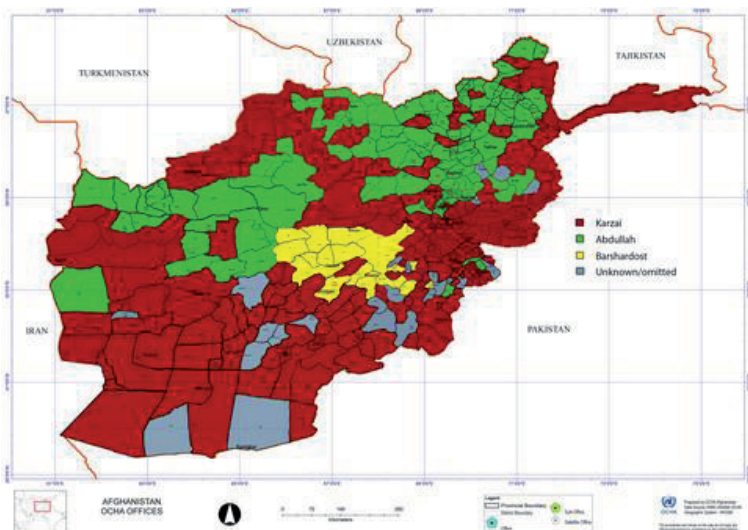
«ما نمی‌خواهیم که قدرت در دست یک شخص باشد، یک خانواده، یک مافیا و یک فروشنده مواد مخدر باشد. ما می‌خواهیم که قدرت با شما مردم باشد. ما وحدت ملی می‌خواهیم و فرقی نمی‌کند شما به کدام نژاد، قوم و مذهب تعلق دارید. امروز، امپراطوری‌ای که با پول کاغذی ساخته شده بود (اشاره به دل‌های آمریکایی) شکسته شده است. همه با ما است، مردم با ما است و هم چنین خدا با ما است.»

تقابل شدید گفتار و نمادگرایی که در مبارزات انتخاباتی به کار گرفته می‌شود، در انتخاباتی که هم به لحاظ ماهیت رقابتی و هم برادعاهای فرد خاصی می‌چرخد، شاید غیرمنتظره نباشد. علاوه بر آن، این که قوم-منطقه‌گرایی متن مهمی در نظم نمادین سیاست افغانستان و انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان باقی می‌ماند، با توجه به تاریخ و ضعف موجود ملی‌گرایی مدنی در کشور، نباید موجب تعجب گردد.

مرکزیت و محوریت قومیت و نژادگرایی در مبارزات انتخاباتی کاندیداها حتی از نمایه‌هایی که در شهر چند قومی کابل استفاده شده بود، آشکار است. کلاه و لنگی دو نماد عمده قومی است که به‌سادگی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. به‌عنوان نمونه، تصویرهای کرسی در منطقه دشت برچی (که اکثریت جمعیت آن را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند) با لنگی هزارگی بود، در منطقه خیرخانه (با اکثریت تاجیک) با قره‌قول، کلاهی که وی معمولاً به‌سر می‌گذارد. در منطقه کارته نو (با اکثریت پشتون) لنگی پشتون به‌سر داشت. هم‌چنین عبدالله، کلاه پکول به‌سر گذاشت تا به حامیان تاجیکش متوسل شود، از لنگی پشتون استفاده نمود تا نگاه پشتون‌ها را به‌خود جلب نماید. با وجود این، به‌رغم این بازی سطحی نمایش پایگاه ملی، کاندیداها در واقع حمایت پایگاه‌های قومی-منطقه‌ای را به‌دست آوردند.

بر اساس تصویر شماره ۱ نتایج انتخابات در سطح ولسوالی‌ها نشان می‌دهد که روایت قومی در جلب آراء مؤثر بوده است. در حالی که که کرسی بیشتر آراء خود را از منطقه پشتون‌نشین جنوب به‌دست آورد، عبدالله بیشترین آراء خود را از ولایات شمالی و غربی به‌دست آورد. در مناطق و ولایات مرکزی غزنی و دایکندی، بشر دوست، به‌عنوان سومین کاندید بیشترین رأی هزاره‌ها را به‌دست آورد.

تصویر ۱:



۳. شبکه‌های سیاسی، فرصت‌ها و دولت

این بخش سه نوع مناسبات ارباب‌رعیتی را که دو کاندید ریاست‌جمهوری، کرزی و عبدالله از آن‌ها استفاده نمودند تا آراء مردم را به‌دست آورند، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. این شبکه‌ها عبارت بودند از:

(۱) شبکه فردی که حول افراد قدرتمند شکل می‌گیرد؛

(۲) رهبران و بزرگان قومی و قبیله‌ای؛

(۳) مقامات محلی ولایات و ولسوالی‌ها؛

انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۹ نشان می‌دهد که مناسبات ارباب‌رعیتی، در شکل کنونی‌اش ارتباط واضحی با هویت‌های اجتماعی و به‌خصوص قومیت دارد. داکتر عبدالله و رئیس‌جمهور کرزی، هر دو به شبکه‌های قدرتمند عمده متوسل شدند اکثر تحلیل‌گران افغانستان زدوبندهای سیاسی را در حد معاملات میان نخبگان (افراد) می‌دانند اما از دید این تحقیق، شبکه‌های سیاسی-اقتصادی نقش اصلی را در معاملات قدرت بازی می‌کنند. این نخبگان نمایندگی از شبکه‌های خاصی می‌کنند که ظرفیت سازمانی شبکه‌های مذکور (پول، اطلاعات، تخصص و مشروعیت)، در حفظ و گسترش قدرت شبکه‌شان نقش بازی می‌کند. رهبران کاریزماتیک قومی-

شبکه‌ای مسئولیت انسجام و موثریت این شبکه‌ها را به عهده دارند. نقش رهبر ضروری است اما نباید بدین معنی باشد که ما تحلیل خود را صرفاً به رهبر سیاسی محدود کنیم. در فضای رقابت میان شبکه‌ها، ضعف رهبری در یک شبکه، مجال نفوذ و جلب را برای شبکه‌های رقیب فراهم می‌کند. علاوه بر این در انتخابات، کاندیدای رقیب در تلاش این بودند تا با رهبران شبکه‌های فردی مستقیماً وارد معامله شوند تا از این طریق بتوانند میدان بازی پیچیده ارباب-رعیتی را کنترل و حفظ نمایند. برای حفظ اختصار، به این شبکه‌های سیاسی با نام بردن از رهبران‌شان اشاره خواهیم کرد.

رییس‌جمهور کرزی نسبت به نامزدان دیگر در زمینه جلب حمایت شبکه‌های عمده سیاسی موفق بود. موافقت‌هایی با رهبران قومی منطقه‌ای ذیل به‌علت پایگاه مردمی آن‌ها صورت گرفت: محمد محقق و کریم خلیلی، برای رأی هزاره‌ها، جنرال عبدالرشید دوستم برای رأی ازبیک‌ها و مارشال فهیم و اسماعیل خان برای رأی تاجیک‌ها، شیرمحمد آخوندزاده در هلمند، و برادرش احمد ولی کرزی برای رأی پشتون‌ها در قندهار. سایر افراد قدرتمند مانند عبدالرب رسول سیاف، عبدالحق احدی، گل آغا شیرزی و پیر گیلانی، به‌علت شبکه‌های قدرت فعال‌شان به خدمت گرفته شدند تا پایگاه مردمی‌شان. به‌عنوان نمونه، سیاف، مجددی و پیر گیلانی، به‌علت ارتباط و پیوندی که با حلقات محافظه‌کار در کشور داشتند، انتخاب شدند. کرزی به‌نحو موفقیت‌آمیزی مارشال فهیم، عالی‌ترین فرمانده جمعیت اسلامی را برای معاونیت اول ریاست‌جمهوری جهت فروپاشاندن شبکه جبهه متحد شمال انتخاب نمود. جبهه متحد ائتلاف سستی از چندین شبکه جهادی بود که به‌علت سیاست‌های کرزی از ساختار قدرت کنار زده شده بود. کریم خلیلی، به‌عنوان معاون دوم رییس‌جمهور کرزی، باقی‌ماند. کرزی تعدادی از افراد قدرتمند پشتون، مانند گل آغا شیرزی را تشویق و وادار نمود که از انتخابات کنار بروند. جالب این‌که، تصمیم کرزی مبنی بر اجازه‌دادن جنرال دوستم، رهبر جنبش برای بازگشت به افغانستان از تبعید در ترکیه، نشان داد که کرزی می‌دانست که او بدون حمایت این شبکه‌ها، (به‌دلیل نداشتن هواداران فراقومی و پایه قدرت) برنده نمی‌شود.

از سوی دیگر، داکتر عبدالله برای جذب برخی از متنفذین در ساختار قدرت شبکه‌ای اش تقاضا کرد. عطا محمد نور، والی بلخ و برهان‌الدین ربانی، رهبر معنوی جمعیت اسلامی، مهم‌ترین و چشمگیرترین چهره‌ها برای به‌دست آوردن آراء تاجیک‌ها بودند. آقای ربانی، عبدالله را به‌صورت رسمی تأیید نکرده بود. شبکه‌های قدرت عبدالله در میان پشتون‌ها، هزاره و ازبیک‌ها عمدتاً از شبکه‌های دارای قدرت دسته دوم، مانند سیدحسین انوری و قربان‌علی عرفانی تشکیل شده بود. معاونان داکتر عبدالله نسبتاً افراد و چهره‌های ناشناخته‌ای مانند همایون واصفی (از قوم پشتون) و داکتر چراغ‌علی چراغ (از شیعیان) به ترتیب به‌عنوان معاونان اول و دوم داکتر عبدالله بودند.



تحقیقات مردم‌شناسی نشان داد که اتخاذ چنین نگاه ابزار گرایانه‌ای در فرآیند انتخابات ریاست‌جمهوری همه‌گیر بود. علت آن نیز عمدتاً به این دلیل بود که رهبران شبکه‌ای نشان دادند که آن‌ها مایل به فروش آراء هستند و نه ایجاد ائتلاف‌های دوام‌دار، و علاقه‌مندی چندانی به حمایت از اربابان قومی-منطقه‌ای ندارند.

ساختار این شبکه‌های قدرت، بر اساس اصل مقابله به مثل، شکل گرفته بود. در حالی که کرسی مقام‌های وزارت، قراردادهای حکومت و بودجه توسعه‌ای را به‌عنوان منابع سیاسی به این حامیان وعده داده بود، حامیان شبکه‌ای کرسی، مانند محمد محقق، رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان و یکی از شبکه‌های سیاسی قدرت در میان هزاره‌ها، به‌صورت رسمی پنج وزارت را برای شبکه سیاسی‌اش از کرسی خواستار شده بود. علاوه بر آن، محقق خواستار قدرت تعیین افراد به سمت‌های مهم دولتی و هم‌چنین تبدیل ولسوالی‌های جاغوری و بهسود به ولایت شده بود. به‌همین ترتیب، به جنرال دوستم نیز دو وزارت وعده داده شده بود. خواسته‌های قربان‌علی عرفانی، رهبر شبکه سیاسی حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان که با عبدالله ائتلاف کرده بود، تصویر خوبی از ماهیت تقاضاهایی که صورت گرفته بود، ارائه می‌دهد. او شرایط خود را به این ترتیب علناً اعلام کرد:

بیست درصد از حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هزاره‌ها در داخل دولت، ساخت سرک مناطق مرکزی افغانستان از کابل تا هرات، حل عادلانه نزاع میان کوچی و هزاره‌ها و ارتقاء دو ولسوالی (مناطق مرکزی) به ولایت.

این معاملات شبکه‌ای قومی-منطقه‌ای، حتی در سطح محلی تأثیر داشت. نتایج انتخابات در سطح ولسوالی‌ها اهمیت نقشی که این متنفذین در چرخش آراء، به خصوص به طرفداری از کرسی ایفا نمودند را تأیید می‌کند. با وجود این، داده‌های مذکور هم‌چنان نشان می‌دهد که توان و میزان مانور قدرت آن‌ها به‌عنوان رهبران شبکه فردی در مناطق و حوزه‌های مختلف، نه حتمی و نه دایمی است. در حالی که دوستم در ولایت جوزجان بسیار موفق بود در ولایت فاریاب موفق نبود. محقق و خلیلی در بامیان و وردک موفق بودند، با وجود این در دایکنندی و غزنی نتوانستند موفق باشند. به علت این که بشردوست اکثریت رأی هزاره‌ها را در این دو ولایت به‌دست آورد. به‌همین صورت، مارشال فهیم، نتوانست رأی تاجیک‌ها را در ولایت خودش پنجشیر و ولایت هم‌جوار، پروان برای کرسی به دست بیاورد. با توجه به این رویدادها، جای تعجب نبود که نامزدها تلاش کردند تا معاملات گسترده انجام دهند. تصمیم مبنی بر اجازه‌دادن به برگشت دوستم از تبعید و توانایی وی به جمع‌آوری رأی دست‌کم در برخی از ولایات، برای کرسی بسیار حیاتی بود. همان‌گونه که یک نماینده زن از ولایت جوزجان در پارلمان توضیح می‌دهد: «می‌توانم



بگویم که بازگشت دوستم یک‌روز قبل از انتخابات تأثیر بسیار عمده‌ای بر حامیان و طرفداران وی داشت که به کرزی رأی دهند. بیشتر از بیک‌ها از کرزی ناراحت بودند. با وجود این، وقتی که دوستم حمایتش را از کرزی اعلام نمود بیشتر از بیک‌ها از وی پیروی نمودند. دست کم، در ولایت جوزجان این بهروشنی معلوم شد. مشاور ارشد کرزی هم چنین تأیید و اشاره می‌کند که فراخوان دوستم موج را به نفع کرزی، تغییر داد.»

در سطوح محلی، شبکه‌های ارباب‌رعیتی مانند دوستم به صورت علنی برای کاندیدای طرفدارشان تبلیغ و مبارزه نمودند. در مبارزات انتخاباتی، این شبکه‌ها به نحو مناسبی از نمادهای فرهنگی و هم‌چنین صورت‌بندی و طرح آرمان‌های جمعی قومی-منطقه‌ای، همان‌گونه که خود آن‌ها را تعریف می‌نمودند، استفاده کردند. رهبران سیاسی به صورت گسترده‌ای به مناطق و محلات‌شان سفر نمودند تا شخصاً حمایت مردم را جلب نمایند. روزی که دوستم به ولایت جوزجان، پایگاه اصلی قدرتش، سفر نمود، اعلام نمود: «شما مرا دوست دارید یا ندارید این انتخاب شخصی شماست. اما چون شما وارد جنبش شدید، باید از تصمیمات و معامله‌اش حمایت نمایید. بیاید با هم متحد باشیم و به دیگران اجازه ندهیم که از قربانی‌ها و خون‌های ریخته شما سوءاستفاده نمایند. بیاید در کنار حامد کرزی قرار گیریم؛ و من به عنوان رهبر شما از شما می‌خواهم با هم متحد بشویم و اطمینان دهیم که حامد کرزی در دور نخست انتخابات برنده می‌شود.» به همین صورت، محقق به طرفدانش در ولایت دایکندی گفت: «اگر من در میان این ۲۹ کاندید فرد بهتری را می‌یافتم به شما می‌گفتم که به آن رأی بدهید. ملت من، من دو خواسته از شما دارم، اول مشارکت کامل در انتخابات و دوم رأی شما به کرزی.»

شبکه‌های سیاسی به‌عنوان میانجی و یا به‌عنوان نماینده کاندیداهای مطرح ریاست‌جمهوری، نیروها و منابع ساختار شبکه‌ای خودشان را جهت بسیج رأی‌دهندگان، فراهم کردند. آن‌ها شبکه‌های سازمانی طرفداران‌شان را در ولایات، ولسوالی‌ها و قریه‌جات در دوران انتخابات، به کار گرفتند. مبارزات انتخاباتی معمولاً متضمن گردهمایی بزرگ، با تهیه غذا و وسایل حمل‌ونقل، ملاقات رودرو، سازماندهی همایش‌ها، توزیع مواد تبلیغاتی، اهدای تحفه، مانند روسری و چادر به زنان، یا پول به مساجد محلی و چسباندن پوستر بود.

علاوه بر شبکه‌های غیررسمی حامیان، شبکه‌های سیاسی، هم‌چنین توانستند که از سایر منابعی که در اختیار داشتند نیز استفاده نمایند. این منابع شامل استفاده از شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی جهت بسیج طرفداران و پخش تصویر منفی از کاندیدای مخالف، می‌شد. برخی از قدرتمندترین شبکه‌ها، شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی خودشان را داشتند از جمله خلیلی، محقق، دوستم و سیاف. داکتر عبدالله تنها قادر بود که به شبکه‌های تلویزیون نورین متکی باشد که ارتباط نزدیکی

با جمعیت اسلامی دارند. برخی از رسانه‌های چاپی نیز از نامزدان حمایت و پشتیبانی نمودند.

### فرصت‌طلبی و معاملات گروه‌های کوچک‌تر

در کنار معاملات و بده‌بستان‌های رهبران شبکه‌های قدرتمند، گروه‌های متشکل دیگری نیز از دادوستدهای انتخاباتی بهره‌برداری کردند. متنفذین محلی، بزرگان روستا و حتی بعضی از تجار با کاندیدای عمده وارد چانه‌زنی و معامله شدند. تحقیق مردم‌شناسانه در دفاتر انتخاباتی کاندیدا در کابل نشان می‌دهد که رهبران محلی به‌طور منظم به کاندیداهای مختلف نزدیک می‌شدند و در بدل منابع، کمک‌های توسعه‌ای و حتی پول نقد، حمایت‌شان را اعلام می‌نمودند.

تحقیق این مقاله نشان داد که روستاییان، نمایندگان قبایل، مسئولان اتحادیه‌های تخصصی مختلف در شهرها مانند اتحادیه دکان‌داران، اتحادیه قالدین بافان، نویسندگان و انجمن‌های هنری و اتحادیه‌های جوانان به‌طور منظم با هریک از کاندیداها دیدار؛ میزان رأی مشخص را به آن‌ها پیشنهاد و در عوض ساخت استدیوم ورزشی جدید، تأسیس انجمن اجتماعی و یا انواع دیگر همکاری‌های مالی را از کاندیداها تقاضا می‌کردند. به‌طور مثال در یکی از ملاقات‌ها یک گروه از زنان درخواست خود را چنین بیان کردند: «ما از زنان دشت برچی نمایندگی می‌کنیم. ما ۳۰۰ کارت رأی‌دهی داریم و ما به همکاری‌های خویش در مبارزات انتخاباتی شما ادامه خواهیم داد، اما ما به همکاری‌های شما ضرورت داریم.» منظور در این جا درخواست حمایت مالی بود. هم‌چنان یک گروه از بوکسرها پیشنهاد نمودند که در بدل همکاری‌شان برای تأمین امنیت در روز انتخابات، کاندید مورد نظر با آن‌ها در خصوص اعمار و تجهیز کلب بوکس همکاری مالی کند. چنین خواست‌ها و مطالبات در میان گروه‌های متعددی به یک امر معمول تبدیل شده بود. هرچند نمی‌توان پرداخت وجوه مالی توسط کاندیداها را تأیید کرد، اما این واقعیت که گروه‌های مختلف، حتی به‌شکل آشکار برای اخذ وجوه مالی چانه‌زنی می‌کردند؛ به‌میزان وسیعی بر رفتارهای فرصت‌طلبانه و استفاده‌جویانه آن‌ها دلالت می‌کند.

تحقیق میدانی هم‌چنین به‌روشنی آشکار می‌سازد که این فرایند چانه‌زنی دوطرفه است. گروه‌ها ارزیابی‌های خویش را در مورد نامزدهای اصلی بیان می‌نمودند، در حالی که نامزدها نیز در مورد حامیان احتمالی و جلب حمایت آنان بررسی‌ها و محاسبات خویش را انجام می‌دادند. نامزدها ابتدا برای جذب حمایت خویشاوندان دور و شبکه خانوادگی خویش اقدام می‌کنند. حس وفاداری مبتنی بر قوم، تعهد و روابط متقابل در سطح محلی قوی است، اما در سطح بالاتر از این؛ نامزدان، حمایت شبکه‌های مهم سیاسی، که ظرفیت بالایی برای جلب حمایت رهبران محلی مانند (سران قبایل، ملا امامان مساجد، تجار محلی، ارباب‌ها، بزرگان قریه و...) را دارا باشند، جستجو می‌کردند.

از نظر فرهنگ سیاسی دوتن از نامزدهای عمده؛ که در مهمان‌نوازی، توزیع وجوه مالی و دیگر منابع از خود سخاوت نشان داده بودند، بیشتر مانند یک خان‌قبیله‌ای عمل کرده‌اند. مهمانی‌های مجلل، ارایه غذا و میزبانی منظم احزاب بخش عمده مبارزات انتخاباتی آن‌ها بوده است. با افزایش ناگهانی کمک‌های بین‌المللی و مهیاشدن فرصت برای معامله‌گری همراه با تعدد بازیگران موجود، حرکات و فعالیت‌های استفاده‌جویانه نیز شدت گرفت. نقل قول زیر نه تنها گسترده‌گی استفاده‌جویی و فرصت‌طلبی ایجادشده در زمان انتخابات را آشکار می‌سازد، بلکه مشاهدات نویسنده را نیز تأیید می‌کند:

«دست بالای دست است. اکثر کسانی که در دفترهای مبارزاتی کار می‌کنند؛ کسانی نیستند که برای پیروزی عبدالله در انتخابات کار کنند، بلکه کسانی‌اند که برای به‌دست آوردن پول آن‌جا هستند و از بالا تا پایین فرصت به‌دست آوردن پول را دارند. این مثل یک تجارت است. عبدالله از کشورهای خارجی پول به‌دست می‌آورد و بعد آن‌را برای دوستان و نزدیکان خویش توزیع می‌کند و آن‌ها پول را برای دیگران توزیع می‌کنند. حتی آدم‌های فقیر نیز از این خوان گسترده بهره می‌بردند. هر روز حداقل ۱۰۰۰ نفر در اینجا (دفتر مرکزی کمپاین) می‌آیند. به‌نظر من آن‌ها همه دزدها و افراد بی‌کارند که از ولایات این‌جا می‌آیند و هدف آن‌ها به‌دست آوردن پول عبدالله می‌باشد. من فکر نمی‌کنم هیچ‌یک از آن‌ها بعد از به‌دست آوردن پول به‌نفع عبدالله کمپاین کنند.»

### شبکه ارباب-رعیتی دولتی

عرصهٔ سومی که در آن نامزدان ریاست‌جمهوری برای کسب حامیان بیشتر رقابت می‌کردند؛ شبکه‌ها یا نهادهای دولتی مانند والیان، ولسوال‌ها و مقامات محلی بودند. این شبکه‌های دولتی در مواردی در تداخل با نهادها و شبکه‌های قومی-سیاسی که در بالا بحث شد قرار دارند. به‌دلیل ساختار متمرکز قدرت، در دوران بعد از سال ۲۰۰۱ رئیس‌جمهور کرسی از طریق شبکه‌های ایجادشده در وزارت‌خانه‌های دولتی، نه تنها توانست والیان و ولسوال‌ها را، بلکه رؤسا و مدیران ولایات و ولسوالی‌ها را نیز تعیین نماید. شبکهٔ وفادار به کرسی با استفاده از فرصت‌های ایجادشده به‌طور مداوم دوستان و افراد متعهد به تیم خویش را در سطوح مختلف پست‌های دولتی مقرر نمودند. این شبکه‌های حکومتی به‌خصوص در جریان رقابت‌های انتخاباتی برای تیم حاکم نفع‌آورست.

شبکه‌های مذکور نقش مهمی را در هماهنگ‌سازی ساختن تلاش‌ها در سطح کشور بازی نمودند. به‌طور مثال اسدالله خالد، که قبلاً یک شبکهٔ مستحکم را با استفاده از پست دولتی به‌عنوان والی

غزنی و قندهار در مناطق جنوب و جنوب شرق ایجاد کرده بود، در انتخابات از این شبکه به نفع کرزی استفاده کرد. عطا محمد نور والی ولایت بلخ و حاجی بهلول والی ولایت پنجشیر تنها والیانی بودند که به طور آشکار حمایت‌شان را از داکتر عبدالله اعلام نمودند. اتهامات گستردهٔ تقلب علیه مقامات دولتی در ولایات و ولسوالی‌ها نمایان گر نقش برجستهٔ آن‌ها در انتخاب دوبارهٔ کرزی در سال ۲۰۰۹ می‌باشد.

### نتیجه‌گیری

انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ ابعاد مختلف دینامیک قدرت در افغانستان را بعد از ۲۰۰۱ نشان می‌دهد. ادعاهای نامزدان در رابطه به وحدت ملی در جریان انتخابات، گاهی به طور ضمنی و زمانی هم به شکل صریح ثابت شد که غیر واقعی بوده و رویه و طرز العمل آن‌ها نشان داد که این شعارها ظاهری است و اعمال نامزدان رنگ و بوی قومی-منطقه‌ای داشته‌است. و در حین بالاگرفتن بحث‌ها و گفتمان‌ها، شبکه‌های سیاسی رقیب با قومی ساختن گفتمان انتخابات توانستند بر میزان رأی خویش بیافزایند. در عین حال، نامزدان با شبکه‌های سیاسی قومی قدرتمند به معاملات پرداختند و گروه‌های محلی کوچک نیز به نوبهٔ خود از دادوستدهای انتخاباتی بهره بردند.

عرصهٔ سیاسی در افغانستان در انحصار شبکه‌های قدرتمند سیاسی-اقتصادی، گفتمان قوم‌محور و تا حدی بزرگان، منتفدین و گروه‌های محلی است. انتخابات ۲۰۰۹ نمایان‌گر معاملات پیچیده و متغیر میان این شبکه‌ها و نقش آن‌ها در نتیجهٔ انتخابات بود. در انتخابات ۲۰۱۴ نیز بازیگران اصلی عرصهٔ رقابت‌های سیاسی به صورت بنیادی تغییر نکرده‌اند، بلکه فقط قدرت و موضع‌گیری برخی از شبکه‌ها ممکن است تغییر کرده‌باشد. در این دور مبارزات انتخاباتی نیز، ما شاهد معاملات و بده‌بستان‌های آشکار و پنهان و گفتمان قوم‌محور در سطوح مختلف هستیم. این نشان می‌دهد که قدرت و کارکرد این شبکه‌های سیاسی-اقتصادی در سیاست افغانستان نهادینه شده و در آیندهٔ نزدیک منقضی نخواهد شد.

# تأثیر بی طرفی حامد کرزی بر انتقال مسالمت آمیز قدرت

سنجر سهیل<sup>۱</sup>

بی طرفی کرزی در انتخابات آتی می تواند سرآغاز یک سنت جدید در تاریخ سیاسی ما باشد. او می تواند با بی طرفی خود در انتخابات تداوم و پیشرفت یک افغانستان مرفه، باثبات و دموکراتیک را تضمین کند. در این صورت هیچ کس حق نخواهد داشت تا پس از اعلام نتایج انتخابات و انتقال صلح آمیز قدرت در هنگامی که حامد کرزی دیگر به یک فرد عادی مبدل می شود، دست به انتقام جویی و تصفیه حساب سیاسی با او بزند، بلکه باید وی را به عنوان میراث گذار انتقال صلح آمیز قدرت به رسمیت بشناسد و از عزت و شرف و جایگاه سیاسی او دفاع کند. ما در تاریخ سیاسی خود شاهد انتقال مسالمت آمیز قدرت از یک رییس جمهور منتخب به رییس جمهور دیگر نبوده ایم. حتا در نظام های سیاسی غیر دموکراتیک و یا سلطنتی ما نیز، انتقال قدرت - اگر نه همیشه ولی اکثراً - با خشونت و کشتار همراه بوده است. به همین علت اکثر حکمرانان سیاسی ما در پایان دوره حکمروایی خود، پیوسته تلاش کرده اند تا بدون زور و خشونت از قدرت کنار نرفته و یا خواسته اند به نوعی اقتدار خود را از طریق دست نشانده های خود تداوم ببخشند. این سنت سیاسی

---

۱. صاحب امتیاز روزنامه ی هشت صبح و فعال جامعه مدنی.

بد، هنوز در فرهنگ سیاسی ما به خوبی برجسته است. شاید یکی از دلایل عمده آن این باشد که حکمرانان ما در هنگام ختم اقتدار خود، همیشه با این دلهره مواجه بوده‌اند که اگر بعد از ختم اقتدار در قدرت سهم نداشته باشند، ممکن است با انتقام‌جویی مخالفان سیاسی و کسانی که در جریان اقتدار او آسیب دیده، مواجه شوند.

در سیستم‌های دموکراتیک که نهادها و قوانین حاکم‌اند و سیستم بر اساس شفافیت و حساب‌دهی عمل می‌کند، هیچ سیاست‌مدار و حاکمی از آینده سیاسی خود پس از رفتن از قدرت نگران نیست. او می‌داند که در یک روند شفاف و دموکراتیک، به قدرت رسیده، از نهادهای دموکراتیک و قانونی پاسداری کرده و قانون را تطبیق کرده است. از جانبی، هم چنان این اطمینان را دارد که در یک نظام دموکراتیک و قانونمند هیچ اقدامی علیه وی نمی‌تواند برخلاف قانون صورت بگیرد. اما از آنجایی که تجربه ایجاد و تطبیق سیستم‌های دموکراتیک، جدید است و طبیعی است که از خلأها و نواقصی رنج می‌برد، طبیعی است که حاکمان امروز ما از آینده نگران باشند.

این نگرانی را می‌توان این روزها در رفتارها و عملکردهای رییس‌جمهور کززی دید. هرچند حامد کززی تلاش می‌کند تا در برابر افکار عامه، اقداماتی انجام داده و اظهاراتی بیان کند که نشانگر بی‌طرفی اش در روند انتخابات باشد، اما فعالیت‌های پشت پرده او کاملاً خلاف چیزی است که در ملأعام انجام می‌دهد.

جدیدترین نمونه آن، برگزاری جرگه تفاهم است. این جرگه که ظاهراً متشکل از افراد بانفوذ از سراسر افغانستان است، تلاش دارد تا میان نامزدان نزدیک به حامد کززی یک اتحاد جدید انتخاباتی بسازد. ایجاد اتحاد انتخاباتی و کوتاه‌شدن فهرست نامزدان در هر انتخاباتی یک امر طبیعی و خوب است. اما اگر این اتحادها به دستور و هدایت رییس‌جمهور صورت بگیرد، به صورت واضح مداخله در روند انتخابات و آمادگی برای مهندسی آرا است. در شرایطی که در فهرست موجود نامزدان انتخابات ریاست جمهوری، نامزدان نزدیک به ارگ متعدد است و حتی هر کدام از آنها منتظر این هستند تا رییس‌جمهوری به عنوان نامزد مورد نظرش انتخاب‌شان کند، احتمال مهندسی آرا می‌تواند به نتایج بسیار خطرناکی منجر شود.

نامزدان نزدیک به ارگ، هم تبارند و اگر رییس‌جمهوری هر یک از آنها را انتخاب کند، در گام نخست آرای پشتون‌ها را در انتخابات آتی به شدت آسیب خواهد زد و اختلافات در میان آنها را شدت خواهد بخشید. این مسأله با توجه به شرایط امنیتی و کمبود علاقه مندی در مناطق پشتون‌نشین برای شرکت در انتخابات، می‌تواند منجر به غیابت آرای پشتون‌ها در انتخابات گردد که به صورت طبیعی این مسأله می‌تواند از سهم‌گیری پشتون‌ها در ایجاد اقتدار آینده به صورت

جدی بکاهد. از جانب دیگر، ایجاد اتحاد انتخاباتی با استفاده از امکانات دولتی و تحت مدیریت حامد کرزی، به گونه‌ی عادی سبب ایجاد حس انتقام‌جویی در میان نامزدان اقوام دیگر خواهد شد. در حالی که حامد کرزی به عنوان رئیس‌جمهور منتخب افغانستان و براساس نصّ صریح قانون اساسی مسئولیت دارد تا در انتخابات بی‌طرف بماند. اگر حامد کرزی در انتخابات آتی بی‌طرف نماند، نتایج انتخابات ما نه تنها فاجعه‌بار و توأم با خشونت خواهد بود، بلکه سبب انسداد سیاسی نیز خواهد شد. از جانبی، ما شاهد آن چرخش عظیم تاریخی که منتظرش هستیم، نخواهیم بود. برای من به‌عنوان کسی که تمامی سال‌های اقتدار سیاسی کرزی را شاهد بوده‌ام، برخی از ترس‌ها و نگرانی‌های او قابل درک است. او می‌داند در طول این سال‌ها دشمنان زیادی برای خود ساخته است و ممکن است هر یک از این‌ها پس از آن که او از قدرت کنار برود، با وی دست به تصفیه بزنند. اما اگر کرزی نقش بی‌طرف به عهده بگیرد و بگذارد که انتخابات در یک فضای رقابتی سالم برگزار گردد، مردم افغانستان و نامزدان ریاست‌جمهوری از یک طرف مدیون میراث عظیمی خواهند بود که از او برجای مانده، و از سوی دیگر مردم و نامزدان ریاست‌جمهوری به‌شمول برنده‌ی انتخابات، مسئولیت خواهند داشت تا از جان، شرف، عزت و نقش تاریخی حامد کرزی پس از ختم اقتدار وی حراست کنند.





# بررسی سناریوهای احتمالی انتخابات ریاست جمهوری - ۱۳۹۳

محمدنبی احمدی<sup>۱</sup>

چکیده

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ از اهمیت بسیاری برای مردم افغانستان برخوردار می‌باشد، چون قرار است برای اولین بار قدرت به شکل دموکراتیک آن منتقل شود و سنت پویایی در فرهنگ سیاسی کشور بنیان‌گذاری و نهادینه گردد. اما این مهم همراه است با گمانه‌ها، تردیدها و نگرانی‌هایی مبنی بر این که آیا این انتقال قدرت بدون تنش و به شکل درست، عادلانه و دموکراتیک آن صورت خواهد گرفت یا این که بار دیگر همان سناریوهای گذشته تکرار شود و خشونت، تنش‌ها و جنگ‌ها کشور را به بحرانی عمیق سوق دهد. این نوشتار در صدد بررسی سناریوهای محتمل در انتخابات کنونی ریاست جمهوری است. در این پژوهش با استفاده از تکنیک سناریوسازی؛ ۹ سناریو ارائه شده است. در رابطه با هر یک از سناریوها سعی شده، دیدگاه‌ها و نظریات از ابعاد و مناظر مختلف (نهادهای جامعه مدنی، مسئولین برگزاری انتخابات، استادان دانشگاه) بررسی گردد. زیرا بررسی این مهم با رویکرد علمی چشم‌اندازی روشن در این راستا به ما می‌دهد، بنابراین می‌توان فرصت‌ها، تهدیدها، چالش‌ها و مشکلات فراروی انتخابات را شناسایی و راه‌حل‌های معقول معطوف به اهداف را - که قانونی و اجرایی باشند - ارائه نمود.

---

۱. استاد دانشگاه، ماستر جامعه‌شناسی، نویسنده و پژوهشگر

## مقدمه

گابریل گارسیا مارکز، نویسنده معروف امریکای لاتین، گفته است: «آینده چیزی نیست که انسان به ارث ببرد؛ بلکه چیزی است که انسان خود می‌سازد.» این عبارت به خوبی گویای اندیشه‌ی آینده‌ساز است که امروزه با بساختن دانش آینده‌پژوهی و تلاش برای یافتن راه‌ها و روش‌هایی برای درک بهتر ماهیت روزگار پیش‌رو، وظیفه خود را نه تنها پیش‌بینی، بلکه ساختن آینده بر پایه برنامه‌ریزی‌های درست می‌داند.<sup>۱</sup> این مهم رابطه مستقیمی بین پیشرفت و توسعه‌یافتگی کشورهایمانی تواند داشته باشد؛ به این معنا که آینده‌پژوهی و برنامه‌ریزی و داشتن استراتژی معطوف به آینده خاستگاه‌اش در میان جوامع توسعه‌یافته است و کاربردش بیشتر در کشورهای مدرن و توسعه‌یافته بوده و در کشورهای جهان سوم و توسعه‌نیافته یا در حال توسعه کمتر به‌عنوان یک علم، بدان نگریده شده است. افغانستان هم به‌عنوان یکی از کشورهای توسعه‌نیافته و درگیر بحران، از این قاعده مستثنی نبوده و همواره کنش‌ها و عمل‌کردهای آن؛ احساسی، عاطفی، مقطعی و واکنشی بوده است. بعد از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱م، و با آمدن گفتمان مدرن (دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و...) روزنه‌هایی فراروی ملت افغانستان گشوده شد، و دست‌آوردهای بسیاری برای مردم به ارمغان آورد، یکی از این دست‌آوردها، برگزاری انتخابات، و قدسیت‌زدایی از قدرت در کشور می‌باشد، به بیان دیگر؛ انتخابات در واقع تجلی اراده مردم، راهی برای تعیین سرنوشت اعضای یک جامعه سیاسی، ابزاری برای مهار قدرت و بالأخره نماد آشکار دموکراسی است. در دموکراسی این فرض بنیادی مقبول افتاده است که مردم خود باید سرنوشت خویش را تعیین کنند و رضایت شهروندان در تبعیت از دستگاه حاکمه، از متغیرها و عناصر اساسی در فلسفه سیاسی دموکراسی به‌شمار می‌رود. راه کشف مشروعیت حکومت در یک فلسفه سیاسی و نظام دموکراتیک، رضایت و مقبولیت عمومی است.

تعیین سرنوشت در یک جامعه سیاسی که از افرادی باعلاق و سلايق متفاوت تشکیل شده است، از طریق برگزاری انتخابات آزاد شفاف و عادلانه ممکن می‌گردد و جز این، راهی برای ابراز اراده و نشان‌دادن رضایت یا عدم رضایت از دستگاه حاکمه و دولتمردان وجود ندارد.<sup>۲</sup> اما این کشور که راه درازی تا رسیدن به ثبات سیاسی و اجتماعی دارد، در برگزاری این امر مهم با چالش‌ها و مشکلات بسیاری دست به‌گریبان است، بنابراین در این نوشتار سعی کردیم، سناریوهای احتمالی که ممکن است در راستای این پروسه اتفاق بیفتد را به‌صورت علمی و کارشناسانه به بررسی گرفته، راهکارها و راه‌حلی‌هایی را برای هر چه بهتر برگزارشدن این انتخابات سرنوشت‌ساز بیابیم. زیرا همه به اتفاق هم به این نکته اذعان داریم که راهی و گزینه‌ی جز انتخابات نداریم، در غیر آن عقب‌گردی خواهد بود که دست‌آوردهای دهه گذشته را که دارای اهمیت فوق‌العاده‌ی است،

از دست خواهیم داد. بنابراین با ترسیم آینده‌های احتمالی و بررسی آن‌ها پیشاپیش با سنجش، خردورزی و عقلانیت سیاسی راه‌هایی را برگزینیم و اجرا نماییم که در نهایت به سود همه مردم و کشور باشد، نه منفعت شخصی، تیمی و گروهی، بلکه ملت و حقوق و خواسته‌های سرزمینی به نام افغانستان در آن گنجانده شود.

روش تحقیق: به دلیل این که آینده هنوز به وقوع نپیوسته، آینده‌پژوهان ناچار هستند که برخی روش‌ها را که نوعاً با روش‌های علمی و سنتی به کار رفته برای مطالعه امروز و گذشته متفاوت هستند، برای کار برگزینند. روش‌های علمی مربوط به مطالعه امروز و دیروز دارای اطلاعات موجود یا قابل ایجاد هستند در حالی که مطالعات آینده تقریباً از این امکان بی‌بهره است.

روش‌های موردنظر در بحث مطالعات آینده‌نگری طیفی از روش‌های کمی تا روش‌های خلاقانه و یا ترکیبی از این دو را در بر می‌گیرد. توجه داریم که در عین حال آینده‌پژوهان به بسیاری از گزینه‌های مختلف در آینده ممکن، محتمل یا ارجح باور دارند.

### سناریوهای احتمالی انتخابات

سناریوی اول: برگزاری انتخابات شفاف و عادلانه؛ این سناریو زمانی اتفاق می‌افتد که هر کسی در هر بخشی که هست، کار و وظیفه‌شان را به نحو احسن اجرا نمایند، از حکومت تا کاندیداها، کمیسیون مستقل انتخابات، کمیسیون مستقل شکایات انتخاباتی، ناظرین داخلی و بین‌المللی، نهادهای جامعه مدنی و نیز مردمی که در پروسه رأی‌دهی شرکت می‌کنند.

برای اجرایی شدن این سناریو پیشنهادهای زیر را می‌توان برشمرد:

- الگوبرداری از کشورهایی که انتخابات موفق را پشت سر گذرانده‌اند، مانند آفریقای جنوبی، تونس و در این اواخر، انتخابات در ایران و نیز عبرت گرفتن از انتخابات ناکام کشورهایمانند کنیا که منجر به جنگ‌های داخلی گردید و پاکستان که منجر به جدایی بنگلادش شد.<sup>۵</sup>
- افزایش نظارت از پروسه انتخابات در دو بعد کمی (افزایش ناظرین ملی و بین‌المللی در تمام مراکز رأی‌دهی) و کیفی (هماهنگی بین ناظرین و توافق بر سر استانداردهای جهانی انتخابات و اجتناب از علایق و سلیق شخصی).<sup>۶</sup>
- بی‌طرفی، مستقل بودن و غیرجانبدارانه کار کردن هر دو کمیسیون انتخابات و نیز هماهنگی بین این دو کمیسیون در امور انتخابات.
- احترام به قانون اساسی و پذیرفتن این مهم که قانون اساسی حریم ممنوعه‌یی است که در هر امری نباید نقض نشود و همگان خود را ملزم به رعایت تمام اصول آن نمایند.<sup>۷</sup>
- اجتناب کاندیدان از رقیب‌هراسی و قطبی کردن انتخابات؛ رفتن به سمت همگرایی و

تفاهم در پروسه‌های مهم ملی.<sup>۸</sup>

- ایجاد «اتاق گفتگو و هماهنگی» بین کاندیداها جهت حل بسیاری از مشکلات و سوء تفاهم‌ها و سوء برداشت‌هایی که در میان می‌آید و نیز رسیدن به اجماعی که راه‌گشا باشد در راستای برون‌رفت از بن‌بست‌ها و ایجاد بحران‌های احتمالی در کشور.<sup>۹</sup>
- برنامه‌های مدون، دقیق و کارشناسانه درباره امنیت در تمام کشور به‌ویژه در مناطقی که گمان می‌رود مخالفان نظام تحریکات بیشتر و خطرات بیشتری می‌توانند به وجود بیاورند و نیز هماهنگی دقیق بین کمیسیون مستقل انتخابات و نهادهای امنیتی کشور.
- ایجاد انگیزه و باورهای مثبت در اجتماع و پرهیز از دامن‌زدن به مسایلی که اعتماد و روحیه مردم را پایین می‌آورد و باعث ضد انگیزه در رابطه با شرکت و سهم‌گیری افراد می‌شود.

• آسیب‌شناسی انتخابات گذشته، استفاده از تجربیات مطلوب آن‌ها و اجتناب و چاره‌جویی از مشکلات و چالش‌های انتخابات گذشته.<sup>۱۰</sup>

سناریوی دوم: سناریوی تقلب حکومت به سود تیم انتخاباتی مورد اعتماد خود؛ طبق قانون اساسی، رئیس‌جمهور و معاونان وی نمی‌توانند بیش از دو بار، نامزد ریاست‌جمهوری شوند، بنابراین، تیم بر سر قدرت، برای تداوم و بقای در قدرت، به صورت غیررسمی و غیرعلنی از فرد مورد اعتماد خود حمایت کند، سناریویی که می‌تواند زمینه تقلب گسترده را فراهم کند و نگرانی‌هایی را در میان مردم ایجاد نماید.

«نور محمد نور» سخنگوی کمیسیون مستقل انتخابات وجود هر نوع دخالت را در این راستا مردود می‌داند؛ وی می‌گوید: «تاکنون چیزی مبنی به مداخله حکومت دیده نشده است، شاید آن‌ها علاقه‌مند باشند، اما ما تلاش می‌کنیم که این مداخلات صورت نگیرد، و این اجازه را نخواهیم داد.»<sup>۱۱</sup> هم‌چنین آقای دکتر محمد امین احمدی، عضو کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی، بر این باور است که می‌توان از این حالت جلوگیری کرد: «باید یک اجماع و اراده قوی ملی و بین‌المللی در راستای برگزاری یک انتخابات آزاد و شفاف و پذیرش نتیجه آن به‌عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای حفظ ثبات و امنیت کشور، منطقه و جهان به وجود آید. هم‌چنین با برنامه‌ریزی دقیق و تطبیق آن از جمله برنامه‌ریزی برای تامین امنیت در شعاع وسیع، نظارت قوی، جدی و وسیع و گسترده توسط ناظران بین‌المللی، تیم‌های انتخاباتی، سازمان‌ها و نهادهای مدنی که در راستای انتخابات کار می‌کنند، سلامت و شفافیت انتخابات را تضمین می‌کند.»<sup>۱۲</sup> در این راستا؛ «یان کوبیش» فرستاده خاص سازمان ملل در امور افغانستان نیز انتخابات را یک امر مهم می‌داند، و در رابطه با دخالت حکومت چنین می‌گوید: «در این راستا با رئیس‌جمهور صحبت‌هایی داشتیم،

جناب رئیس جمهور بسیار واضح ساخت که هیچ نوع دخالتی در امور انتخابات نخواهد کرد، و به هیچ کس؛ چه در سطح ملی و سطح بین‌المللی اجازه نخواهد داد.<sup>۱۳</sup> نادر نادری، رئیس عمومی فیفا، و از فعالین حقوق بشر و جامعه مدنی دو عامل را مهم می‌داند: «اول این که نهادهای مدنی در این راستا با نظارت جدی و دقیق می‌تواند مانع از دخالت‌ها و تقلب شوند، و نیز شناسایی مراکزی که گمان می‌رود امکان تقلب در آن‌جا فراهم است».<sup>۱۴</sup>

پیشنهادهای اجرایی که برای پیش‌گیری از این سناریومی توان افزود:

- افزایش نظارت از پروسه انتخابات در دو بعد کمی (افزایش ناظرین ملی و بین‌المللی در تمام مراکز رأی‌دهی) و کیفی (هماهنگی بین ناظرین و توافق بر سر استانداردهای جهانی انتخابات و اجتناب از علایق و سلیق شخصی).<sup>۱۵</sup>
- بی‌طرفی، مستقل بودن و غیرجانبدارانه کار کردن هر دو کمیسیون انتخابات و نیز هماهنگی بین این دو کمیسیون در امور انتخابات.
- حمایت همه‌جانبه از دو کمیسیون در راستای اجرای بهتر نقش و وظایف‌شان در هر چه بهتر و مطلوب‌تر برگزار شدن انتخابات.<sup>۱۶</sup>
- نظارت جدی و مداوم کمیسیون مستقل انتخابات از بانک اطلاعات مرکزی نتایج آرا برای جلوگیری از کاهش یا ازدیاد آرا له یا علیه کاندیدایی.<sup>۱۷</sup>
- شناسایی مراکز رأی‌دهی که قبلاً در آن‌جا تقلب صورت گرفته و یا احتمال می‌رود که در آن مکان تقلب صورت گیرد، و فرستادن ناظرین بیشتر به ویژه «ناظرین زن» به دلیل جلوگیری از استفاده آن توسط مردان در این گونه مراکز.<sup>۱۸</sup>
- ایجاد تغییرات و جایگزین کردن ابزار و وسایل تخنیکی که قبلاً در انتخابات استفاده شده و امکان تقلب عده‌یی را فراهم کرده بود؛ و این احتمال می‌رود که این بار به شکل وسیع‌تر آن استعمال گردد.

سناریوی سوم: سناریوی عدم پذیرش نتایج انتخابات از سوی کاندیدای بازنده؛ در افغانستان، دلایل و عوامل برای عدم پذیرش نتیجه انتخابات بسیار است. بنابراین کاندیداهای بازنده سعی می‌کنند یا به خاطر گرفتن امتیاز یا هم این که آن‌ها به صورت جدی خود را مستحق باخت ندانند، از این رو سعی در به چالش کشیدن و ایجاد تنش و ناامنی در کشور نمایند.

آقای نور می‌گوید: «ما چندین جلسه همراه کاندیداها و معاونین آن‌ها داشتیم، و به آن‌ها مکرراً گوشزد کردیم که فقط یک نفر برنده نهایی است، بنابراین شما در مدت زمان کمپاین به مردم و نظر آن‌ها توجه کنید که به صورت مشروع و دموکراتیک انتخاب شوید و مفهوم واقعی انتخابات نیز همین است، و نمی‌توان هم زمان دو یا چند نفر برنده نهایی شوند و آن‌ها جمعاً قبول کردند

که اگر به پروسه صدمه نرسد و بدون تقلب و شفاف باشد، نتیجه را خواهند پذیرفت.»<sup>۱۹</sup> آقای احمدی در این رابطه، نقش نهادهای ملی و بین‌المللی را مهم ارزیابی می‌کند: «علاوه بر برگزاری یک انتخابات شفاف دو عامل دیگر را نیز در پذیرش نتیجه انتخابات توسط تیم‌های بازنده پیش‌تاز مؤثر می‌شمارد: (۱) بایستی همه نهادهای ملی و بین‌المللی، همه جناح‌ها را به پذیرش نتایج تشویق و تحت فشار قرار دهند تا از برنده‌نشدن خود احساس شکست و حذف شدن را نکنند. (۲) در برنامه کاری تیم پیروز تشکیل دولت فراگیر و مبتنی بر مشارکت در این دوره گذار به صورت قاطع و جدی وجود داشته باشد تا به این وسیله خصوصاً تیم‌های پیش‌تاز که رأی وسیع مردم را با خود دارند.»<sup>۲۰</sup>

برای این سناریو راه‌حل‌های زیر را می‌توان مهم دانست:

- با برگزاری شدن انتخابات شفاف، عادلانه و عاری از تقلب، زمینه بهانه‌کاندیدها مبنی بر عدم پذیرش نتایج انتخابات بسیار کاهش پیدا می‌کند.
- دولت و به‌ویژه نهادهای امنیتی باید کاملاً بی‌طرف باشند و غیرجانبدارانه و غیرسیاسی عمل کنند.

- مجازات افرادی که در نهادهای امنیتی و یا در هر دو کمیسیون انتخابات هستند و جانبدارانه کار می‌کنند.
- ایجاد «اتاق تفاهم و هماهنگی» بین کاندیدها تحت نظارت کمیسیون مستقل انتخابات.

- سعی در رسیدن به یک اجماع و تشکیل یک دولت مشارکتی و نه سهامی، و نیز در صورت امکان، ایجاد تغییراتی در قانون اساسی، طبق اصول و سازوکارهای مشروع و قانونی برای برون‌رفت از بحران و رسیدن به وحدت سیاسی ملی در کشور.

- تشویق رسانه‌ها و نهادهای مدنی برای تغییر دیدگاه کاندیدها برای این که به انتخابات نگاهی از بیرون داشته باشند و نه صرفاً بازیگر و رقیب در رقابت، و به انتخابات به چشم یک پروژه ببینند و نه نگاهی از درون و بردن و باختن را ملاک قرار دهند.<sup>۲۱</sup>

- اجتناب و پرهیز جدی از قطبی کردن و رقیب‌هراسی و نیز اجتناب از اکثریت‌گرایی و رفتن به سمت دموکراسی مشارکتی و سهیم‌ساختن کاندیدهای پیش‌تاز بازنده در قدرت، با پذیرش برنامه‌ها و پلان‌های تیم برنده.<sup>۲۲</sup>

- کاندیدها در کنار جذب و ترغیب هواداران‌شان باید به آن‌ها روحیه پذیرش، تفاهم، تسامح و تساهل را نیز به صورت جدی تذکر دهند. زیرا در هر انتخابات تنها یک نفر برنده نهایی است.<sup>۲۳</sup>

سناریوی چهارم: وفات یا کشته شدن یکی از نامزد ریاست جمهوری قبل از اعلام نتایج انتخابات؛

در ماده ۶۱ قانون اساسی آمده است:

«هرگاه یکی از کاندیدان ریاست جمهوری در جریان دور اول یا دوم رأی گیری و یا بعد از انتخابات و قبل از اعلام نتایج انتخابات وفات نماید، انتخابات مجدداً مطابق به احکام قانون برگزار می گردد. ۲۴ این سناریو یکی از سناریوهایی است که باید بسیار جدی گرفته شود، چرا که در صورت کشته شدن یکی از نامزدان ریاست جمهوری، تمام پروسه باید مجدداً اجرا گردد.

راه حل های جلوگیری از این سناریو:

- طرح و اجرای پلان بسیار دقیق و جدی نهادهای امنیتی کشور در این راستا، هم چنین داشتن نشست های مشترک بین نهادهای امنیتی، کاندیداها و کمیسیون مستقل انتخابات برای ابراز و ارائه مشکلات و حل آن ها به گونه هماهنگ و نیز هماهنگی تنگاتنگ کاندیداها و نهادهای امنیتی، طبق برنامه های مبارزات انتخاباتی (برگزاری یا شرکت در همایش ها، سمینارها یا برنامه های دیگر تبلیغاتی شان). ۲۵.

- اجتناب از رفتن به مناطقی که نهادهای امنیتی کنترل و دسترسی چندانی بر آن مکانها ندارند.

سناریوی پنجم: سناریوی عدم اشتراک حداکثری مردم، فقدان مشروعیت لازم؛ سه دلیل عمده برای عدم اشتراک مردم به این پروسه را می توان برشمرد؛ الف) به خاطر تهدیدات امنیتی؛ ب) به خاطر وضعیت نامساعد اقلیمی، چون زمان برگزاری در نیمه ماه حمل ۱۳۹۳، بسیاری از مناطق سردسیر و کوهستانی، رفت و آمد بسیار مشکل است؛ ج) عدم تمایل به رأی دادن، به خاطر عدم آگاهی از مؤثریت و اهمیت آن. دکتر احمدی: «اول این که آمار در رابطه با تعداد شرکت کنندگان در این پروسه باید مشخص شود. اگر میزان شرکت کنندگان در انتخابات دقیق نباشد، میزان مشارکت نیز به طور دقیق مشخص و معلوم نمی گردد.»

- مهم ترین علت ناامنی است، به نظر من اگر مسئله امنیت در افغانستان درست تحلیل و آنالیز شود، در همه ولایات کشور امکان برگزاری انتخابات از شمال تا جنوب و از شرق به غرب وجود دارد، نکته دیگر در این راستا این که در طی ده سال اخیر شاهد رشد بسیار زیاد زندگی شهری و شهرنشینی بوده ایم. و نسبت به گذشته تعادل به هم خورده است؛ و در شهرها امنیت مطلوبی داریم برای برگزاری و شرکت در انتخابات. اگر به این شکل آنالیز شود، در ۸۰ تا ۹۰٪ مناطق افغانستان مشکل ناامنی به شکل واقعی اش منتفی است. البته در صورتی که یک سلسله تدابیر امنیتی در راستای تأمین امنیت برای بیشترین گروه های رأی دهنده گرفته شود.

- به لحاظ اقلیمی نیز می‌توان گفت؛ مانع عمده‌ی محسوب نمی‌گردد، در ۱۶ حمل با کوچک‌ترین تجهیزات در واقع، مشکلات حل می‌شود. مثلاً برای بعضی مناطق و وسایط ترانسپورتی در نظر گرفته شود چرا که بعضی جاها فاصله محل رأی‌دهی تا منزل افراد بسیار دور است و یا صندوق‌های سیار گذاشته شود و اگر رغبتی باشد خود مردم با اندک هماهنگی مشکلات‌شان را حل می‌سازند و نباید این مسایل بزرگ‌نمایی شود، چرا که اگر چیزی غیر واقع بزرگ‌نمایی می‌شود تبدیل به ضد انگیزه می‌شود. و نیز همه‌چیز بر اساس سند و تحلیل استوار باشد، نه بر اساس حدسیات؛ و دامن‌زدن آن در رسانه‌ها چندان مفید به حال انتخابات نیست.

- رغبت بستگی به آگاهی‌دهی در رابطه با انتخابات درست دارد. توجه مردم باید نسبت به انتخابات تغییر کند. توقعی که مردم از انتخابات دارند این است که می‌خواهند تأثیر مستقیمی بر زندگی‌شان رونما گردد.

توقع درستی است اما توقع بسیار بالاست، در ابتدا این آگاهی به مردم داده شود که انتخابات یک امر الزامی برای جلوگیری از جنگ و خشونت است. چاره‌ی جز انتخابات نیست. بنابراین انتخابات پیش‌رو از اهمیت خاصی برخوردار است، چون که بناست که قدرت به‌طور مسالمت‌آمیز از یک شخص به شخص دیگر منتقل شود.<sup>۲۶</sup>

نورمحمد نور: «بر اساس آمارها، ۸۶٪ مردم علاقه‌مند شرکت در انتخابات است اما کمیون به این آمارها قناعت نکرده‌است و با استخدام ۱۵۰۰ مبلغ در سراسر کشور، چاپ بروشور، تبلیغات رسانه‌ی، اقدامات لازم را فراهم کرده‌است و ما توقع داریم که اکثریت مردم در انتخابات شرکت کنند و این را هم باید افزود که ۳۵٪ مبلغین نیز خانم‌ها است.

ما تنها نگران مسئله امنیتی هستیم، مسئله اقلیمی را با گرفتن تدابیر خاص تا حد زیادی حل کرده‌ایم. در حدود ۳۲۳ مرکز به خاطر سهولت مردم ما در نظر گرفتیم به خصوص در ولایت‌های سردسیر، همچنین باید یادآور شویم که مراکز در جایی ایجاد می‌گردد که نزدیک به مردم باشد.»<sup>۲۷</sup> نادر نادری: «نهادهای جامعه مدنی در سه بخش می‌توانند همکاری‌های لازم را جهت بالابردن میزان مشارکت مردم به اشتراک در پروسه انتخابات نمایند: الف) در بخش آموزش و آگاهی مدنی، در راستای انتخابات، تدویر محافل، سمینارها و گردهمایی در رابطه با انتخابات؛ ب) نقش حمایتی و نظارتی، به این معنا که فعالان جامعه مدنی ناظرانی به مراکز رأی‌دهی بفرستند، و هم تشویق و ترغیب نمایند مردم را تا حمایت و اشتراک نمایند در این پروسه مهم ملی.»<sup>۲۸</sup>

آقای سپین‌غر، رئیس اجرایی فیفا بر این عقیده است: «هرچند به لحاظ حقوقی عدم اشتراک حداکثری مردم مشروعیت انتخابات را زیر سؤال نمی‌برد؛ اما به لحاظ معنوی آن از اهمیت انتخابات کاسته می‌شود.»<sup>۲۹</sup> نیز طبق جدیدترین نظرسنجی که در ششم حمل سال جاری انجام



شده است، نشان می‌دهد که ۹۲ درصد مردم افغانستان از انتخابات در این کشور حمایت می‌کنند، نظرسنجی تازه بنیاد انتخابات آزاد و عادلانه افغانستان موسوم به فیفا نشان می‌دهد که ۹۲ درصد مردم از برگزاری انتخابات در این کشور حمایت می‌کنند و بیشتر از ۷۵ درصد آن‌ها در انتخابات پیش رو شرکت خواهند کرد.

نادر نادری، رئیس فیفا می‌گوید که این نظرسنجی از ۴۰۴۰ نفر در سراسر افغانستان که به شکل تصادفی انتخاب شده‌اند، صورت گرفته و نیمی از پاسخ‌دهندگان زنان بودند. او می‌گوید که اکثریت اشتراک‌کنندگان در نظرسنجی از انتخابات حمایت کردند اما بیشتر آن‌ها از احتمال تقلب نیز نگران بودند. به گفته وی، بیشتر از ۷۵ درصد پاسخ‌دهندگان گفته‌اند که قصد دارند در انتخابات ۱۶ حمل اشتراک کنند. این نظرسنجی نشان می‌دهد که نداشتن کارت رأی‌دهی، عدم آگاهی در مورد انتخابات، ترس از تقلب و ناامنی به ترتیب عمده‌ترین دلایل اشتراک نکردن دیگر پاسخ‌دهندگان در انتخابات است.

مکانیزم‌های اشتراک حداکثری مردم در انتخابات:

• آگاه ساختن مردم سراسر کشور از اهمیت فوق‌العاده این انتخابات در همه عرصه‌ها؛<sup>۳۰</sup>

• داشتن برنامه‌های قابل اجرا و امیدوارکننده‌کننده‌کاندیدها برای آینده سیاسی مردم؛  
• داشتن و اجرای پلان دقیق امنیتی از سوی نهادهای امنیتی کشور در سراسر کشور؛  
• داشتن برنامه و پلان مناسب کمیسیون برای قرارداد دادن مناسب مراکز رأی‌دهی - به ویژه - در مناطق سردسیر و کوهستانی کشور در روز ۱۶ حمل.

• اعتماد مهم‌ترین سرمایه اجتماعی است که حکومت، نهادهای مدنی، نهادهای بین‌المللی همکاری در راستای انتخابات افغانستان می‌توانند آن را در سطح بالایی در جامعه به دست آورند.<sup>۳۱</sup>

سناریوی ششم: سناریوی اختلاف بین دو کمیسیون مستقل انتخابات و کمیسیون مستقل شکایات انتخاباتی؛ هر چند در قانون انتخابات صلاحیت کاری و شرح وظایف مشخصی برای این دو کمیسیون تعریف شده است، اما باز هم امکان اختلاف بین این دو کمیسیون می‌تواند اتفاق بیفتد. دکتر احمدی: «به لحاظ قانونی امکان آن وجود ندارد، تا زمانی که شکایتی صورت نگرفته، تمام پروسه تحت مدیریت کمیسیون مستقل انتخابات انجام می‌گیرد؛ اما وقتی که شکایتی درج شد، آن زمان کمیسیون شکایات مرجع اصلی و نهایی رسیدگی به شکایات است و حرف آخر را هم این کمیسیون می‌زند».<sup>۳۲</sup>

آقای نور: «بر اساس قانون انتخابات وظایف هر یک مشخص است. ما وعده همکاری را در

قسمت‌های مختلف داده‌ایم، و همکاری تنگاتنگی خواهیم داشت، اختلافات نیز در قانون حل گردیده است، اما اگر اختلافی پیش بیاید، با تشکیل کمیسیون مشترک، آن را حل خواهیم کرد.» یان کوییش نیز می‌گوید: «تا جایی که من اطلاع دارم، همکاری بسیار خوبی بین هر دو کمیسیون است، و آن‌ها با هم همواره همکاری می‌کنند که این کار ارزشمندی است.»<sup>۳۳</sup>

راه‌های جلوگیری و برون‌رفت از این سناریو:

- هماهنگی این دو کمیسیون با یک‌دیگر و نیز همکاری و هماهنگی با کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی؛
- شفاف‌سازی طرز‌العمل‌های کاری با تفسیر دقیق و غیر جانب‌دارانه و مطابق به قانون اساسی؛

- سعی و تمرکز بر برگزاری انتخابات شفاف، عادلانه و سالم؛
- داشتن روحیه پذیرش، تحمل و حل بحران به جای خلق بحران و منازعه.

سناریوی هفتم: رفتن انتخابات به دور دوم و به‌وجود آمدن خلأ قدرت طبق قانون اساسی در کشور؛

مطابق قانون اساسی، ختم دوره ریاست جمهوری؛ اول جوزای ۱۳۹۳ می‌باشد، پس از این رئیس‌جمهور به صورت قانونی دیگر حق ندارد در قدرت باشد. اما اگر انتخابات به دور دوم برود، طبق تقویم، انتخابات باید در هفتم جوزا (یعنی هفت روز بعد از ختم دوره ریاست جمهوری) برگزار گردد.<sup>۳۴</sup>

- اجماع عمومی مبنی بر این که قانون اساسی یک حریم ممنوعه است، بنابراین باید تمام کارها در این رابطه، طوری اجرا و پیش‌بینی گردد که منجر به نقض قانون اساسی کشور نگردد.

- در بحث انتخابات، مدیریت دقیق زمان باید جدی گرفته شود.
- مشکلات و مسایل فراروی انتخابات باید از قبل شناسایی گردد؛ و از قبل تدابیر و پلان‌های لازم سنجیده و ارزیابی گردد.
- نگاه به مشکلات در این راستا بایستی جزئی‌نگرانه باشد، و هر چیزی را نباید به مشکلات ضمیمه کرد.<sup>۳۵</sup>

سناریوی هشتم: سناریوی تعویق انتخابات و حالت اضطرار؛ رئیس‌جمهور در صورتی که اوضاع بسیار بحرانی و ناامن باشد و زمینه برگزاری انتخابات ممکن نباشد، می‌تواند با حکم ستره محکمه و تأیید پارلمان حالت اضطرار اعلام کرده و به مدت دو ماه انتخابات را به تأخیر اندازد. دکتر احمدی در این باره می‌گویند: «ابتدا باید گفت که حالات اضطرار برای انتخابات پیش‌بینی نشده است؛ اما

حالاتی ممکن است پیش بیاید که از لحاظ قانون اساسی قابل توجیه باشد. که در افغانستان حالت تشدید جنگ و ناامنی را می‌توان عنوان کرد. اگر جنگ و ناامنی تشدید شود و زمینه یک انتخابات سرتاسری و شفاف از بین برود. در این صورت توجیه از لحاظ قانون اساسی برای به تأخیر انداختن انتخابات فراهم می‌شود و آن‌هم تنها به این صورت می‌تواند حالت اضطرار اعلام شود و این از اختیارات رئیس‌جمهور است که می‌تواند در این مواقع حالت اضطرار اعلام نماید البته با موافقت شورای ملی، نه بدون موافقت آن و به مدت دو ماه و نه بیشتر. و اگر بیشتر از دو ماه شود نیاز به تأیید لویه جرگه است و لویه جرگه وجود ندارد.<sup>۳۶</sup> آقای نور در این رابطه می‌فرماید: «به هیچ وجه امکان ندارد، این کمیسیون مطابق به ماده ۶۱ قانون اساسی موظف است تا انتخابات را سر وقت برگزار نماید. چون حتی اگر یک روز هم به تعویق بیفتد، مشروعیت نظام کنونی زیر سوال می‌رود.»<sup>۳۷</sup>

• احزاب، نهادهای مدنی، نهادهای امنیتی و بزرگان و رهبران سیاسی باید از یک جایگاه بالا به مسایل مهم کشور بنگرند و اجتناب نمایند از رویکردهای تنگ‌قومی و حزبی؛ در این صورت بهانه‌ها برای فقدان امنیت و حالت اضطرار به هر شکل آن منتفی می‌گردد.

• حکومت باید اصل بی‌طرفی را در همه‌جا اجرا نماید و در ضمن تمرکز اصلی‌اش بر روی برگزاری هر چه بهتر انتخابات باشد نه گزینه‌های دیگر.

• پارلمان هم که در این قضیه دخیل است، با درک واقع‌بینانه و غیرسیاسی می‌تواند مانع مهمی بر سر راه حکومت مبنی بر عدم اجرای این حکم گردد.

سناریوی نهم: سناریوی دخالت ستره محکمه در امور انتخابات؛ هر چند به لحاظ قانونی ستره محکمه این صلاحیت را ندارد، اما در انتخابات دوره قبل پارلمانی، این دخالت صورت گرفت. دکتر احمدی بر این نظر هستند: «ستره محکمه فقط در مسایل جرمی، جنایی می‌تواند دخالت کند، آن هم در صورتی که اشخاص حقیقی، یا خانونالی شکایتی ترتیب دهد و طرح دعوا کنند. و آن دعوا را محاکم ستره محکمه نه خود ستره محکمه بررسی می‌کند. در واقع در حد یک جرم نه فراتر از آن.»<sup>۳۸</sup> نورمحمد نور هم دخالت ستره محکمه را مردود می‌داند: «انتخابات بر می‌گردد به دو کمیسیون مستقل انتخابات و کمیسیون سمع شکایات؛ اما بعضی مسایل جرمی و حقوقی است که به سارنوالی می‌توان راجع ساخت، اما مسایل تخنیکی و برگزاری و اعلان نتایج تنها به این دو کمیسیون انتخابات مربوط می‌شود و هیچ نهادی مداخله نمی‌تواند.»<sup>۳۹</sup>

راه‌های جلوگیری از این مهم:

• حفظ استقلالیت هر دو کمیسیون در تمامی امور انتخابات و اجتناب از سیاسی شدن و جانب‌داری در امور انتخابات؛

• حمایت همه‌جانبه دولت، نهادهای مدنی، جامعه جهانی از هر دو کمیسیون در امور

مربوطه؛

- هماهنگی هر دو کمیسیون و داشتن تعاملات در راستای مسایل انتخاباتی و اجتناب از نزاع و به بن‌بست کشیدن مسایل داخلی و ارجاع آن به خارج از نهادهای مربوطه‌شان.

## نتیجه‌گیری

آینده‌پژوهی و پیش‌بینی تحولات، ایده‌آل تحلیل‌گران، مدیران و سیاست‌گزاران است، که دل‌مشغول یافتن راه‌کارها و تدوین راهبردهای مهم در عرصه‌های مختلف هستند. هر چه صحنه آینده پیش روی رقابت‌آمیز، چالش‌زا و بحرانی‌تر باشد، اهمیت پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های آینده به‌ویژه در راستای امور کشور، بیشتر خواهد گردید؛ و لزوم دقت و جامعیت آن‌ها بیشتر می‌گردد. در این راستا پیش‌بینی و ترسیم سناریوهای آینده نقشی حیاتی در برنامه‌ریزی و کسب آمادگی برای مقابله با تهدیدات و بحران‌های ناشی از آن پیدا می‌کند. برنامه‌ریزی بر پایه سناریو روشی برای کمک به رهبران و مدیران هنگام تفکر در باره آینده و یا بهتر بگوییم، آینده‌های ماست، در صورتی که ما از قبل آمادگی حالات مختلفی را درست بدانیم، در موقع بروز هر حالتی واکنشی و عجزولانه با آن مسئله برخورد نمی‌کنیم، چرا که از قبل آمادگی شرایط مختلفی را داشته‌ایم. ۴۰ بنابراین آینده‌پژوهی با رویکرد علمی در تمام عرصه‌ها به‌ویژه در انتخابات پیش‌رو که سرنوشت سیاسی جامعه را رقم خواهد زد و بدون تردید، مهم‌ترین رویداد سیاسی در سال ۱۳۹۳ خواهد بود، ضرورت جدی جامعه ماست. باید اذعان کرد این مهم به دست نمی‌آید مگر این که ابتدا همه بپذیریم که انتخابات پیش‌رو تنها گزینه و تنها راه برای برون‌رفت از بحران‌ها است، و دانستن سناریوها و آینده‌هایی که احتمالاً یکی از آن‌ها اتفاق می‌افتد، از این رویا‌یستی سناریویی را برگزینیم و اجرایی‌سازیم که منافع ملی و جامعه ما را دربر می‌گیرد. و نیز اجتناب نماییم از اعمال رفتارهایی که اهداف مقطعی را برآورده می‌سازد اما در بلندمدت، زیان آن متوجه همگان است. در جامعه ما که هنوز دموکراسی و مؤلفه‌های آن نهادینه نشده‌است و ما در حال گذار به آن سمت و سوهستیم، باید به انتخابات و مسایلی از این دست به دید یک پروژه بزرگ ملی بینیم و سعی کنیم با تفاهم، هم‌پذیری، تسامح و تساهل، زمینه‌های نهادینه‌شدن دموکراسی و امثال این مفاهیم را در کشور تسهیل و تسریع نماییم. در غیر آن صورت، گفتمان‌های جامعه ما را گفتمان طالبانی شکل خواهد داد که در آن جز؛ خشونت، جزم‌گرایی، تحجر، عقب‌گرایی، جنگ، قوم‌کراسی، و تروریسم از دیگر گفتمان‌های جهان‌شمول و مدرن خبری نباشد. پس با عقلانیت، درایت و آینده‌نگری می‌توان آینده‌ی مطلوب برای کشور در آینده‌ی نه‌چندان دور متصور شد.

## منابع و مأخذ

- ۱- تیشه یار، ماندانا(۱۳۹۱) «آینده پژوهی در مطالعات استراتژیک، صفحه ۲۱، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- خواتی، محمد شفیق، قوم گرایی و انتخابات در افغانستان، (مقاله چاپ نشده).
- ۳- بهزاد محمودی، معرفی آینده پژوهی و روش های آن، مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران، ۱۳۸۵.
- ۴- تیشه یار، ماندانا صفحه ۱۸۳، همان.
- ۵- مرادیان، داوود، «بررسی سناریو های احتمالی انتخابات ۱۳۹۳ ریاست جمهوری افغانستان»، سخنرانی، کابل هشتم حوت ۱۳۹۲.
- ۶- «مصاحبه با جاننادر سپین غر، رئیس اجرایی فیفا»، کابل، ۱۴ حوت ۱۳۹۲.
- ۷- احمدی، محمد امین، «بررسی سناریوهای احتمالی انتخابات ۱۳۹۳ ریاست جمهوری افغانستان»، سخنرانی، کابل هشتم حوت ۱۳۹۲.
- ۸- احمدی، همان.
- ۹- حمیدی، فرید، معاون کمیسیون حقوق بشر افغانستان، «بررسی سناریو های احتمالی انتخابات ۱۳۹۳ ریاست جمهوری افغانستان»، سخنرانی، کابل هشتم حوت ۱۳۹۲.
- ۱۰- احمد زی، عبدالله، «بررسی سناریوهای احتمالی انتخابات ۱۳۹۳ ریاست جمهوری افغانستان»، سخنرانی، کابل هشتم حوت ۱۳۹۲.
- ۱۱- «مصاحبه با نورمحمد نور، سخنگوی کمیسیون مستقل انتخابات»، کابل، ۵ حوت ۱۳۹۲.
- ۱۲- «مصاحبه با داکتر محمد امین احمدی، عضو کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی»، کابل، ۴ حوت ۱۳۹۲.
- ۱۳- «مصاحبه با یان کوبیش، فرستاده ویژه سازمان ملل در امور افغانستان»، تلویزیون طلوع، برنامه انتخابات ۹۳، ۵ حوت ۱۳۹۲.
- ۱۴- «مصاحبه با نادر نادری، رئیس عمومی فیفا»، کابل، ۶ حوت ۱۳۹۲.
- ۱۵- مصاحبه با جاننادر سپین غر، همان.
- ۱۶- رفیعی، عزیز، رئیس مجتمع جامعه مدنی افغانستان، «بررسی سناریو های احتمالی انتخابات ۱۳۹۳ ریاست جمهوری افغانستان»، سخنرانی، کابل هشتم حوت ۱۳۹۲.
- ۱۷- «مصاحبه با عزیزالله لودین، رئیس پیشین کمیسیون مستقل انتخابات»، کابل، ۲۰ حوت ۱۳۹۲.
- ۱۸- مصاحبه با جاننادر سپین غر، همان.
- ۱۹- مصاحبه با نور محمد نور، همان.
- ۲۰- مصاحبه با داکتر احمدی همان.
- ۲۱- احمدی، سخنرانی، همان.
- ۲۲- احمدی، سخنرانی، همان.
- ۲۳- حمیدی، فرید همان.
- ۲۴- قانون اساسی، ماده ۶۱.
- ۲۵- سالم احساس، رئیس کمیسیون امنیتی انتخابات، «بررسی سناریو های احتمالی انتخابات ۱۳۹۳ ریاست جمهوری افغانستان»، سخنرانی، کابل هشتم حوت ۱۳۹۲.
- ۲۶- مصاحبه با داکتر احمدی همان.
- ۲۷- مصاحبه با نور محمد نور، همان.
- ۲۸- مصاحبه با نادر نادری همان.
- ۲۹- مصاحبه با جاننادر سپین غر، همان.
- ۳۰- مصاحبه با عزیزالله لودین همان.
- ۳۱- مصاحبه با داکتر احمدی همان.
- ۳۲- مصاحبه با نور محمد نور، همان.
- ۳۳- یان کوبیش، همان.
- ۳۴- ر.ک به تقویم انتخاباتی.
- ۳۵- احمدی، سخنرانی، همان.
- ۳۶- مصاحبه با داکتر احمدی همان.

- ۳۷- مصاحبه با نور محمد نور، همان.
- ۳۸- مصاحبه با داکتر احمدی همان.
- ۳۹- مصاحبه با نور محمد نور، همان.
- ۴۰- عصاریان نژاد، حسین، و لطفعلی عنایتی، «آینده‌پژوهی امنیتی و مدل‌های سناریونویسی، مطالعات راهبردی دفاعی، سال دوازدهم، شماره ۱۱۳، حوت ۱۳۹۰.

---

در این جا لازم می‌دانم از همکاری کمیسیون انتخابات به ویژه از آقای نور محمد نور، سخنگوی این کمیسیون تشکر و قدردانی نمایم، و نیز سپاسگزاری‌ای داشته باشم از آقای دکتر احمدی، عضو کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی؛ جناب آقای لودین، رئیس پیشین کمیسیون مستقل انتخابات؛ جناب آقای جان‌داد سپین‌غر، رئیس اجرایی فیفا؛ و آقای نادر نادری، رئیس بنیاد انتخابات آزاد و عادلانه افغانستان (فیفا). و نیز سپاس ویژه از جناب دکتر داوود مرادیان، رئیس انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، برای اجرا و تمویل این برنامه‌ی مهم در راستای انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳؛ و تمامی سروران گرامی که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم یاری مان کردند.

# **Last Chance: The International Community and the 2014 Afghan Elections**

By Scott S. Smith<sup>1</sup>

Each Afghan election since 2004 has been marked by the fact that the international community has claimed as much stake in their success as Afghan voters and politicians. This does not mean that democracy was imposed on Afghanistan by the international community. Research and polling have demonstrated that Afghans value elections;<sup>2</sup> and I have previously argued that there are some defining features of Afghan society that make it predisposed to some form of democracy.<sup>3</sup> But it does mean that whatever democracy means to Afghans, its

---

1. Scott S. Smith is the Director for Afghanistan and Central Asia Programs at the United States Institute of Peace and the author of *Afghanistan's Troubled Transition: Politics, Peacekeeping and the 2004 Presidential Election*.

2. According to the Asia Foundation, 56 percent of Afghans believe that the 2014 elections will make their lives better, versus 15 percent who think it will make them worse and 24 percent who think they will have not difference. See "Afghanistan in 2013: A Survey of the Afghan People" (San Francisco, The Asia Foundation, 2013) p. 97.

3. As I argued in my own book, several defining features of Afghan society also indicate an innate disposition towards a democratic form of government. See Scott Seward Smith, *Afghanistan's Troubled Transition: Peacekeeping, Politics, and the 2004 Presidential Election* (Boulder: Lynne Rienner, 2011), p. 11-14.

development has taken place within the tight embrace of international and particularly western conceptions of democracy. It also suggests that a divergence between these conceptions is harmful to the development of Afghan democracy. The degree to which the upcoming 2014 presidential elections can resolve the enduring political crisis in Afghanistan will partly depend on whether there is a greater convergence than previously of international and Afghan understandings of democracy.

Elections were a fundamental part of the state-building roadmap that Afghans defined under international auspices at the December 2001 Bonn conference. The two cycles of elections that subsequently took place, in 2004/5 and in 2009/10 did not result in significant leadership changes for Afghanistan (in both cases President Hamid Karzai was elected), but they did significantly alter the relationship between Afghanistan and its international backers, particularly the United States. This altered relationship has contributed to the current political crisis.

The 2004 presidential election gave President Karzai a popular mandate for the first time.<sup>4</sup>The election the following year of a parliament gave Afghanistan all the trappings of democratic legitimacy with which the government could make full claims to sovereignty.

At this point a complex series of misunderstandings began that worsened the relationship between Karzai and the international community. First, beginning in 2006, the Taliban-led insurgency began to significantly expand. One factor in its expansion was the heavy-handed way in which the new Afghan government exercised its power at the local level. The international community, which had intended to use the first electoral cycle as an exit strategy from Afghanistan, instead found itself expanding its military and civilian resources to grapple with the insurgency. While for the west, this level of effort was seen to be in the service of the Afghan government, the actions of international forces were increasingly incompatible with President Karzai's notion of Afghan sovereignty.

---

4. At Bonn he was selected to lead the country as an interim president by a small group of Afghan elites. This selection was ratified by a representative but not directly elected national assembly in 2002.



The 2009 presidential elections took place in an atmosphere polluted by this misunderstanding over sovereignty. President Karzai had come to believe that his administration of the country was being undercut by unilateral international decisions; policymakers in the US and in other capitals that had devoted significant resources to Afghanistan increasingly believed that Karzai was the primary obstacle to his country's stability.<sup>5</sup>

Washington was not shy about making public its growing frustration with its Afghan counterpart. Karzai interpreted these statements, along with more visible measures such as the participation of high-level US officials at the campaign rallies of opposition candidates as part of an effort to unseat him through the electoral process.<sup>6</sup>

Under these conditions of mistrust, with parts of the US government hoping to see a change in the president, and Karzai fighting to hang on, the 2009 presidential election ultimately satisfied no one: the massive fraud that took place discredited the electoral institutions; the effort to address the fraud reduced Karzai's vote to below 50 percent and tainted his re-election; Afghan voters perceived the result to be both the product of local fraud *and* international meddling; and the international community saw the fraud as confirmation of a deeply corrupt state that seemed increasingly unworthy of international support.

After 2009, as the insurgency continued to gain strength, and as the Afghan state continued to underperform, the international community—now resolved to extricate itself from this complicated situation—developed two strategies designed to obtain a sufficient level of stability that would allow an honorable exit. The first was the “transition” process agreed between Afghanistan and ISAF-participating countries in 2010, in which international combat troops would withdraw by 2014, but the state would continue to receive important financial support for its civilian and military institutions. The second project was a “reconciliation” process in which the Afghan state and the armed opposition would

---

5. Both the recent memoir of U.S. Secretary of Defense Robert Gates and the earlier publication by Bob Woodward, analyzing the decision-making process in Washington regarding Afghanistan, demonstrate high levels of dissatisfaction with President Karzai's leadership. See Robert M. Gates, *Duty: Memoirs of a Secretary at War* (New York: Alfred A. Knopf, 2014), and Bob Woodward, *Obama's Wars* (New York: Simon and Schuster, 2010).

6. These suspicions have recently been confirmed by Robert Gates; see *Duty*, p. 358.

negotiate a political solution to the conflict, with the implicit implication that this might require changes to Afghanistan's constitution.

These two projects were theoretically contradictory in the sense that the former presumed an Afghan state that would become sufficiently strong to maintain its current institutions and constitutional order and to withstand the insurgency, while the latter presumed an insurgency that could not be degraded by the existing state, which instead would need to negotiate a new political order that would likely require consequential amendments to the constitution.

Despite the conceptual contradictions behind these two strategies, it was practically possible to implement both simultaneously for a time without the contradictions undermining either strategy. Two sets of negotiations were therefore set in motion, one under the logic of transition and the other under the logic of reconciliation. Both were held with the object of achieving a result before the April 5, 2014 presidential elections and the end of President Karzai's second and final mandate. And both have failed. The reconciliation track foundered in the sloppy opening of the Taliban "political office" in Qatar in June 2013,<sup>7</sup> and the negotiation of the Bilateral Security Agreement (BSA) between the Karzai government and the United States—which would allow the maintenance of a residual international training force and set the conditions for the delivery of financial assistance to Afghanistan's army and police—foundered on Karzai's unexpected refusal to sign the negotiated text.

As a result of these failures, the only meaningful political event that retains any potential to resolve Afghanistan's ongoing crisis of governance is the 2014 presidential election. At the very least, the election would allow Afghan political elites to extend the political order and obtain sufficient legitimacy to pursue either or both of the two stability tracks that are now blocked. Badly-run elections, however, could destroy the elite pact first codified at Bonn Agreement and implicitly renewed by each successive election held since then.

Notwithstanding the obvious need for these elections to go well, the run-up has exposed for the first time an evident fault-line between president Karzai and

---

7. For my take on this debacle, see: <http://www.usip.org/olivebranch/conundrum-afghanistan-karzai-has-little-gain-going-back-doha>

Afghan political elites that will complicate their success. Previously, whatever differences elites might have had with Karzai were subsumed beneath his massive formal powers and their political weakness. By refusing to sign the BSA until after the election, however, President Karzai is now working against the interests of the rest of the elites and raising the stakes of this election.

Signing the BSA before the election would have imposed obligations on the international community, binding its members even if the election were conducted poorly. Without a signature, the elections bear a greater burden to demonstrate that Afghanistan merits sustained international support. Poorly-run elections and a botched political transition would give weight, perhaps decisively, to those who argue in western capitals that the cost of sustaining Afghanistan's government is simply wasted money.

Given how previous elections have been run, this is a daunting prospect. The experience of 2009 in particular, where more than 20 percent of the votes cast were invalidated due to fraud, and the process of invalidation led to several months of crisis and brinkmanship, is not encouraging.

A more nuanced understanding of the 2009 election, however, as well as several positive developments in electoral management since then, provide some grounds for cautious optimism, and for achieving a convergence between better Afghan electoral performance and more accurate international expectations. First, obscured in the very public dispute about fraud in 2009 was the fact that the Independent Election Commission (IEC) has become a surprisingly competent institution at the operational level. The problem with Afghan elections has not been technical failure, but crass political interference.

Second, the IEC has demonstrated that it can withstand political pressure from the palace and uphold the law. In 2009, the IEC complied with an order issued by the Electoral Complaints Commission (ECC) to rescind its initial decision to include fraudulent ballots in the final count. It could have constructed a plausible legal argument to reject the order on grounds that it was a fully-Afghan body whose legal mandate was found in the Constitution, while the ECC was only authorized by the electoral law and had a majority of foreign commissioners. In the 2010 parliamentary election, the IEC withstood pressure for months

and defended its independence and its official electoral result against an attempt by the palace to politically engineer a different outcome. There is hardly any other Afghan institution that has faced such pressure and resisted it in the name of institutional independence and the rule of law—the same cannot be said of the judiciary, for example.

Third, several new factors in 2014 could improve the quality of the election. These include far superior electoral preparations (including legislation enacted by parliament rather than by decree), a more organized and coherent political opposition, a more urbanized and perhaps informed Afghan population, and the critical fact that President Karzai cannot run again and therefore his influence over electoral institutions once the first round is held should be severely diminished compared to 2009.

Finally, anecdotal and some polling evidence suggest that many Afghans are proud that their country has joined the ranks of democratic states<sup>8</sup>, however imperfect their elections have been. For a country that has, in a few short decades, experienced monarchy, a presidential republic, anarchy, and a theocracy, democracy seems to be welcomed as the most hopeful and even practical political system. However badly elections have failed in practice, Afghans seem largely to have recognized—and for quite a long time—their usefulness in theory. And they recognize the stakes of this election.

An election viewed as legitimate by both Afghans and the international community, based on realistic expectations, would provide a chance for new governing ideas to end some of the most pernicious political practices of the past, improve the nature of the partnership with the international community, and perhaps provide a sufficient basis of legitimacy on which to negotiate a political solution with the Taliban—reconciling at last the contradictory policies of “transition” and “reconciliation”.

Pessimists might argue that this is too much to ask of a traumatized popu-

---

8. “For many [Afghans], the fact that Afghanistan was holding elections, even if imperfect, was a signal to the rest of the world about Afghanistan’s desire to turn away from its reputation as an insular and violence-prone state and to embrace what many perceive as international (and also Islamic) values.” Anna Larson and Noah Coburn, “Justifying the Means: Afghan Perceptions of Electoral Processes” (USIP Special Report 326, March 2013), p. 15.

lation with little democratic experience. Realists would counter that we have reached a point where there is little else to hope for other than an election the demonstrates both inclusiveness and integrity. For once, however, both the international community, Afghan political elites, and perhaps a large number of Afghan voters are far more aligned on what is required from this election, more realistic in their expectations, and hopefully more determined to make the most of what might be a final opportunity to rescue themselves from political implosion and enduring crisis.